

بحث روایتی
 (چند روایت در ذیل آیه: (و انا لنحن الصافون...))
 در کتاب الدر المنثور آمده که محمد بن یسّر و ابن عساکر، از علاء بن سعید، روایت کرده اند که گفت: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اهل مجلس خود فرمود: (اطن السماء و حق لها ان تنطق) یعنی کمر آسمان از سنگینی خمید و حق دارد که خم شود، چون هیچ جای یابی از آسمان نیست، مگر آنکه فرشته ای در آنجا قرار دارد، که یا در رکوع است و یا در سجده، آنگاه این آیه را قرائت فرمود: (و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون). مؤلف: (این معنا به غیر از طریق نامبرده نیز از آن جناب روایت شده).
 و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از انس روایت کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین بود که هر وقت به نماز می ایستاد می فرمود: صف نماز را منظم کنید، فلائی تو قدری جلو بیا، و فلائی تو قدری عقب برو، آنگاه می فرمود: اگر صفوف خود را منظم کنید، و به خط مستقیم بایستید خدای تعالی شما را مانند ملائکه هدایت می کند، آنگاه این آیه را تلاوت می فرمود: (و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون).
 و در نهج البلاغه است که: امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف ملائکه فرمود: ایشان صف بستگانی هستند که هرگز از صف خود جدا نمی شوند و تسبیح گویانی هستند که از تسبیح گفتن خسته نمی گردند.

تفسیر و ترجمه

سوره صافات

تفسیر سوره صافات بر اساس تفسیر المیزان علامه طباطبائی



روزگار است
 روز عاقبت فرنگی

سوره صافات مکی است و صد و هشتاد و دو آیه دارد

سوره صافات آیات ۱ تا ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

- و الصافات صفا (۱)
فانزاجرات زجرا (۲)
فاتاليات ذكرا (۳)
ان الهکم لوحد (۴)
رب السموت و الارض و ما بينهما و رب المشرق (۵)
انا زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب (۶)
و حفظنا من کل شیطان مارد (۷)
لا یسمعون الی الملا الاعلی و یذفرون من کل جانب (۸)
دحورا و لهم عذاب و اصب (۹)
الا من خلف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب (۱۰)
فاستفتحهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب (۱۱)

ترجمه آیات

به نام خداوند بخشنده مهربان سوگند به صف کشندگان (از ملائکه) که صف آرابی کرده اند (۱).
قسم به (ملائکه) راننده ابر و باران (۲).
و قسم به ملائکه ای که قرآن را بر پیامبر تلاوت می کنند (۳).
که خدای شما هر آینه یکتاست (۴).
اوست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است و اوست پروردگار مشرقها (۵).
همانا ماایم که آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراستیم (۶).
تا هم زینت آن باشد و هم آسمان را از هر شیطان سرکشی حفظ کند (۷).
تا شیطانها نتوانند به آنچه در سکان آسمان می گذرد گوش فرا دهند و اگر خواستند گوش دهند از هر طرف رانده شوند (۸).

و در نتیجه از آسمان دور شوند و برای ایشان است عذابی واجب (۹).
آری شیطانها نمی توانند به سخنان فرشتگان گوش فرا دهند مگر آنهایی که کلام ملائکه را برابند که آنها نیز بلافاصله هدف شهاب ثاقب قرار می گیرند (۱۰).
حالا از مشرکین بپرس آیا ایشان از حیث خلقت سخت تر و مهم ترند یا آنچه از آسمان و زمین و مخلوقات بین آن دو که ما خلق کرده ایم با اینکه ما انسانها را از گلی چسبیده آفریدیم؟ (۱۱).

بیان آیات
در این سوره بر مسأله توحید احتجاج شده، و مشرکین مخالف توحید را تهدید نموده و مؤمنین
خالص را بشارت می دهد و سرانجام کار هر یک از دو طایفه را بیان می کند. سپس نام عده ای از

می خواهد بفرمایید: لجبازی و جحود ایشان را نیک بنگر، و بسین در مقابل
انذار و تخویف تو چه عکس العملی نشان می دهند و چگونه انکار می کنند و به زودی خواهند
دید سرانجام لجبازی و استکبارشان چیست.

اقبعذابنا یستعجلون فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين
این آیه مشرکین را در برابر عجله شان توبیخ می کند که می گنند: (متی هذا الوعد پس این
وعده عذابت چه شد؟) و (متی هذا الفتح پس این وعده فتح چه شد؟) و نیز اعلام می کند که اینکه
این عذاب چیزی نیست که در آن عجله شود؛ چون روزی بسیار سخت و صبحی بسیار شوم در
پی دارد.

و نزول عذاب به ساحت آنان، کنایه است از نزول آن از همه طرف، به طوری که عذاب
ایشان را احاطه کند. و معنای جمله (فساء صباح المنذرين) این است که: در بین همه
صبحها صبح انذار شدگان بسیار صبح بدی است و منظور از انذار شدگان مشرکین
قریشند.

و تول عنهم حتی حین و ابصر فسوف یبصرون
این آیه، تأکید همان مضمون آیه قبلی است؛ چون - بنا به گفته بعضی - تکرار مضمون
تنها به این منظور بوده. بعضی دیگر احتمال داده اند: (منظور از جمله قبلی،
تهدید به عذاب دنیا و از جمله مورد بحث، تهدید به عذاب آخرت باشد). و این احتمال خالی
از وجه نیست، چون در آیه مورد بحث برای جمله (ابصر) مفعولی ذکر نشده؛ ولی در آیه قبلی
ذکر شده و فرموده: (ابصرهم) و حذف آن در آیه مورد بحث اشعار بر عمومیت دارد و
مراد از (ابصار) دیدن کفر و فسوقی است که عموم مردم مرتکب آن بودند، و مناسب چنین چیزی
تهدید به عذاب در قیامت است.

سبحان ربک رب العزة عما یصفون
این آیه، خدای سبحان را از آن اوصافی که مشرکین و مخالفین دعوت
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برایش ذکر کرده اند - و قبلا در همین سوره
حکایت شد - منزه می دارد، چون کلمه سبحان اضافه شده به کلمه (ربک) می
فرماید: منزه است آن پروردگاری که تو او را عبادت می کنی و به سوی او دعوت می کنی.
و نیز برای بار دوم کلمه (رب) را بر عزت اضافه کرد تا بفهماند خدا مختص به عزت است
پس او مقامی منیع دارد. که منبع بودن مقامش علی الاطلاق است، یعنی هیچ عامل ذاتی
نمی تواند او را ذلیل کند و هیچ غالی نیست که بر او غلبه نماید و هیچ کسی نمی تواند
از تخت سلطنت او بگریزد، پس مشرکین که دشمنان حقند و به عذاب تهدید شده اند نمی توانند
او را به ستوه بیاورند.

و سلام علی المرسلین
این جمله، سلام بر همه رسولان خداست، و مصونیت آنان را از هر عذاب و ناملایی
از ناحیه خدا اعلام می دارد.

و الحمد لله رب العالمین
در تفسیر سوره فاتحه معنای این جمله و مطالب مربوط به آن گذشت.

دشمنان را زیر دست کنند، و یا به اینکه از ایشان انتقام می گیرند، چنانچه خدای تعالی فرموده: (و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم من اهل القرى... حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نساء و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین). و هم در آخرت منصورند، همچنان که در جای دیگر فرموده: (یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه) - و در همین نزدیکها در سوره مؤمن بیانی در این معنا گذشت.

و ان جندنا لهم الغالبون
کلمه (جند) به معنای مجتمعی است انبوه و متراکم و لشکر را هم به همین جهت جند می خوانند. بنابراین، کلمه چند با کلمه (حزب) قریب المعنا می باشند و لذا می بینیم در قرآن کریم درباره آمدن احزاب یک جا تعبیر به (جند) نموده، می فرماید: (اذ جاء تکم جنود)، و در جایی دیگر در همین باره می فرماید: (و لما را المؤمنون الاحزاب) و نیز در جایی دیگر فرموده: (و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون).

و مراد از (جندنا) جامعه ای است که فرمانبردار امر خدا باشد و در راه خدا جهاد نماید، و این جامعه عبارت است از گروه مؤمنان و یا انبیاء به ضمیمه مؤمنان، که پیرو انبیاءند، بنا بر احتمال دوم در این کلام تعمیم بعد از تخصیص به کار رفته، و به هر حال پس مؤمنان مانند پیشوایان خود منصورند، همچنان که در جای دیگر خطاب به مؤمنان فرموده: (و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کتمت مؤمنین) که در گذشته تعدادی آیت که بر این معنا دلالت داشت، گذشت.

و این حکم یعنی نصرت و غلبه حکمی است اجتماعی و منوط است بر تحقق عنوان و لا غیر، یعنی این نصرت و غلبه تنها نصیب انبیا و مؤمنین واقعی است، که جند خدا هستند و به امر او عمل می کنند و در راه او جهاد می کنند هر جامعه ای که این عناوین بر آن صادق باشد، یعنی ایمان به خدا داشته باشد، و به اوامر خدا عمل کند و در راه او جهاد نماید منصور و غالب است، نه جامعه ای که این اسامی و عناوین را دارد و واقعیت آنها را ندارد. پس جامعه ای که از ایمان جز اسم در آن نمانده باشد و از انتسابش به خدا جز سخنی در آن نمانده باشد، نباید امید نصرت و غلبه را داشته باشد.

فتول عنهم حتی حین

این جمله تفریع بر داستان نصرت و غلبه است، و در حقیقت وعده ای است به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که به زودی نصرت و غلبه اش می دهد و تهدیدی است علیه مشرکین و مخصوصا مشرکین قریش.

و از اینکه نخست دستور می دهد به اینکه آن جناب از مشرکین اعراض کند و سپس با جمله حتی حین آن را موقت می سازد، به دست می آید که این مدت خیلی طولانی نیست، و واقعیت هم همین طور بود، چون بعد از مدتی کوتاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از بین مشرکین مهاجرت کرد، و سپس رؤسا و بزرگان آنان را در جنگ بدر و غیر آن نابود کرد.

و ایصرهم فسوف یصرون

از اینکه در آغاز، امر به بینایی می کند و سپس خبر می دهد که به زودی خواهند دید، و سپس کلام را بر اعراض فوری در آیه قبلی عطف می کند، از نظر سیاق استفاده می شود که

بندگان مؤمن خود را که بر آنان منت نهاده و وعده داده که بر دشمنانشان غالب و پیروز کند، ذکر می کند و در خاتمه سوره بیانی ابراد می فرماید که به منزله خلاصه گیری از غرض سوره است، یعنی تنزیه خدا، و سلام بر بندگان مرسل و حمد خدای تعالی در برابر رفتار نیک که با ایشان کرده، و این سوره به شهادت سیاقش در مکه نازل شده.

و الصافات صفا فالتاخرات زجرا فالتالیات ذکرها
کلمه (صافات) - به طوری که گفته شده - جمع (صافه) است و (صافه) نیز جمع (صاف) - با تشدید - است، و مراد از این کلمه جماعتی است که: افراد آن در صفی منظم قرار داشته باشند. و کلمه (زاجرات) از (زجر) است که به معنای آن است که: کسی را با تهدید به مذمت و یا کتک، از کاری و یا راهی منصرف کنی. و کلمه (تالیات) از ماده (تلاوت) است که به معنای خواندن است. و جوه مختلف درباره مراد از سه طایفه: (صافات)، (زاجرات) و (تالیات) که خداوند بدانها سوگند یاد کرده است

خدای تعالی به این سه طایفه، یعنی (صافات)، (زاجرات) و (تالیات) سوگند خورده، حال باید دید منظور از این سه طایفه کیانند؟

کلمات مفسرین در این باره مختلف است. مثلا درباره (صافات)

بعضی گفته اند: (مراد از آن ملائکه است که در آسمان خود را به صف درمی آورند همان طور که انسانها در زمین برای نماز صف می بندند).

بعضی دیگر گفته اند: (منظور ملائکه است که وقتی می خواهند به زمین نازل شوند بال خود را چون بال عقاب باز نگه می دارند و بر هم نمی زنند و منتظر فرارسیدن امر خدای تعالی هستند).

بعضی دیگر گفته اند: (منظور جماعتی از مؤمنین است که در نماز و جهاد به صف می ایستند).

و اما درباره (زاجرات)

بعضی گفته اند: (مراد از آن ملائکه است که بندگان را از معاصی زجر و نهی می کنند، و خدای سبحان آن را به صورت الهام و خطور قلبی به قلب ایشان راه می دهد، همانطور که وسوسه های شیطان وارد قلب می شود).

بعضی دیگر گفته اند: مراد فرشتگان مؤکل بر ابرهائند که آنها را زجر می دهند و به هر جا که خدا بخواهد می رانند.

بعضی هم گفته اند: (مراد آیهاتی است از قرآن که در آنها از کارهای زشت زجر و نهی شده). بعضی هم گفته اند: (مراد مؤمنین هستند که صدای خود را در هنگام تلاوت قرآن بلند می کنند و به این وسیله مردم را از منهای زجر و نهی می کنند).

و اما درباره (تالیات).

بعضی گفته اند: (مراد از آن، ملائکه ای هستند که وحی را بر پیامبران می خوانند).

و بعضی هم گفته اند: (مراد از آن فرشتگانند که ک تابی را می خوانند که خدای تعالی حوادث عالم را در آن نوشته).
بیان اینکه مراد، سه طایفه از ملائکه که مأمور نزول وحی بوده اند می باشد

و بعضی دیگر گفته اند، (جماعت قاریان قرآنند که آن را در نماز می خوانند).
 و ما احتمال می دهیم - و خدا دانایتر است - که مراد از هر سه طایفه (صافات و اجرات و تالیات) سه طایفه از ملائکه باشند که مأمور نازل کردن وحی بودند و راه این کار را از مداخله شیطان‌ها امین می کردند و آن را به پیغمبران و با خصوص پیامبر اسلام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می رساندند
 و این معنا از آیه عالم (الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا لیعلم ان قد ابغوا رسالات ربه و احاط بما لدنهم) نیز استفاده می شود.

و بنابر احتمال مزبور، معنای آیات مورد بحث این می شود که: سوگند می خورم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته اند، و سپس به فرشتگانی که شیطانها را از اینکه در کار وحی مداخله کنند زجر می دهند و سپس به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می خوانند. و همانطور که گفتیم - مراد از این وحی یا عموم وحی است که به عموم پیامبران می شده، و یا خصوص قرآن است که به پیامبر اسلام وحی می شده، و مؤید احتمال دوم این است که: از آن تعبیر فرموده به تلاوت ذکر، چون در قرآن کریم کلمه ذکر اصطلاحی است برای قرآن. مؤید این احتمال این است که: آیات مربوط به راندن شیاطین به وسیله شهابها، بعد از آیات مورد بحث قرار گرفته، و نیز دنبال آن می فرماید: (فاستفتهم اهم خلقا ام من خلقنا از ایشان نظریه بخواه آیا خلقت ایشان مهم تر است، یا خلقت مخلوقاتی که ما آفریده ایم...) که باز در جای خودش این تأیید را توضیح می دهیم.

و اگر گفته شود: قرآن کریم نزول وحی را تنها به جبرئیل نسبت داده و فرموده: (من کان عدوا لجبرئیل فانه ترله علی قلبک) و نیز فرموده: (نزل به الروح الامین علی قلبک).

سه طایفه مذکور اعوان جبرئیل در نزول وحی اند می باشد
 در پاسخ می گوئیم منافاتی با احتمال ما ندارد، برای اینکه ملائکه (صافات) و (اجرات) و (تالیات) اعوان جبرئیلند. پس اگر بگوئیم این سه طایفه وحی را نازل می کنند، باز در حقیقت جبرئیل نازل کرده، همچنان که خود قرآن در جای دیگر فرموده: (فی صحف مکرمه مرفوعه مطهرة بادی سفرة کرام برره) و نیز از همان فرشتگان حکایت می کند که گفتند: (و ما ننزل الا بامر ربک) پس معلوم می شود متصدی آوردن وحی یک نفر نیست، و نیز گفتند: (وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون).

و اینک یک جا و وحی را تنها به جبرئیل نسبت می دهد و در مواردی دیگر به جماعتی از ملائکه، منافات ندارد و نظیر این است که: یک جا قیض ارواح را به خصوص ملک الموت نسبت می دهد و می فرماید: (قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم) و در جایی دیگر به فرشتگانی فرستاده از ناحیه خودش نسبت می دهد و می فرماید: (حتی اذا جاء احکام الموت توفته رسلنا) و این بدان جهت است که اینان اعوان ملک الموت و ملک الموت رئیس ایشان است.

سؤال دیگری که ممکن است برای خواننده پیش بیاید، این است که: چرا کلمات مخصوص

برای نماز، ولی این خیلی از فهم دور است و شاهی هم بر آن نیست.
 و اینک فرمود: (وانا لنحن المسبحون) معنایش این است که: ما خدا را از آنچه لایق ساخت کبرپایایی او نیست تنزیه می کنیم، همچنان که در جای دیگر فرموده: (یسبحون اللیل والنهار لا یفرون).

پس این آیات سه گانه موقف و موقعیت ملائکه در عالم خلقت را توصیف می کنند و عملی که مناسب خلقت آنان است بیان می نمایند و آن عمل عبارت است از در صف ایستادن برای گرفتن اوامر خدای تعالی، و نیز منزله داشتن ساخت کبریایی خدا از شریک و از هر چیزی که لایق به کمال ذات او نیست. ذاتی که عقل و وهم بدان دست نمی یابد.

و ان کاتوا لیتقولون لو ان عندنا ذکرا من الاولین لکننا عباد الله المخلصین
 در این آیه به سیاق قبلی بازگشت شده ضمیر جمع در (کاتوا) و در (یتقولون) به قریش و هر قومی که عقیده آنان را داشته باشند برمی گردد. و کلمه (ان) در اول آیه مخفف (ان) است. و مراد از ذکر اولین کتابی آسمانی از جنس کتابهای نازل بر اولین است.

و معنای آیه این است که: اگر نزد ما قریش نیز کتابی آسمانی نظیر کتب آسمانی نازل بر اقوام گذشته می بود، ما نیز هدایت می شدیم و بندگان مخلص خدا می بودیم و منظورشان از این سخن این است که: از کفر خود عذر بخواهند و بگویند از ناحیه خدا حججی بر ما تمام نشده. و این در حقیقت عذری است بدتر از گناه، برای اینکه: مذهب و تثبیت و بت پرستی مساله نبوت و رسالت و نزول کتابی از آسمان را به کلی محال می داند.

فکفروا به فسوف یعلمون

(فا) در اول جمله - به اصطلاح ادبی - فای فصيحه است و معنای جمله این است که: پس ما همین قرآن را بر آنان نازل کردیم، تا دیگر گله نکنند که ما کتابی آسمانی نداشتیم، ولی به همین قرآن کفر ورزیدند و به آنچه گفتند وفا نکردند و به زودی خواهند دانست که وبال کفرشان چیست. و این جمله اخیر تهدیدی از خدای تعالی به ایشان است.

مقصود از اینکه انبیاء (علیهم السلام) منصور هستند و جند خدا غالبند
 و لقد سبقت کلماتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون

(کلمه) خدای تعالی برای ایشان، عبارت است از قضایی که درباره آنان رانده و حکمی که کرده، و (سبقت کلمه) یا به این است که عهد آن مقدم باشد و یا به این است که به نفوذ و غلبه مقدم شود. و حرف (لام) در جمله (لهم) معنای منفع را افشاده می کند، می فرماید: ما قضایی حتمی درباره ایشان راندهیم که به طور یقین یاری شدگان باشند. و - به طوری که ملاحظه می کنید - این معنا را با چند نوع تأکید بیان کرده، یکی حرف (لام) در ابتدای آیه، یکی کلمه (قد)، یکی کلمه (ان) و یکی حرف (لام) در (لهم).

در این آیه شریفه نصرت را مقید نکرده که انبیا (علیهم السلام) را در دنیا نصرت می دهد و با در آخرت و یا به نحوی دیگر. بلکه در آیه دیگر نصرت را عمومیت داده و فرموده: انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد.

پس رسولان خدا هم در حجت و دلیل منصورند، برای اینکه راه حق را پیش گرفته اند و راه حق هرگز شکست نمی خورد، و هم بر دشمنان خود منصورند، یا به اینکه خدا یاریشان می دهد تا

ملائکه در عالم خلقت و اعمال صادره از ایشان و ما منّا الا له مقام معلوم و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون این سه آیه - به طوری که از سیاق برمی آید - اعتراضی است از کلام جبرئیل و میکائیل او و یارانی که از فرشتگان وحی دارد، نظیر حکایتی که از خود جبرئیل و میکائیل نقل کرده و فرموده: (و ما ننزل الا بامر ربک له ما بین یدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک).

بعضی از مفسرین گفته اند: (سه آیه مورد بحث کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، که خودش و مؤمنین را برای کفار توصیف می کند، تا ایشان را توبیخی خوارکننده کرده باشد. و آیات مورد بحث متصلند به آیه (فاستفتحهم) و تقدیر کلام چنین است: از ایشان استفاده کن و بعد از آنکه استفاده کردی بگو: (هیچ یک از ما مسلمان نیست مگر آنکه در قیامت جایگاه و مقامی معلوم و در خور اعمال خود دارد و به درستی ما بین ما که در نماز به صف می ایستیم و ما بین تسبیح کنندگان).

و لیکن این وجه، وجه مناسبی نیست، و با سیاق سازگاری ندارد. این آیات سه گانه در این مقامند که عقیده مشرکین بر الوهیت ملائکه را باطل کند، از این طریق که با اعتراف خود عقیده کفار را باطل می کند، توضیح اینکه: مشرکین اعتراف دارند به اینکه ملائکه خودشان مروب و عبد خدای تعالی هستند، چیزی که هست می گویند: همین مروبهای خدا خود رب موجودات پایتیر از خویشند و در آن موجودات استقلال در تدبیر و تصرف دارند و از تدبیر عالم چیزی مروب به خدا نیست، و ملائکه خودشان این معنا را قبول ندارند، یعنی خود را مستقل در تدبیر عالم نمی دانند، هر چند که واسطه و سبب متوسط بین خدا و خلق هستند. پس آنچه که در این آیات ملائکه از خود نفی می کنند، همان استقلال در تدبیر است، نه سببیت به اذن خدا، پس اعتقاد مشرکین به مروب بودن ملائکه کافی است در ابطال اعتقاد دیگرشان، و آن اینکه ملائکه رب عالم باشند، همچنان که آیه (بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون) هم از یک سو سببیت و وساطت ملائکه را اثبات می کند و هم از سوی دیگر استقلال آنان را انکار می نماید.

پس اینکه فرمود: (و ما منّا الا له مقام معلوم) معنایش این است که: هر یک از ما مقامی معین و یسستی مشخص داریم، که ما را بدان گمارده اند و با گمارده شدن دیگر استقلال معنی ندارد، چون شخص گمارده شده نمی تواند از خط مشیی که برایش تعیین کرده اند تجاوز کند، ملائکه نیز مجعول (آفریده شده) بر این هستند که خدا را در آنچه امر می کند اطاعت نموده و او را بپرستند. و اینکه فرمود: (و انا لنحن الصافون) معنایش این است که: ما فرشتگان همواره نزد خدا در صف ایستاده منتظر اوامر او هستیم، تا اوامری که در تدبیر عالم صادر می کند، بر طبق خواسته اش اجرا کنیم، همچنان که از آیه (لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون) نیز این معنا استفاده می شود. این آن معنایی بود که ما به کمک سیاق از آیات مورد بحث استفاده کردیم. و چه بسا بعضی گفته اند که: (مراد از این جمله این است که: ما ملائکه نزد خدا به صف ایستاده ایم

به زنان را درباره ملائکه استعمال کرده و فرموده: (صافات) و (زاجرات) و (تالیات) و نفرموده: (صافون) و (زاجرون) و (تالون) و شاید همین تعبیر دلیل باشد بر اینکه مراد از این سه کلمه، ملائکه نباشند.

در جواب می گویم: این تعبیر ضروری به احتمال ما نمی زند، برای اینکه، وقتی سخن از جماعتی به میان آید، چایز است که لفظ مؤنث را درباره آنان استعمال کرد، چون کلمه جماعت مؤنث است و (صافات) و (زاجرات) و (تالیات) به اعتبار لفظ جماعت، مؤنث آمده، و مؤنث لفظی است.

از اول قرآن تا اینجا هیچ سوره ای با سوگند آغاز نشده بود و سوره صافات اولین سوره ای است که با سوگند آغاز می شود و خدای سبحان در کلام مجیدش به بسیاری از مخلوقات خود سوگند یاد کرده، از قبیل آسمان، زمین، خورشید، ماه، ستاره، شب، روز، ملائکه، مردم، شهرها، و میوه ها، و این نیست مگر به خاطر شرافتی که در آنها هست و آن شرافت این است که: مخلوق خدایند و خدا قیوم آنها است که خود منبع و سرچشمه همه شرافت ها و ارزشها است.

ان الالهکم لواحد

خطاب در این جمله به عموم مردم است. و سوگندهای مزبور به خاطر همین جمله است. می خواهد بفرماید به آنچه ذکر شد سوگند که معبود شما انسانها یکی است و این کلامی است که دلیل خود را همراه دارد، که توضیح آن خواهد آمد.

رب السموات و الارض و ما بینهما و رب المشارق

این جمله یا خبر دوم است برای کلمه (ان) و معنایش این است که: (به درستی معبود شما یکی است و معبود شما پروردگار آسمانها و زمین است)، و یا خبر است برای مبتدایی حذف شده، و تقدیرش (هو رب السموات) است، و یا اصلا خبر نیست بلکه بدل است از کلمه (واحد).

توضیح اینکه سوگند به صافات، زاجرات و تالیات، متضمن استدلال برای (ان الالهکم لواحد) است

توضیح اینکه گفتیم آیه شریفه کلامی است که دلیل خود را همراه دارد این است که: خود اوصاف (صافات) و (زاجرات) و (تالیات) شعاع دارند بر اینکه (الله) همه یکی است، همچنان که خصوصیت و چگونگی سوگند نیز شعاع دارد بر اینکه آن معبود واحد رب آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو است.

پس گویا فرموده: به درستی (الله) شما یکی است، به دلیل اینکه ملاک در الوهیت (الله) و معبود به حق بودن او این است که: او رب و مدبر امر عالم باشد که خود شما هم به این مطلب اعتراف دارید و خدا هم رب و مدبر آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو است، که در همه آنها دخل و تصرف می کند. پس معبود به حق در همه عالم اوست. و چگونه نباشد؟ یا اینکه او برای اینکه وحی خود را به پیامبرش برساند، در آسمانها تصرف می کند، و در ساکنان آسمان حکم می راند و ملائکه (صافات) در بین آسمان و زمین که محل رخنه شیطانهاست، صف می بندند و آنها را از مداخله در کار وحی منع می کنند، و این خود تصرف اوست در بین آسمان

و زمین و هم در شیطانها.
 و آن فرشتگان، وحی را بر پیغمبر وی تلاوت می کنند، و این تلاوت، خود تکمیل مردم و تربیت آنان است حالا چه تصدیق بکنند و چه تکذیب. پس در وحی به تنهایی هم تصرف در عالم آسمانها است، و هم تصرف در زمین و موجودات بین آن دو، و چون چنین است، پس خدا به تنهایی رب تمامی عالم و مدبر امور آن است، و در نتیجه معبود واحد هم اوست.
 و منظور از کلمه (مشارق) نقطه هایی از افق هایی است که خورشید در فصول چهارگانه از آن نقطه ها طلوع می کند، البته احتمال این معنی هست که مراد از (مشارق) مشرقهای مخصوص خورشید نباشد، بلکه مشرقهای مطلق ستارگان و یا مطلق مشارق باشد. و اگر نامی از مغربها نباشد و تنها مشرقها را نام برد، به خاطر مناسبتی بود که مشرق با طلوع وحی از آسمان به وسیله ملائکه داشت، همچنان که در جای دیگر وحی را به طلوع تشبیه کرده، و فرموده: (و لقد راه بالا فقی المبین) و نیز فرموده: (و هو بالاقبال الاعلی).
 بیان آیات راجع به تزیین آسمان دنیا به زیور کواکب و حفظ آن از شیاطین وارد و...
 انا زینا السماء الدنيا بزینه الكواکب
 مراد از (زینت) هر چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری را آرایش دهند و زیبا سازند. و کلمه (کواکب) عطف بیان و یا بدل از زینت است. و در کلام خدای سبحان مساله زینت دادن آسمان دنیا به وسیله ستارگان مکرر آمده، از آن جمله فرموده: (و زینا السماء الدنيا بمصابیح) و نیز فرموده: (و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح) و نیز فرموده: (اولم ينظروا الى السماء ففهم كيف بيناها وزيناها).
 و این آیات خالی از این ظهور نیستند که: آسمان دنیا یکی از آسمانهای هفتگانه ای است که قرآن کریم نام برده و مراد از آن همان فضایی است که ستارگان بالای زمین در آن فضا قرار دارند، هر چند که بعضی از مفسرین این آیات را طوری توجیه و معنا کرده اند که با فرضیه های هیات قدیم موافق درآید و بعضی دیگر آن را طوری توجیه کرده اند که با فرضیه های هیات جدید منطبق شود.
 و حفظ من کل شیطان مارد
 مراد از (شیطان) افراد شریر از جن است و مراد از (مارد) فرد خبیثی است که عاری از خیر باشد. و کلمه (حفظا) مفعول مطلق برای فعلی است که حذف شده و تقدیر آن (حفظناها حفظا) است.
 لا یسمعون الی المالا الاعلی و یقفون من کل جانب
 کلمه (یسمعون) در اصل (یسمعون) بوده و (تسمع) به معنای گوش دادن است. و اینکه فرمود: شیطانهای خبیث نمی توانند به آنچه در ملاعلی می گذرد گوش دهند، کنایه است از اینکه آنها از نزدیکی بدانجا ممنوع هستند، و به همین عنایت است که عبارت مذکور صفت همه شیطانها شده، و اگر این معنای کنایه ای مراد نباشد و معنای تحت اللفظ منظور باشد و بخواهد بفرماید: شیطانها به آنچه در ملاعلی می گذرد گوش نمی دهند، دیگر معنا ندارد دنبالش

آنچه شما از اوصاف برای خدا تراشیده اید، همه ضلالت است، - به خلاف بندگان مخلص خدا که در وصف کردن دچار ضلالت نمی شوند - پس این نتیجه عاید می شود که شما با این گمراهی خود نمی توانید گمراه کنید مگر مردم دوزخی را، یعنی آنهایی را که با پای خود راه دوزخ را طی می کنند.
 و آنچه از سیاق به روشنی به چشم می خورد، این است که: کلمه (ما) در جمله (ما تعبدهون) موصوله باشد و مراد از آن بتها می باشد و بس، و یا بتها و همه آلهه ضلالت و پیشوایان گمراهی از قبیل شیطانهای جنی می باشد.
 و نیز ظاهر سیاق این است که: کلمه (ما) در جمله (ما انتم) نافیه است. و ضمیر در (علیه) به خدای سبحان برمی گردد و ظرف (علیه) متعلق است به (فاتنین) و کلمه (فاتنین) جمع (فاتن) است که اسم فاعل از (فتنه) به معنای گمراه کردن مردم است. و کلمه (صالی) از ماده (صلو) اشتقاق یافته که به معنای پیروی است، (وصالی جحیم) به معنای دنباله رو جهنم است، به طوری که هر جا راه جهنم را سراغ داشته باشد به آنجا برود و عمل دوزخیان را مرتکب شود. و استثناء در آیه مفرغ است، (مستثنی منه آن در کلام نیامده)، و تقدیر کلام چنین است: (ما انتم بفاتنین احدا الا من هو صال الجحیم).
 و معنای آیه این است که: شما و خدایان ضلالت که می پرستید، هر چند دست به دست هم بدهید نمی توانید احدی را مفتون و گمراه کنید، مگر تنها آن کسانی را که خود راه جهنم را دنبال می کنند.
 بعضی از مفسرین گفته اند: کلمه ما در اول مصدریه و یا موصوله است و جمله (فانکم و ما تعبدهون) کلامی است تام و مستقل، از قبیل اینکه می گویند: (انت و شأنک برو بی کارت) و معنای آیه این است که: (شما و آنچه می پرستید) و یا شما و بت پرستیان یعنی بروید پی این کارها که دارید، نگاه با جملهای استیفاقی یعنی ابتدایی فرموده: (ما انتم علیه بفاتنین و فاتنین) متضمن معنای حمل است، و ضمیر در (علیه) در صورت مصدری بودن (ما) به کلمه ما در (ما تعبدهون) برمی گردد، و در صورت موصوله بودن آن، به مضایف تقدیری برمی گردد. و معنای آیه این است که شما نمی توانید تحمیل کنید بر عبادت خود و یا بر بت پرستی خود مگر کسی را که خودش پیرو جهنم است.
 و بعضی دیگر گفته اند: ممکن است کلمه (علی) به معنای (با) باشد، و ضمیر به کلمه (ما تعبدهون) و یا تنها به کلمه (ما) در صورتی که موصوله باشد برگردد و کلمه (فاتنین) همان معنای ظاهری خودش را می دهد، و متضمن معنای تحمیل و حمل نیست، و معنای آیه این است که: شما نمی توانید با عبادت خود و یا با عبادت بتهای خود گمراه کنید، مگر پیروان دوزخ را.
 و همه این سخنان وجوهی است نادرست و در حقیقت بدون جهت خود را به زحمت انداختن است. و در آیه مورد بحث التفات به کار رفته، و نکته این التفات عینا همان است که: در التفات در آیات سابق ذکر کردیم.
 رد و ابطال پندار مشرکین درباره اینکه ملائکه دختران خداوند، با بیان موقف و موقعیت

شدنی نیست.

پس کسی از جن نمی تواند به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه رد و بدل می شود، اطلاع یابد مگر آنکه از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن اخبار را به دست بیاورد که در این صورت مورد تعقیب (شهاب ناقب) واقع می شود، تیر شهابی که هرگز از هدف بیخا نمی رود.

گفتاری در معنای شهاب (در ذیل آیه: (الا من خطف الخطفة فاتبه شهاب ناقب

((

مفسرین برای اینکه مسأله (استراق سمع) شیطانها در آسمان را تصویر کنند، و نیز تصویر کنند که چگونه در این هنگام به سوی شیطانها با شهاب ها تیر اندازی می شود بر اساس ظواهر آیات و روایات که به ذهن می رسد توجهاتی ذکر کرده اند که همه بر این اساس استوار است که آسمان عبارت است از: افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت هابیی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در دیواری دارند که هیچ چیز نمی تواند وارد آن شود، مگر چیزهایی که از خود آسمان باشد و اینکه در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند که شهابها به دست گرفته و در کمین شیطانها نشسته اند که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی آسمان را استراق سمع کنند، با آن شهابها به سوی آنها تیر اندازی کنند و دورشان سازند، و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار ابتداء به ذهن می رسد.

و لیکن امروز بطلان این حرفها به خوبی روشن شده، و عیان گشته، و در نتیجه بطلان همه آن وجوهی هم که در تفسیر (شهب) ذکر کرده اند، - که وجوه بسیار زیادی هم هستند - و در تفسیر مفصل و طولانی از قبیل تفسیر کبیر فخر رازی، و روح المعانی آلوسی و غیر آن دو نقل شده، باطل می شود.

ناگزیر باید توجه دیگری کرد که مخالف با علوم امروزی و مشاهداتی که بشر از وضع آسمانها دارد نبوده باشد. و آن توجهیه به احتمال ما - و خدا دانائتر است - این است که: این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثالهایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آنچه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد، همچنان که خود خدای تعالی در کلام مجیدش فرموده: (و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون) و اینگونه مثلها در کلام خدای تعالی بسبب اینست، از قبیل عرش، کرسی، لوح، کتاب، که هم در گذشته به آنها اشاره شد، و هم در آینده به بعضی از آنها اشاره خواهد رفت.

بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست عالی تر و بلندتر از زمین ماست.

و مراد از نزدیک شدن شیطانها به آسمان، و استراق سمع، و به دنبالش هدف شهابها قرار گرفتن، این است که: شیطانها می خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در آورند. و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطانها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند.

می کنید و این التفات برای آن است که بر شدت خشم خدا دلالت کند، شدت خشمی که باعث شده خدا شفاها با خود مشرکین سخن گوید.

ام لکم سلطان مبین فاتوا بکتابکم ان کتم صادقین کلمه (ام) در این آیه نیز منظمه و به معنای بلکه است و مراد از سلطان - به طوری که از سیاق برمی آید - برهان و کتابی است که از ناحیه خدای سبحان بر مشرکین نازل شده باشد، و در آن کتاب خدا به ایشان خبر داده باشد که ملائکه دختران منند، چون وقتی عقل و حس اجازه چنین عقیدههای را ندهد، باقی می ماند دلیل نقلی و کتابی که از ناحیه خدا آن را اثبات کرده باشد پس اگر مدعای مشرکین حق است، باید کتابی آسمانی ارائه دهند، تا مدعای آنان را اثبات کند.

مشرکین کتابی داشته باشند که بر مدعایشان دلالت کند.

رد اعتماد مشرکین مبنی بر اینکه جن اولاد خداوند هستند

و جعلوا بینه و بین الجنه نسیا و لقد علمت الجنه انهم لمحضرون

قرار دادن نسبت بین خدا و جن، عبارت از همین عقیده مشرکین است که می گویند: جن اولاد خدا هستند که شرح مفصل این عقیده آنان در تفسیر سوره هود آنجا که درباره بتپرستان بحث کردیم گذشت.

(و لقد علمت الجنه انهم لمحضرون) - یعنی خود جنیان می دانند روزی برای حساب و یا عذاب حاضر خواهند شد. و اینکه گفتیم. حساب یا عذاب، به خاطر اطلاق کلمه محضرون است. و به هر حال جنیان می دانند که خود مربوط خدا هستند، و خدا به زودی از ایشان حساب می کشد و بر طبق اعمالشان جزا می دهد. پس نسبتی که بین جنیان و خدا هست نسبت مریوبیت و ربوبیت است، نه نسبت ولادت و کسی که خودش مریوب دیگری است، شایستگی پرستش ندارد.

و از عجایب، سخن بعضی از مفسرین است که گفته اند: مراد از کلمه (جنه) طایفه ای از ملائکه است که به این اسم نامیده شده اند. و بنابراین باید ضمیر (انهم) را به کفار برگردانید، نه به کلمه (جنه)، و معنایش این است که: طایفه ای از ملائکه، که نامشان جن است، می دانند که کفار برای عذاب حاضر می شوند، و این تفسیری است که هیچ شاهدی از قرآن کریم بر آن نیست، علاوه بر این سیاق بعید است.

توضیحی درباره استثنای عباد مخلصین در آیه: (سبحان الله عما یصفون الا عباد

الله المخلصین)

سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین

ضمیر در جمله (یصفون) - با در نظر گرفتن اینکه این آیه متصل به آیه قبل است - به کفار نامبرده برمی گردد، و استثنای (الا) در آن استثنای منقطع است، و معنای آیه این است که: خدا از توصیفی که کفار می کنند منزه است، و یا خدا از آنچه که کفار درباره اش می گویند، و از اوصافی که برایش می تراشند از قبیل ولادت و نسبت و شرکت و امثال آن منزّه است، ولی بندگان مخلص خدا او را به اوصافی وصف می کنند که لایق

اول ایشان را که دختران از آن خدا و پسران از آن ایشان باشند رد نموده، می فرماید: (از ایشان پیرس آیا برای پروردگار تو دختران باشد و برای خود آنان پسران؟) و این استفتاء استفتاهمی است انکاری، به انکار لازمه کلام، چون لازمه این گفتار این است که: مشرکین از خدا بالاتر باشند، چون مشرکین این اعتقاد را هم داشته اند که پسر بهتر از دختر است و می خواستند که از داشتن دختر منزّه باشند، و به همین جهت دختران را زنده به گور می کردند، تا نژادشان لکه دار نشود.

ام خلقنا الملائكة انا و هم شاهدون
کلمه (ام) در اینجا منقطه و به معنای بلکه است، نه به معنای (یا این و یا آن) و معنای آیه این است که: بلکه از سؤ ال قبلی مهتر این است که از ایشان پیرسی. آیا ما ملائکه را ماده خلق کرده ایم، و آیا مشرکین در روزی که ما ملائکه را خلق می کردیم آنها حاضر بودند و مادگی ملائکه را دیدند؟ یا اینکه نه تنها حاضر نبودند، بلکه چنین ادعایی هم نمی توانند بکنند؟ علاوه بر این اصولا نری و مادگی، یک مساله ای است که جز از راه حس نمی توان اثباتش کرد و ملائکه برای مشرکین محسوس نبودند و این جمله رد ماده بودن ملائکه است.

الا انهم من افکهم ليقولون ولد الله و انهم لكاذبون
این آیه شریفه رد لازمه دیگر گفتار مشرکین است و آن اثبات ولادت ملائکه از خداست، و این سخن را صرف (افک) می شمارد، و (افک) عبارت است از اینکه سخنی را به غیر آن وجهه ای که دارد برگردانی و وجهه حق آن را به سبوی باطل صرف کنی. و خلاصه خلقت ملائکه را که برای کسی معلوم نیست چگونه بوده؟ برگردانی و نام ولادت بر آن بگذاری، پس مشرکین در این سخن خود مرتکب افک شده اند، و دروغی روشن گفته اند.

اصطفی البنات علی البنین ما لکم کیف تحکمون افلا تذکرون
در این آیه، انکار انتخاب دختران بر پسران را تکرار کرده، تا شدت شاعت و زشتی این سخن را افاده کند، یک بار فرموده: آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داده که خودش تنها دختر بزاید و پسر زاید را به شما واگذار کند؟ و بار دیگر فرموده: آخر این چه حکمی است که می کنید؟ و بار سوم فرموده: راستی نمی خواهید متذکر شوید؟

آنگاه ایشان را توبیخ نموده می فرماید: (ما لکم کیف تحکمون)؛ چون سخن ایشان حکمی است بدون دلیل، و سپس دنبالش فرموده: (افلا تذکرون) که هم توبیخ است و هم اشاره است به اینکه این حرف صرف نظر از اینکه هیچ دلیلی ندارد، بلکه بر خلافش دلیل هست چیزی که هست مشرکین متذکر آن دلیل نمی شوند، اگر متذکر شوند می فهمند که ساحت خدای سبحان منزّه از آن است که متجزی شود و جزئی به نام فرزند از او جدا گردد، و نیز منزّه از آن است که محتاج فرزند شود و در صدد فرزنددار شدن برآید. و این گونه احتجاجها در کلام خدای تعالی علیه مشرکین مکرر آورده شده است. در آیه مورد بحث التفاتی از غیبت (الا انهم من افکهم ليقولون)، به خطاب (ما لکم کیف تحکمون) به کار رفته، در جمله اول مشرکین را غایب حساب کرده و فرموده: ایشان از در افک خواهند گفت و در جمله دوم خطاب به مشرکین فرموده: وای بر شما این چه حکمی است که

و یا مراد این است که: شیطانها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را با تلبیس ها و نیزنگه های خود به صورت باطل جلوه دهند، و یا باطل را با تلبیس و نیزنگ به صورت حق درآورند، و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند، و حق صریح را هویا می سازند، تا همه به تلبیس آنها بی برده، حق را حق ببینند، و باطل را باطل.
و این که خدای سبحان داستان استراق سمع شیاطین و هدف شهاب قرار گرفتنشان را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطانها ذکر کرده، تا اندازه ای گفتار ما را تأیید می کند - و خدا داناتر است -

فاستفتهم اهد خلقا من خلقنا انا خلقناهم من طین لازب
کلمه (لازب) به معنای دو چیز به هم چسبیده است، به طوری که هر یک ملازم دیگری شده باشد. و در مجمع البیان گفته: (لازب) و (لازم) به یک معنی است.
و مراد از جمله (من خلقنا) یا ملائکه ای است که در آیات قبلی به آنان اشاره کرده حافظ وحی و تیراندازان شهابها، و یا مخلوقات عظیم دیگری غیر از انسان است، از قبیل آسمانها، زمین و ملائکه، و اگر درباره آنها با ضمیر (هم) که مخصوص عقلاء است تعبیر کرد و فرمود: (آیا خلقت ایشان بزرگتر است، یا کسی که ما خلق کرده ایم) و نفروم: (چیزی که ما خلق کرده ایم) بدان جهت است که در بین نامردگان ملائکه هم منظور بودند، و ملائکه دارای عقائد، جانب آنان را غلبه داده و از همه آسمانها و زمین و ملائکه تعبیر کرده به (کسی که ما خلق کرده ایم).

و معنای آیه این است که: وقتی خدای سبحان رب آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو و ملائکه بود، تو ای رسول گرامیم، از ایشان نظر خواهی کن و پیرس آیا خلقت ایشان مهم تر و بزرگ تر است، یا خلقت غیر ایشان از موجودات دیگری که ما خلق کرده ایم، آن وقت متوجه خواهند شد که خلقت آنان ضعیف تر و ناچیزتر از خلقت موجودات دیگر است، برای اینکه خلقت ایشان از یک گل چسبیده بود و معلوم است که این گل چسبیده ناچیز نمی تواند ما را عاجز سازد.

بحث روایتی

(چند روایت در ذیل برخی آیات گذشته)
در تفسیر قمی در ذیل جمله (و الصافات صفا) آمده که منظور ملائکه و انبیانند.
و در همان کتاب از پدرش و از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از بعضی از روایان شیعه، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده: این ستارگان که در آسمان است، شهرهایی است مانند شهرهایی که در زمین است...
باز در همان کتاب در روایت ابی الجارود، از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرموده: (عذاب واصب) یعنی عذاب دائم و دردناک که در پیش تا دلها می رسد.

و باز در همان کتاب از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده که در داستان معراج فرمود: پس جبرئیل بالا رفت و من نیز با او بالا رفتم، تا رسیدیم به آسمان دنیا، بر روی آن آسمان فرشته ای دیدم که او را اسماعیل می گفتند، و او همان صاحب خطفه است

که خدای عزوجل درباره اش فرموده: (الا من خطف الخطفه فاتبعه شهبا ثاقب) و زیر فرمان آن هفتاد هزار فرشته اند که زیر فرمان هر فرشته هفتاد هزار فرشته دیگرند... مؤلف: اینگونه روایات در این باب بسیار زیاد است که: ما بعضی از آنها را در تفسیر آیه (الا من استرق السمع فاتبعه شهبا ثاقب) نقل کردیم و بعضی دیگر از آنها را ان شاء الله تعالی در تفسیر دو سوره ملک و جن ابرار خواهیم کرد.

در نهج البلاغه است که: خدای تعالی از تمامی روی زمین، چه زمین سخت، و چه سهل، چه زمین صالح و چه شوره زارش، خاکی برگرفت و آن را با آب درآمیخت، تا وقتی که خالص گشت، و آنگاه آن را با شبنمی تزیین کرد، تا چسبنده شد.

- آیات ۱۲ تا ۷۰ سوره صافات
- بل عجبت و یسخرن (۱۲)
- و اذا ذکروا لا ینکرون (۱۳)
- و اذا راوا آیه یتسخرن (۱۴)
- و قالوا ان هذا الا سحر مبین (۱۵)
- ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون (۱۶)
- او آیواتنا الاولون (۱۷)
- قل نعم و انتم داخرون (۱۸)
- فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ینظرون (۱۹)
- و قالوا یا ولینا هذا یوم الذین (۲۰)
- هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون (۲۱)
- احشرو الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعدون (۲۲)
- من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم (۲۳)
- و قفوههم انهم مسؤولون (۲۴)
- ما لکم لا تناصرون (۲۵)
- بل هم الیوم مستسلمون (۲۶)
- و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون (۲۷)
- قالوا انکم کنتم تراءوننا عن الیمین (۲۸)
- قالوا بل لم تکنوا مؤمنین (۲۹)
- و ما کان لنا علیکم من سلطان بل کنتم قوما طغین (۳۰)
- فحق علینا قول ربنا انا لذائقون (۳۱)
- فاغویکم انا کنا غاوین (۳۲)
- فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون (۳۳)
- انا کذلک نفعل بالمجرمین (۳۴)
- انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یتسکبرون (۳۵)
- و یقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون (۳۶)

و لشکر ما به تنهایی غالب خواهد گشت (۱۷۳).

پس تو تا مدتی روی از ایشان برتاب (۱۷۴).

بین چه عکس عملهایی نشان می دهند و به زودی ثمره رفتار خود را می بینند (۱۷۵).

آیا به عذاب ما شتاب می کنند (۱۷۶).

پس همین که بر آنها احاطه کرد آن وقت می فهمند که چه روزگار بدی دارند (۱۷۷).

تو تا چندی روی از ایشان برتاب (۱۷۸).

و رفتارشان را زیر نظر داشته باش به زودی خودشان هم خواهند دید (۱۷۹).

متره است پروردگار تو که رب العزه است از آنچه ایشان درباره اش می گویند (۱۸۰).

و سلام بر فرستادگان (۱۸۱).

و ستایش مخصوص خدا است که پروردگار عالمیان است (۱۸۲).

بیان آیات

رد اعتقاد مشرکین به دختر داشتن خدا و خویشاوندی بین او و جن

در سابق این معنا را بیان فرموده بود که او رب و معبود حقیقی است، جمعی از بندگان مخلص چون انبیای گرامی، او را پرستیدند، و به حد خلوص رسیدند و بعضی دیگر به ربوبیت او کافر شدند، خداوند بندگان را نجات داده، و کافران را هلاک و به عذاب الیم مبتلا کرد.

اینکه در این آیات متعرض عقاید کفار شده که درباره خدایان خود که یا ملائکه و یا جن بودند، چه عقایدی داشتند و چگونه ملائکه را دختران خدا نامیده و برای جن قائل به نسبت و خویشاوندی با خدا شدند.

به طور کلی بت پرستان، که یا برهمنی هستند، و یا بودایی، و یا صائبی، معتقد بودند که تمامی ملائکه، دختر و زنند، به بعضی از آنان این اعتقاد را داشتند، لیکن آنچه از بعضی از قبایل عرب مانند وثنهای قبیله جهینه، سلیم، خزاعه، و بنی ملیح حکایت شده، این است که: اینان قائل به انوئیت ملائکه بودند.

و اما اعتقاد به اینکه بین جن و خدا خویشاوندی هست و نسبت جن سرانجام به خدا منتهی می شود، فی الجمله از تمامی فرقه های مشرک، نقل شده.

و کوتاه سخن اینکه: خدای تعالی در این آیات به فساد عقیده، آنان اشاره نموده، سپس رسول گرامی خود را بشارت می دهد به اینکه به زودی او را یاری می کند و مشرکین را تهدید می کند به اینکه به عذاب مبتلا ایشان می سازد و آنگاه سوره مورد بحث را با تقدیس و متره بودن خدا از داشتن شریک و نیز با سلام بر همه رسولان، و حمد خدا که رب العالمین است، ختم می نماید.

فاستفتهم الریک البیات و لهم البنون

خدای سبحان اعتقاد مشرکین را به اینکه ملائکه دختران خدایند باز نموده که چه لوازمی دارد و آن لوازم این است که: ملائکه فرزندان خدا و دختر باشند و خدا این دختران را به خود اختصاص داده باشد (و تنها و دختر بزاید) اما مردم همه پسر بزایند و هر چه پسر هست مخصوص مرد باشد و سپس این لوازم را یکی پس از دیگری رد نمود سخن

و تول عنهم حتی حین (۱۷۸)
 و ایصر فسوف یصرون (۱۷۹)
 سبحان ربک رب العزة عما یصفون (۱۸۰)
 و سلم علی المرسلین (۱۸۱)
 و الحمد لله رب العالمین (۱۸۲)

ترجمه آیات

از ایشان نظر بخواه آیا برای پروردگارت دختران و برای ایشان پسران است؟ (۱۴۹).
 و آیا روزی که ما ملائکه را ماده خلق می کردیم ایشان شاهد و ناظر بودند (۱۵۰).
 آگاه باش که اینان از بس در دروغگوئی بی پروا هستند که خواهند گفت (۱۵۱).
 خدا بچه آورده و حال آنکه دروغ گویند (۱۵۲).
 آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده (۱۵۳).
 وای بر شما! این چه حکمی است که می کنید؟ (۱۵۴).
 و چرا متذکر نمی شوید (۱۵۵).
 یا آنکه راستی برهان روشنی دارید؟ (۱۵۶).
 اگر کتابی در این باره بر شما نازل شده پس آن کتابتان را بیاورید اگر راست می گویند (۱۵۷).

(دروغ دیگرگیشان این است که) بین خدا و جن خویشاوندی قابل شدند با اینکه جن هم می دانند که روزی برای حساب احضار می شوند (۱۵۸).
 منزله است خدا از این وصفها که برایش می تراشند (۱۵۹).
 مگر اوصافی که بندگان مخلص او برای او قائلند (۱۶۰).
 این شما و این خدایانتان هر چه می خواهید بکنید (۱۶۱).
 شما هر کاری بکنید نمی توانید علیه خدا فتنه به پا کنید (۱۶۲).
 و در آن فتنه افراد را گمراه سازید مگر کسی را که خودش دنبال جهنم می گردد (۱۶۳).
 و هر یک از ما (فرشتگان) مقام و پستی معین داریم (۱۶۴).
 همواره آماده به خدمت در صف ایستاده ایم (۱۶۵).
 دائماً در حال تسبیح اویم (۱۶۶).
 (بعد از شنیدن این دلیل از ملائکه) به طور مسلم خواهند گفت (۱۶۷).
 اگر نزد ما هم کتابی از جنس کتب گذشتگان می بود (۱۶۸).
 ما نیز از بندگان مخلص خدا بودیم (۱۶۹).
 (ولی این هم دروغ است چون مشرک نزول کتاب از آسمان را محال می داند) و به این معنا کافر است و به زودی خواهند فهمید (۱۷۰).
 فرمان ما از سابق به نفع بندگان مرسل ما صادر شده (۱۷۱).
 که ایشان تنها یاری خواهند شد (۱۷۲).

بل جاء بالحق و صدق المرسلین (۳۷)
 انکم لذائقوا العذاب الالیم (۳۸)
 و ما تجزرون الا ما کتبتم تعملون (۳۹)
 الا عباد الله المخلصین (۴۰)
 اولئک لهم رزق معلوم (۴۱)
 فوکه و هم مکرمون (۴۲)
 فی جنت النعیم (۴۳)
 علی سرر متقبلیین (۴۴)
 یطاق علیهم بکاس من معین (۴۵)
 بیضاء لذه للشریین (۴۶)
 لا فیها غول و لا هم عنه ینزفون (۴۷)
 و عندهم قصر الطرف عین (۴۸)
 کانهن بیض مکنون (۴۹)
 فاقبل بعضهم علی بعض ینساءلون (۵۰)
 قال قائل منهم انی کان لی قرین (۵۱)
 یتقول انک لمن المصدقین (۵۲)
 اذا متنا و کنا ترابا و عظاما انا لممدینون (۵۳)
 قال هل انتم مطمعون (۵۴)
 فاطلع فرأه فی سواء الجحیم (۵۵)
 قال تالله ان کدت لئردین (۵۶)
 و لو لا نعمة ربی لکنت من المحضربین (۵۷)
 افما نحن بمیتین (۵۸)
 الا موتنا الاولی و ما نحن بمعذبین (۵۹)
 ان هذا لهو الفوز العظیم (۶۰)
 لمنل هذا فلیعمل العملون (۶۱)
 اذلک خیر نرلا ام شجرة الزقوم (۶۲)
 انا جعلناها فتنة للظالمین (۶۳)
 انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم (۶۴)
 طلوعها کانه رؤس الشیاطین (۶۵)
 فانهم لاکلون منها فمالون منها البطون (۶۶)
 ثم ان لهم علیها لشویا من حمیم (۶۷)
 ثم ان مرجعهم لالی الجحیم (۶۸)
 انهم القوا آياتهم ضالین (۶۹)
 فهم علی آثارهم ینرعون (۷۰)

در جواب فرمود: برای اینکه در علم خدای تعالی این معنا بود که به زودی عذاب را از آنان برمی گرداند، به خاطر اینکه توبه می کنند. و اگر این جریان را به اطلاع یونس نرساند، برای این بود که یونس فارغ برای عبادت او باشد، و در شکم ماهی به مناجات با او بپردازد، و در عوض مستوجب ثواب و کرامت او گردد.

آیات ۱۴۹ تا ۱۸۲ سوره صافات

فاستفتهم الریک البنات ولهم البنون (۱۴۹)

ام خلقنا الملائکة انا و هم شاهدون (۱۵۰)

الا انهم من افکهم ليقولون (۱۵۱)

ولد الله و انهم لکذبون (۱۵۲)

اصطفی البنات علی البنین (۱۵۳)

ما لکم کیف تحکمون (۱۵۴)

افلا تذکرون (۱۵۵)

ام لکم سلطان مبین (۱۵۶)

فاتوا بکتابکم ان کتتم صادقین (۱۵۷)

و جعلوا بینة و بین الجنة نسیا و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون (۱۵۸)

سبحان الله عما یصفون (۱۵۹)

الا عباد الله المخلصین (۱۶۰)

فانکم و ما تعبدون (۱۶۱)

ما انتم علیه بقاتین (۱۶۲)

الا من هو صال الجحیم (۱۶۳)

و ما منا الا له مقام معلوم (۱۶۴)

وانا لنحن الصافون (۱۶۵)

وانا لنحن المسیحون (۱۶۶)

وان کانوا ليقولون (۱۶۷)

لو ان عندنا ذکر من الاولین (۱۶۸)

لکننا عباد الله المخلصین (۱۶۹)

فکفروا به فسوف یعلمون (۱۷۰)

ولقد سبقت کلماتنا لعبادنا المرسلین (۱۷۱)

انهم لهم المنصورون (۱۷۲)

وان جندنا لهم الغالبون (۱۷۳)

فتنزل عنهم حتی حین (۱۷۴)

و ابصرهم فسوف یبصرون (۱۷۵)

افعبادنا یستعجلون (۱۷۶)

فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين (۱۷۷)

ترجمه آیات
(نه تنها ایمان نمی آورند) بلکه وقتی تو از گمراهی آنان تعجب می کنی تو را مسخره می کنند (۱۲).
و چون تذکر داده می شوند پند نمی پذیرند (۱۳).
و چون آیتی می بینند مسخره می کنند (۱۴).
و می گویند: این نیست مگر سحری آشکار (۱۵).
آیا وقتی مریم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می شویم؟ (۱۶).
(ما) و حتی پدران گذشته ما؟ (۱۷).
بگرو: ببله، زنده می شوید در حالی که خوار و ذلیل باشید (۱۸).
و این زنده شدن انسانها با یک تهبب صورت می گیرد که ناگهان همگی نگران برمی خیزند (۱۹).

و می گویند: ای وای بر ما این همان روز جزاست (۲۰).

این روز جدایی حق از باطل است که تا در دنیا بودید تکذیبش می کردید (۲۱).

(هتان ای فرشتگان) همه آنها که ظلم کردند و اتباع و اشیاء آنها را و آنچه را که می

پرستیدند یکجا جمع کنید (۲۲).

آری آنچه که به جای خدا عبادت می کردند، پس آنگاه به سوی دوزخ برید (۲۳).

آنجا نگهبانان بدارید که باید بازخواست شوند (۲۴).

در آنجا از ایشان می پرسند چرا مانند دنیا از یکدیگر حمایت نمی کنید؟ (۲۵).

(جوابی ندارند) بلکه ایشان امروز تسلیم اند (۲۶).

بعضی به بعضی رو می کنند و از یکدیگر پریش می کنند (۲۷).

پس روان به سردمداران گویند شما بودید که به عنوان بنسارت و میمنت می آمدید و ما به دین

خود می خواندید (۲۸).

در پاسخشان گویند خود شما بنا نداشتید ایمان بیاورید (۲۹).

و ما بر شما دست تسلط نداشتیم (و اجبارتان نمی کردیم) بلکه خودتان مردمی طغیان گر

بودید (۳۰).

و در نتیجه حکم خدا و قضای او درباره ما حتمی گشت و ما عذاب را خواهیم چشید (۳۱).

آری ما شما را گمراه کردیم چون خودمان گمراه بودیم (۳۲).

در نتیجه همه آنان در عذاب شریکند (۳۳).

ما با مجرمین اینچنین رفتار می کنیم (۳۴).

چون ایشان این طور بودند که وقتی لا اله الا الله برایشان گفته می شد کبر می

ورزیدند (۳۵).

و می گفتند آیا به خاطر مردی دیوانه خدایان خود را رها کنیم (۳۶).

با اینکه او حق آورده و رسولان قبلی را تصدیق می کند (۳۷).

محققا شما عذاب دردناک را خواهید چشید (۳۸).

و این جزایان نیست مگر بخاطر همان اعمالی که می کردید (۳۹).

مگر بندگان مخلص خدا (۴۰).

ایهامی به این معانی داشت.

۳- خدای تعالی در چند مورد از قرآن کریم یونس (علیه السلام) را ستایش کرده، و در سوره انبیا، آیه (۸۸) او را از مؤمنین خوانده و در سوره القلم، آیه (۵۰) فرموده: او را (اجتناب) کرده، و به خاطر دارید که گفتیم: اجتناب به این است که خداوند پندهای را خلاص برای خود کند و نیز او را از صالحان خوانده، و در سوره انعام، آیه (۸۷) در زمره انبیاء شمرده، و فرموده: که او را بر عالمیان برتری داده، و او و سایر انبیاء را به سوی صراط مستقیم هدایت کرده.

بحث روایتی

روایاتی در ذیل آیات مربوط به داستان یونس (علیه السلام) در کتاب فقیه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: هیچ قومی در میان خود فرعه نینداختند، و امر خود را به خدا واگذار نکردند، مگر آنکه آنچه حق بود از فرعه بیرون آمد. و نیز فرموده: چه حکمی بالاتر از حکم فرعه و عادلانه تر از آن است؟ وقتی اشخاص امر خود را به خدا واگذارند، آیا این خدای سبحان نیست که می فرماید: (فما هم فکان من المدحضین)؟.

و در کتاب بحار از کتاب بصائر نقل کرده که او به سند خود از حبه عزنی روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: خدای تعالی ولایت مرا بر همه اهل آسمانها و اهل زمین عرضه کرد، جمعی بدان اقرار و جمعی دیگر انکار کردند. یونس از آنان بود که انکار کرد و خدا او را به همین سبب در شکم ماهی حبس نمود، تا سرانجام اقرار نمود. مؤلف: در معنای این روایت، روایات دیگری نیز هست، و مراد از این ولایت، ولایت کلی الهی است که خود امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) اولین کسی است از این امت که فتح باب آن کرد و آن عبارت از آن است که خدا قائم مقام پندهای، در تدبیر امر او گردد، و در نتیجه، آن بنده جز به سوی خدا توجه نکند، و جز خواست خدا را نخواهد و این مقام را با بسمودن طریق عبودیت به بنده می دهند، طریقی که بنده را به حدی میرساند که خالص برای خدا می شود، و به غیر از خدا، احدی از آن بنده سهم نمی برد.

و ظاهر عمل یونس (علیه السلام) - همان طور که گفتیم - ظاهری بود که مرضی خدا نبود و نمی شد آن را به اراده خدا نسبت داد، و به همین جهت خدا او را مبتلا کرد، تا به ظلمی او به نفس خود کراحت را ببرد، و بعضی از آن بلاها جهت دیگر داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذ و وسیله آن بلاها، ایشان را تربیت می کنند و به حد کمال می رساند و درجاتشان را بالا می برد، هر چند که بعضی از آن بلاها جهت دیگر داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذ و عذاب نامید، و این خود معروف است که گفته اند: البلاء للولاء - بلا لازمه ولایت و دوستی است. مؤید این معنا حدیثی است که صاحب کتاب علل به سند خود از ابی بصیر آورده، که گفت: به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتیم: به چه علت خدا عذاب را از قوم یونس برداشت با اینکه تا بالای سرشان آمد، و بر سرشان سایه افکند و این معامله را با هیچ قومی دیگر نکرد؟

که ایشان رزقی معلوم دارند (۴۱).

میوه هائی و ایشان گرامی هستند (۴۲).

در بهشت های پر نعمت (۴۳).

بر تختهایی رو به روی هم (۴۴).

قدحها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می شود (۴۵).

آبی زلال و لذت بخش برای نوشندگان (۴۶).

نه در آن ضرر و فساد است و نه از آن مست می شوند (۴۷).

و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرکرشمه و نازند (۴۸).

گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند قبل از آنکه دست خورده شود (۴۹).

پس بعضی به بعضی دیگر روی آورده از یکدیگر پرسش می کنند (۵۰).

یکی از آن میان می پرسد: من رفیقی داشتم (۵۱).

که بارها از من خرده می گرفت که تو هم از معتقدین به معاد (۵۲).

آیا بعد از آن که مردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره برای پاداش زنده می شویم؟ (۵۳).

شما هیچ از او خبر دارید؟ (۵۴).

در همین بین به دوزخ می نگرد و رفیق خود را در وسط جهنم می بیند (۵۵).

به او می گوید به خدا قسم نزدیک بود مرا به ضلالت بینگنی (۵۶).

و اگر نعمت پروردگار نبود حتما من نیز از حاضر شدگان در دوزخ می بودم (۵۷).

دوستان بهشتی از شدت خرسندی و شادی به یکدیگر می گویند آیا راستی این ماییم که

دیگر نمی میریم؟ (۵۸).

و به جز همان مرگ اولمان دیگر مرگی نداشته و عذاب هم نمی شویم؟ (۵۹).

محقق و به راستی که این چه رستگاری عظیمی است که خدا به ما روزی کرد (۶۰).

و شایسته است که اهل عمل برای چنین زندگی تلاش کنند (۶۱).

آیا برای پذیرایی، این رزق کریم بهتر است و یا درخت زقوم (۶۲).

ما آن را فتنه سنگران کردیم (۶۳).

درختی است که از قعر جهنم سر درمی آورد (۶۴).

میوه اش گویی سر شیطانها است (۶۵).

چون ایشان از آن خواهند خورد و شکمها را از آن پر خواهند کرد (۶۶).

و سپس از روی آن خوراک، آبی بی نهایت سوزنده می نوشند (۶۷).

و سپس بازگشت نهایی آنان به سوی جهنم خواهد بود (۶۸).

همین ها بودند که در دنیا پدران خود را گمراه یافتند (۶۹).

و با این حال به دنیا آتار پدران خود بنشنافتند (۷۰).

بیان آیات

در این آیات استهزایی که کنار به آیات خدا می کردند و پاره ای از سخنان ایشان که بر اساس کفر و انکار معاد می گفته اند، و ردی که از سخنان ایشان شده حکایت شده است، و در

رد آنان به تقریر مسأله بعث پرداخته و بیان کرده که کفار در آن روز چه شدتی و چه عذابهای گوناگونی دارند، و خداوند چگونه بندگان مخلص خود را با نعمت ها و کرامت‌های خود گرامی می‌دارد.

و نیز چگونگی بحث و جدال دوزخیان با یکدیگر را نقل می‌کند که در روز قیامت چه سخنانی بین آنان رد و بدل می‌شود، و سخنانی را هم که بین اهل بهشت با خودشان و با بعضی از اهل آتش رد و بدل می‌شود ذکر کرده. حکایت استهزاء مشرکین آیات خدا و دعوت پیامبر را و استبعادشان رستاخیز خود و پدرانشان را

بل عجب و یسخر و اذا ذکروا لا یذکرون
یعنی ای محمد! بلکه تو از تکذیب ایشان تعجب می‌کنی که چگونه تکذیب می‌کنند، با اینکه تو ایشان را به سوی کلمه حق می‌خوانی، و تازه وقتی تعجب می‌کنی تو را در این تعجب یسخره می‌کنند، و یا تو را در همین دعوت به سوسی حق یسخره می‌کنند، و چون به وسیله آیات داله بر توحید و دین حق، تذکر داده می‌شوند، باز متذکر نگشته و بیدار نمی‌شوند.

و اذا راوا آیه یستسخرن

در مجمع البیان می‌گوید: (کلمه یسخر) و (استسخر) هر دو به یک معنا است. و در نتیجه گفتار وی، معنای آیه چنین می‌شود: و چون این مشرکین آیتی معجزه آسا از آیات معجزه خدا را می‌بینند، مثلا قرآن و یا شق القمر را مشاهده می‌کنند آن را استهزاء می‌کنند.

و قالوا ان هذا الا سحر مبین

در اینکه مشرکین در اشاره به آیت کلمه (هذا) را به کار برده اند، اشعاری است از ایشان به اینکه ما اصلا از این چیز که تو آن را آیت می‌خوانی هیچ چیز نمی‌فهمیم، مگر همین قدر که آن چیزی است از چیزها بدون مزیت، و این تعبیر بدترین توهینی است که به عمل شخصی بکنند. اذا متنا و کنا ترابا و عظاما انا لمبعوثون او آياتنا الاولون

این آیه حکایت انکار مشرکین نسبت به مسأله معاد است، کلامی است که به غیر از استبعاد هیچ پایه و دلیلی ندارد، در نظر وهم این معنا بعید می‌آید که انسان بمیرد و بدنش متلاشی گشته، به صورت خاک و استخوان درآید، آنگاه دوباره به صورت اولش برگردد. دلیل بر اینکه غیر از استبعاد پایه ای دیگر ندارد، این است که استهزاء انکاری را نسبت به نیاکان خود دوباره تکرار کرده اند؛ چون استبعاد وهم آدمی از زنده شدن نیاکان و اجداد که آثارشان به کلی محو شده و به جز داستانها از ایشان چیزی باقی نمانده، بیشتر و شدیدتر از استبعادی است که از زنده شدن خودش دارد. و اگر منظورشان از این گفتار تمسک به دلیل عقلی یعنی محال بودن اعاده معدوم بود، این دلیل در اعاده خودشان و نیاکان خود است. یکسان بود و دیگر احتیاج نبود که استهزاء انکاری را درباره اعاده اجداد و نیاکان خود تکرار کنند.

قل نعم و انتم داخرون فانما هی زجره واحدة فاذا هم یظنون
در این آیه خدای تعالی پیامبر عزیز خود را دستور می‌دهد که در پاسخشان بگوید: بله همه نشان زنده خواهند شد.

(و انتم داخرون) - یعنی زنده می‌شوید در حالی که خوار و بی مقدار

غصه دار شدی؟ عرضه داشت: آری، پروردگارا.

پس یونس از شهر خارج شد، و در مقابل شهر نشست و در آنجا برایش ساینی درست کردند در زیر آن ساین نشست ببیند در شهر چه می‌گذرد؟ پس خدای تعالی به درخت کدوبنی دستور داد بالای سر یونس قرار بگیر و بر او سایه بیند. یونس از این جریان بسیار خوشنود شد ولی چیزی نگذشت که به گرمی دستور داد تا ریشه کدو را بخورد و کدو را خشک کند، گرم نیز کار خود را کرد باد سموم هم از طرفی دیگر برخاست، آفتاب هم به شدت تابید، امر بر یونس (علیه السلام) دشوار شد، به حدی که آرزوی مرگ کرد. خدای تعالی فرمود: ای یونس جدا از خشکیدن بپوش خود ناراحت شدی؟ عرضه داشت: پروردگارا آری سخت اندوهناک شدم.

فرمود: آیا از خشک شدن یک بوته کدو ناراحت شدی، با اینکه نه زحمت کاشتنت را کشیده بودی و نه زحمت آبیاریاتش را بلکه خودش یک شبه رویید و یک شبه هم خشکید، آنگاه انتظار داری که من بر مردم نبوی آن شهر بزرگ و آن جمعیتی که بیش از دوازده روزه می‌شدند، ترحم نکنم؟ و با اینکه مردمی نادان هستند، دست چپ و راست خود را تشخیص نمی‌دهند، آنان را و حیوانات بسیاری را که دارند هلاک سازم؟

موارد اختلاف داستان یونس (علیه السلام) نزد اهل کتاب، با ظواهر آیات قرآن کریم موارد اختلافی که در این نقل با ظواهر آیات قرآن هست بر خواننده پوشیده نیست، مثل این نسبت که به آنجناب داده که از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است، و اینکه از برطرف شدن عذاب از قوم ناراحت شده، با اینکه از ایمان و توبه آنان خبر داشته، و چنین نسبتی را نمی‌توان به انبیاء (علیهم السلام) داد.

حال اگر بگوییم نظیر این نسبتها در قرآن کریم آمده، در آیات همین داستان در سوره صافات نسبت (ایق) (فرار) به آنجناب داده و نیز او را (مغضب) و خشمگین خوانده، و در سوره انبیاء به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی‌یابد.

در پاسخ می‌گوییم بین این نسبتها و نسبتی که در کتب عهدین به آنجناب داده فرق است، آری کتب مقدسه اهل کتاب یعنی عهد قدیم و جدید سرشار از نسبت گناه و حتی گناهان کبیره و مهلاکه به انبیاء (علیهم السلام) است، دیگر جا ندارد یک مفسر در این مقام برآید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند که از معصیت بیرون شود، به خلاف قرآن کریم که ساحت انبیا را با صراحت منزه از معاصی و حتی گناهان صغیره میداند، و یک مفسر چاره ندارد جز اینکه اگر به آیه و روایتی برخورد که به وی چنین نسبتی از آن، می‌آید، آن را توجیه کند، برای اینکه آیتی که بر عصمت انبیا (علیهم السلام) دلالت دارد، خود قرینه قطعی است بر اینکه ظاهر چنین آیه و روایتی مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، و به همین جهت در معنای کلمه (اذاب) و نیز در معنای (مغضبا) فظن آن لئ تقدیر... بیانی آوردیم که دیدیم هیچ منافاتی با عصمت انبیا (علیهم السلام) نداشت و حاصل آن معنا این بود که گفتیم کلمات حکایت حال و ابهامی است که: فعل یونس (علیه السلام) موهم آن بود و خلاصه یونس (علیه السلام) نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار

(فرار کرد که آن نیز نام یکی دیگر از شهرهای آن روز است. سپس به شهر (یافا) آمد که هم اکنون نیز (یافا) خوانده می شود، در آنجا یک کشتی آماده یافت که قصد داشت سرنشینان خود را به (ترسیس) ببرد، او هم اجرتی داد تا به ترسیس (برود)، همین که سوار بر کشتی شد و کشتی به راه افتاد بادی سخت وزیدن گرفت و امواج دریا بلند و بسیار شد و کشتی مشرف به غرق گشت. پس ملاحان ترسیدند و مقداری از پارهای مسافران را به دریا انداختند، تا کشتی سبک شود، در همین هنگام بود که یونس در شکم کشتی به خواب خوش رفته بود. و صدای خرنایش بلند شده بود، رئیس کشتی وقتی او را دید از در تعجب پرسید: چه خبر هست؟ که در چنین هنگامه ای به خواب رفته ای، بر خیز و معبودت را بخوان، بلکه ما را از این مهلاکه نجات بخشد، و ما در این ورطه هلاک نشویم.

بعضی از مسافران به بعضی دیگر گفتند: بیاید فرعه بندازیم تا معلوم شود این شر از جانب کیست، خود او را به دریا بندازیم تا تنها او هلاک گردد، پس فرعه انداختند به نام یونس اصابت کرد، به او گفتند: مگر تو چه کرده ای که فرعه به نام تو درآمد و تو اهل کجایی از کجا می آیی و به کجا میروی و از چه تیرهای هستی؟ گفت: من بنده رب که اله آسمان و خالق دریا و خشکی است، هستم، آنگاه جریان خود را برای آنان نقل کرد، آنها بسیار ترسیدند و او را توبیخ کردند که چرا فرار کردی و یک مشت مردم را در هلاکت گذاشتی؟! آنگاه گفتند: حالا به نظر شما چه کاری در حق تو بکنیم تا این دریا آرام گیرد؟

گفتند: باید مرا به دریا بندازید تا آرام گیرد، چون من می دانه تمامی ناآرامیهای دریا به خاطر من است، مردم هر چه تلاش کردند تا شاید کشتی را به طرف خشکی برگردانند و بدون غرق شدن یونس از ورطه نجات یابند نشد، و ناگزیر و به اصرار خود آن جناب او را به دریا انداختند و کشتی در همان دم آرام گرفت.

خدای تعالی به نهنگی دستور داد تا یونس را ببلعد، و یونس سه روز در شکم نهنگ ماند و در همان جا نماز خواند و به درگاه پروردگار خود استغاثه کرد. پس خدای سبحان به نهنگ دستور داد تا به ساحل آید، و یونس را در خشکی بندازد، نهنگ چنین کرد، همین که یونس در خشکی قرار گرفت، پرورده گارش فرمود: بر خیز و به طرف اهل نبوی برو و در بین آنان به بانگ بلند آنچه به تو گفته ام ابلاغ کن.

یونس (علیه السلام) به طرف نبوی رفت و در بین اهلش فریاد زد: همان ای مردم! تا سه روز دیگر نبیوی در زمین فرو می رود، پس جمعی از مردان آن شهر به خدا ایمان آوردند، ندا دادند که همان ای مردم، روزه بگیرید، و همگی لباس پشمینه پوشیدند، و چون خبر به پادشاه رسید، او هم از تخت سلطنت خود برخاست و جامه های سلطنتی را از خود کند و لباس کهنه ای پوشیده و روی خاکستر نشست و دستور داد منادیان ندا دهند که هیچ انسان و حیوانی طعام و شراب نخورد و به سوی پروردگار ناله و فریاد سر دهند و از شر و ظلم برگردند و چون چنین کردند، خدا هم به ایشان رحم کرد، و عذاب نازل نشد.

یونس (علیه السلام) ناراحت شد و عرضه داشت: الهی من هم از این عذاب که فرار کردم، با اینکه از رحمت و رافت و صبر و توبیت تو خبر داشتم، پروردگارا پس جان مرا بگیر، که دیگر مرگ از زندگی بهتر است، خدای تعالی فرمود: ای یونس آیا جدا از این کار خودت

و ذلیل باشید. و این در حقیقت احتجاج و استدلال به عمومیت قدرت خدا و نفوذ اراده بی درنگ او است، آری (انما امره اذا شئنا ان یقول له کن فیکون دستور او وقتی اراده چیزی کند همین است که بگوید باش و پس او موجود می شود). و به همین جهت به دنبال آن فرمود: (فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ینظرون مسأله بحث یک زجره و نهیب بیش نیست که وقتی صادر شد، مردم ناگهان زنده شده و مهوت نظر می کنند) همچنان که در جای دیگر فرموده: (و لله غیب السموات و الارض و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدير).

و اینکه بر سر جمله (فانما هی زجرة واحدة) حرف (فاء) آورده، به این منظور بوده که تعلیل را افاده کند و در نتیجه جمله مذکور تعلیل می باشد برای جمله (واتم داخرون). و تعبیر به کلمه (زجرة) نیز اشعار به خواری و ذلت آنان دارد.

و قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین هذا یوم الفصل الذی کتیم به تکذوبون
این آیه شریفه عطف است بر جمله (ینظرون) که اشعار به مهوت بودن آنان داشت و می فهمانید که مشرکین بعد از زنده شدن مهوت و دهشت زده هستند، و همه در فکر آنند که آیا عالم قیامت را به خواب می بینند یا به بیداری؟ آن وقت متوجه می شوند که نه، خواب نیستند و این همان روز بعث و روز جزا است و چون به خاطر کفر و تکذیبشان، از جزا حذر و دلواپسی دارند، می گویند: (هذا یوم الدین این روز جزا است) و نمی گویند: (هذا یوم البعث این روز قیامت است).

و اگر در اول آیه تعبیر به ماضی آورد فرمود: (قالوا گفتند: ای وای بر ما) با اینکه هنوز نگفته اند، بلکه در قیامت خواهند گفت به خاطر این است که مسأله معاد محقق الوقوع است.

بعضی از مفسرین گفته اند: (جمله (هذا یوم الفصل الذی کتیم به تکذوبون) کلامی است که کفار به یکدیگر می گویند. بعضی دیگر گفته اند: کلام ملائکه و یا خود خدای تعالی است که به ایشان خطاب می کند). آیه بعدی مؤید احتمال دوم است، چون آن آیه به طور مسلم کلام خداست که می فرماید: (محشور کنسید ستمکاران و قرین های آنان را و آنچه را که به جای خدا عبادت می کردند).

اشاره به وجه تسمیه قیامت به (یوم الفصل).
و کلمه (فصل) به معنای تمیز بین دو چیز است، و اگر روز قیامت را روز فصل خوانند، بدین ملاحظه است که آن روز روز جدا شدن حق از باطل است، روزی که به حکم خدا و قضای او بین حق و باطل و یا بین مجرم و متقی، جدایی می افتد. و هر یک از دیگری متمایز می شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: (و امتازوا

الیوم انهما المجرمون)
احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعبودون من دون الله فاهدوهم الی صراط البصیح
این کلامی است از خدای تعالی به ملائکه، و معنایش این است که: ما به ملائکه گفتیم ایشان را محشور کنید.

بعضی از مفسرین گفته اند: این آیه کلامی است از ملائکه که به یکدیگر می گویند.

و کلمه (حشر) - به طوری که راغب گفته - به معنای این است که جماعتی از مفرشان به زور اخراج شوند تا به سوی جنگ و امثال آن روانه گردند.

مراد از (الذین ظلموا) در آیه: (احشروا الذین ظلموا...) و مراد از (الذین ظلموا) - به طوری که آخر آیه هم آن را تأیید می کند - مشرکین هستند، البته نه همه مشرکین، بلکه آن مشرکینی که در برابر حق عناد می ورزند، و سد راه پیشرفت آن هستند، همچنان که از آیه (فادن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یغوونها عوجا و هم بالاخره کافرون) نیز همین معنا استفاده می شود.

و تعبیر به ماضی در کلمه (ظلموا) وصف را افاده می کند و منظور از آن کسانی است که دارای صفت ظلم هستند، نه کسانی که - و لو یک بار - مرتکب ظلم شده باشند، همچنان که اگر کسی بپرسد: فلانی در زندگی اش چه کرد؟ و شما در پاسخ بگو بی ظلم کرد. این پاسخ شما هر چند فعل ماضی است، ولی فایده وصف را می دهد و در کلام خدای تعالی از اینگونه تعبیرها بسیار است، مانند آیه (و سبق الذین اتقوا رهم الی الجنة زمرا و آیه و سبق الذین کفروا الی جهنم زمرا و آیه للذین احسنوا الحسنی و زیاده) (که در آیه اول کلمه (اتقوا) و در دومی کلمه (کفروا) و در سومی کلمه (احسنوا) هر سه فعل ماضی است، ولی معنای وصف را افاده می کند، و منظور کسانی است که دارای صفت تقوی و پاکفر و یا احسان هستند، نه کسانی که یک بار و دو بار تقوی یا کفر یا احسان از ایشان سرزده باشد).

(ازواج) و (ماکانوا یعدون من دون الله) ظاهر از جمله (و ازواجهم) این است که مراد از (ازواج) قرین های شیطانی ایشان باشند، چون به حکم آیه (و من یش عن ذکر الرحمن تفتیح له شیطانا فهو له قرین... حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فیسقرین) کسانی که از یاد خدا اعراض می کنند قرینی از شیطان دارند.

بعضی از مفسرین گفته اند: (مراد از (ازواج) اشباه و نظائر ایشان است، می خواهد بفرماید: هرکسی با نظیر خود محشور می شود، اشخاص زناکار، با زناکاران، و اشخاص شرابخواران با شرابخواران محشور می گردند).

لیکن این تفسیر صحیح نیست، چون لازمه آن این است که مراد از (الذین ظلموا) طایفه خاصی از اهل هر معصیت باشد و حال آنکه عبارت آیه با آن نمی سازد علاوه بر این ذیل آیه شریفه هم که سخن از معمولهای باطل دارد با این تفسیر سازش ندارد.

بعضی دیگر گفته اند: (مراد از (ازواج) زنان کافر ایشان است) ولی این وجه نیز مانند وجه قبلیش ضعیف است.

و از ظواهر جمله (و ماکانوا یعدون من دون الله) بر می آید که مراد از آن معبودها همان بتهایی است که می پرستیدند؛ چون ظاهر لفظ (ما چیزهایی که) همین بت ها است، چون اگر فرشتگان و یا جن و یا خدایان بشری مراد بود، چه جای (ما) می فرمود: من - کسانی که پس آیه شریفه نظیر آیه (انکم و ما تعدون من دون الله حصب جهنم) می باشد.

ممکن هم هست مراد از لفظ (ما) اعم از خدایان بی شعور و باشعور باشد، و در نتیجه شامل فرعونها و نمرودها هم بشود، ولی بنا بر این احتمال هم، مفهوم (ما) شامل

آن بیندازند، تا سرگرم خوردن او شود و از سر راه کشتی به کناری رود، به این منظور قرعه انداختند و قرعه به نام یونس درآمد، او را در دریا انداختند، نهنگ او را بلعید و کشتی نجات یافت.

آنگاه خدای سبحان او را در شکم ماهی چند شبانه روز زنده نگه داشت، و حفظ کرد یونس (علیه السلام) فهمید که این جریان یک بلا و آزمایشی است که خدا وی را بدان مبتلا کرده و این مؤاخذه ای است از خدا در برابر رفتار او که با قوم خود کرد، لذا از همان تاریکی شکم ماهی فریادش بلند شد به اینکه: (لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین).

خدای سبحان این ناله او را پاسخ گفت و به نهنگ دستور داد تا یونس را بالای آب و کنار دریا بیفکند. نهنگ چنین کرد. یونس وقتی به زمین افتاد مریض بود. خدای تعالی بوته کدوئی بالای سرش رویانید، تا بر او سایه بینفکند. پس همین که حالش جا آمد، و منحل اولش شد خدا او را به سوی قومش فرستاد، و قوم هم دعوت او را پذیرفتند و به وی ایمان آوردند، در نتیجه با اینکه اجلشان رسیده بود، خداوند تا یک مدت معین عمرشان داد.

و روایاتی که از طرق امامان اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیات وارد شده، با اینکه بسیار زیاد است و نیز بعضی از روایاتی که از طرق اهل سنت آمده، هر دو در این قسمت شریکند که بیش از آنچه از آیات استفاده می شود چیزی ندارند، البته با مختصر اختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند، و ما هم به همین جهت از نقل آنها صرف نظر کردیم، هم به دلیلی که گفتیم و هم به این دلیل که یک یک آن احادیث خیر واحدند و خیر واحد تنها در احکام حجت است، نه در مثال مقام ما که مقام تاریخ و سرگذشت است، علاوه بر این، وضع آن روایات طوری است که اگر مراجعه کنی، خواهی دید نمی توان خصوصیات آنها را به وسیله آیات قرآنی تصحیح کرد، حرفهایی دارد که قابل تصحیح نیست.

۲ - داستان او از دیدگاه اهل کتاب

۲ - در این فصل به سرگذشت آن جناب از دیدگاه اهل کتاب می پردازیم، داستان یونس (علیه السلام) در چند جای از عهد قدیم به عنوان (یوناه بن امتی) آمده و همچنین در چند جا از عهد جدید آمده که در بعضی از موارد به داستان زندانی شدنش در شکم ماهی اشاره می کند. ولیکن هیچ یک از آنها سرگذشت کامل یونس (علیه السلام) را نیاورده اند.

الوسی در تفسیر روح المعانی در داستان یونس (علیه السلام) از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که بعضی از کتب اهل کتاب هم آن را تأیید می کند.

او نقل کرده که: خدای تعالی یونس (علیه السلام) را امر فرمود تا برای دعوت اهل (نیوی) بدانجا رود. (نیوی) یکی از شهرهای بسیار بزرگ آشور بود که در کنار دجله قرار داشت و تا آنجایی که یونس قرار داشت سه روز راه بود. علاوه بر این مردم نیوی مردمی شرور و فاسد بودند، لذا این مأموریت بر یونس گران آمد و از آنجایی که بود به سوی (ترسیس

گفتاری پیرامون داستان یونس (علیه السلام)
گفتاری در چند فصل پیرامون داستان یونس (علیه السلام)
۱ - داستان آن جناب در قرآن کریم
۱ - قرآن کریم از سرگذشت این پیامبر و قوم و جز قسمتی را متعرض نشده. در سوره صافات این مقدار را متعرض شده که آن جناب به سوی قوم فرستاده شد و از بین مردم فرار کرده و به کشتی سوار شد و در آخر نهنگ او را بلعید. سپس قومی فرستاده شد و بار دیگر به سوی آن قوم فرستاده شد و مردم به وی ایمان آوردند. اینک آیات آن سوره از نظر خواننده می گذرد. (و ان یونس لمن المرسلین اذ اٰتی الی الفلک المشحون فساھم فکان من المدحضین فالنقمه الحوت و هو ملیم فلو لانه کان من المسبحین لبث فی بطنه الی یوم یتعون فنبدناھ بالعراب و هو سقیم و انبتنا علیہ شجرة من یقطین و ارسلنا الی مائة الف او یزیدون فامنوا فتعناھم الی حین).

و در سوره انبیاء متعرض تفسیح گویی او در شکم ماهی شده که علت نجاتش از آن لبه شد، می فرماید: (و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیہ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبا لہ و نجیناھ من الغم و کذاک نجی المؤمنین).
و در سوره قلم متعرض ناله اندوهگین او در شکم ماهی شده و سپس بیرون شدنش و رسیدن به مقام اجتناء را آورده، می فرماید: (فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم لو لا ان تدارکة نعمة من ربہ لنبذ بالعراب و هو مذموم فاجتباہ ربہ فجعلہ من الصالحین).
و در سوره یونس متعرض ایمان آوردن قومش و بر طرف شدن عذاب از ایشان شده، و در فرمایند: (فلو لا کانت قریة امنت فنفضنا ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناھم الی حین).

خلاصه آنچه از مجموع آیات قرآنی استفاده می شود، با کمک قرائن موجود در اطراف این داستان این است که: یونس (علیه السلام) یکی از پیامبران بوده که خدا وی را به سوی مردمی گسیل داشته که جمعیت بسیاری بوده اند، یعنی آمارشان از صد هزار نفر تجاوز می کرده و آن قوم دعوت وی را اجابت نکردند و به غیر از تکذیب عکس العملی نشان ندادند، تا آنکه عذابی که یونس (علیه السلام) با آن تهدیدشان می کرد فرا رسید. و یونس (علیه السلام) خودش از میان قوم بیرون رفت.

همین که عذاب نزدیک ایشان رسید و با چشم خود آن را دیدند، همگی به خدا ایمان آورده و توبه کردند خدا هم آن عذاب را که در دنیا خوارشان می ساخت، از ایشان برداشت.
و اما یونس (علیه السلام) وقتی خبردار شد که آن عذابی که خبر داده بود از ایشان برداشته شده، گویا متوجه نشده که قوم او ایمان آورده و توبه کرده اند، لذا دیگر به سوی ایشان برگشت در حالی که از آنان خشمگین و ناراحت بود. همچنان پیش رفت، در نتیجه ظاهر حالش حال کسی بود که از خدا فرار می کند و به عنوان قهر کردن از اینکه چرا خدا او را نزد این مردم خوار کرد دور می شود، و نیز در حالی می رفت که گمان می کرد دست ما به او نمی رسد، پس سوار کشتی پر از جمعیت شد و رفت.

در بین راه نهنگی بر سر راه کشتی آمد، چاره‌های ندیدند جز اینکه یک نفر را نزد

ملائکه و حضرت مسیح (علیه السلام) نمی شود، چون در جمله (ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها میهدون) این دو طایفه استثنا شده اند.
(فاهدوهم الی صراط الجحیم) - کلمه (جحیم) در قرآن یکی از اسمهای جهنم است که از ماده (جحمه) مشتق شده، که - بنا به گفته راغب - به معنای شدت سوزش آتش است.
وجه تعبیر به هدایت در (فاهدوهم الی صراط الجحیم)
و مراد از اینکه فرموده: ایشان را به سوی صراط جحیم هدایت کنید، این است که ایشان را به سوی جهنم ببرید و در جهنم بیفکنید، چون کلمه هدایت همه جا به معنای راهنمایی نیست، بلکه گاهی به معنای رساندن به هدف و مقصد است.
بعضی از مفسرین گفته اند: (اگر بردن به سوی دوزخ را هدایت به سوی آن خوانده، از باب استهزاء است).

در مجمع البیان گفته: (این تعبیر از این جهت است که کفار هم مانند دیگران لیاقت و استعداد آن را داشتند که به سوی بهشت هدایت شوند، خدا هم جز هدایت کاری ندارد، ولی خود آنان کارهایی کردند که هدایت خدا مبدل به هدایت به سوی دوزخ شود، و این تعبیر نظیر تعبیری است که در آیه (فیشرحهم بعذاب الیم پس به عذاب دردناک بنشارتشان بده) آمده، چون در این آیه نیز خود کفار بنشارت خدای را مبدل به بنشارت به سوی عذاب کردند).

وقفوههم انهم مسئولون ما لکم لا تناصرون بل هم الیم مسئولون
در مجمع البیان می گوید: وقتی کسی می گوید (وقت انا) معنایش این است که: من ایستادم، وقتی هم بگوید: (وقت غیر) معنایش این است که: من فلائی را به ایستادن و توقف وادار کردم. خلاصه کلمه (وقف) هم لازم و بدون مفعول استعمال می شود و هم متعدی، ولی بعضی از بنی تمیم وقتی می خواهند متعدی استعمال کنند، به باب افعالتش برده می گویند (اوقت الدابة من حیوان را نگه داشتم) و خلاصه در صورت تعدی از باب افعال استفاده می کنند، و ثلاثی مجرد را در مورد تعدی به کار نمی برند.

و بنا به گفته وی معنای جمله (وقفوهم) (این می شود که ایشان را نگه دارید و نگذارید بروند که باید بازخواست شوند. و از سیاق استفاده می شود که این امر به بازداشت و بازخواست، در سر راه جهنم صورت می گیرد.

مراد از سؤال در (وقفوهم انهم مسؤولون) سؤال از چیست؟
و در اینکه از چه چیز بازخواست می شوند، کلمات مفسرین مختلف است، بعضی گفته اند: (از اینکه آیات از عهده کلمه (لا اله الا الله) برآمده اند یا نه)؟ و بعضی دیگر گفته اند: (از این که آیا شکر آب خنک را به جای آورده اند یا خیر)؟ و این سؤال از باب استهزای ایشان است. و بعضی دیگر گفته اند: (از اینکه آیا ولایت علی (علیه السلام) را که بدان مأمور بودند چگونه و تا چه حد رعایت کردند)؟

و این وجه بر فرض که درست باشد، هر یک به یکی از مصادیق اشاره دارند، نه اینکه منحصر از فلاں چیز بازخواست خواهند کرد، و از سیاق برمی آید که مطلب مورد بازخواست همان مطلبی است که جمله (ما لکم لا تناصرون) مشتمل

بر آن است، می فرماید: (شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی دهید، همان طور که در دنیا پشتیبان یکدیگر بودید و در برآوردن حوائج خود، و به مقصد رسیدن، از یکدیگر کمک می گرفتید)؟

و جمله بعدش که می فرماید: (بل هم الیوم مستسلمون آخر ایشان امروز تسلیم شدند، دیگر کبری برایشان نموده تا تکبر کنند) خود دلیل است بر اینکه: مراد از جمله (ما لکم لا تتصرون) این است که چرا از اطاعت حق استکبار نمی کنید، همان طور که در دنیا استکبار می کردید.

پس در حقیقت سؤال از یاری نکردن آنان یکدیگر را در قیامت، سؤال از سبب استکباری است که در دنیا داشتند، پس با این بیان روشن گردید که مورد بازخواست، عبارت است از هر حقی که در دنیا از آن روی گردانیده اند، چه اعتقاد حق و چه عمل حق و صالح، و این روگردانی آنان به دو جهت بوده: یکی کبر و وزیدن، و یکی هم پشت گرمی به داشتن یاران و کمک کاران.

اعتراض کفار به بزرگان و رهبران خود در قیامت که شما باعث گمراهی ما بودید و جواب رؤسای کفر به پیروان خود

و اقبل بعضهم علی بعض يتساءلون... انا كنا غاوبين
این شش آیه حکایت مخاصمه تعیین و متبوعین است که در روز قیامت با یکدیگر دارند، و اگر از این مخاصمه تغییر به (تسائل پرسش طرفینی) کرده، از این جهت است که مخاصمه آنان در معنای این است که به عنوان ملامت و عتاب، این عده از آن عده می پرسند که شما متبوعین و روسا چرا ما را به کفر کشانید و آن عده در پاسخ می گویند: شما چرا به حرف ما گوش دادید، مگر ما شما را مجبور کردیم؟

پس در جمله (واقبل بعضهم علی بعض يتساءلون) (بعض) اول عبارتند از: اعتراض کنندگان و (بعض) دوم عبارتند از: اعتراض شدگان، چون سیاق (تساول) در مقام مخاصمه این معنا را افاده می کند. و کلمه (تسائل) به معنای تخاصم است. و جمله (قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین) معنایش این است که شما خود را خیرخواه معرفی می کردید. و استعمال کلمه (یمین) در این معنا شایع است، از آن جمله قرآن کریم

می فرماید: (واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین).
و معنای آیه مورد بحث این است که: تعیین دنبال رو، به رؤسا و متبوعین اعتراض می کنند که شما آنچه را به ما می گفتید عنوان خیر و سعادت به آن می دادید، و در نتیجه بین ما و خیر و سعادتتان حایل می شدید و ما گمراه شدیم.

بعضی از مفسرین گفته اند: (مراد از کلمه (یمین) دین است). و این گفتار به وجه قبلی نزدیک است. بعضی دیگر گفته اند: (مراد از (یمین) قهر و غلبه و نیرومندی است)
همچنان که در آیه (فراخ علیهم ضربا بالیمین)، به همین معنا است، چون زدن با دست راست قوی تر است. این و چه هم با توجه به جوانی که متبوعین داده اند بی معنا نیست.

و جمله (قالوا بل لمت کونوا مؤمنین و ما کان لنا علیکم من سلطان... غاوبین) پاسخی است که رؤسا و متبوعین به پیروان خود می دهند، و خود را از بدبخت کردن آنان تبرئه می کنند، و

کلمه (او) در اینجا به معنای تردید نیست؛ چون خدای تعالی در عدد آن جمعیت تردید ندارد، بلکه به معنای ترقی است، و معنا چنین است که: ما او را به رسم پیامبری به سوی مردمی فرستادیم که عددشان صد هزار و بلکه بیشتر بود. و منظور از این مردم اهل (نیوی) است.

فامنا فمتعناهم الی حین

یعنی این قوم به وی ایمان آوردند و ما ایشان را به آن عذایی که قبلا به ایشان نزدیک شده بود هلاک نکردیم، و آنان را از نعمت حیات و بقاء برخوردار کردیم که تا فرارسیدن اجلشان زندگی کنند.

و این آیه شریفه در این اشعارش که عذاب از قوم یونس بر داشته شد، اشاره دارد به آیه (فلولا کانت قریة امنت فنفتها ایماها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین).

سیاق آیه مورد بحث خالی از این اشعار و بلکه دلالت نیست که مراد از ارسال یونس در جمله (فارسلناه) این است که: آن جناب را امر فرموده که بار دیگر به سوی قومش برگردد. و مراد از ایمان قومش در جمله (فامنوا...) ایمان آوردن به تصدیق او و پیرویش می باشد بعد از ایمان آوردن به خدا. و توبه کردن بعد از دیدن عذاب.

از اینجا ضعف این گفتار روشن می شود که بعضی به آیه شریفه و آیه قبلی استدلال کرده اند بر اینکه منظور از جمله (فارسلناه) ارسال بعد از بیرون شدن از شکم ماهی است، و خلاصه یونس در آغاز مأمور شده که به سوی اهل (نیوی) که مردمی بت پرست بودند برود و یونس از آنجا که این مأموریت را سنگین دید، از خانه خود بیرون آمد، ولی مستقیم به سوی نیوی نرفت، بلکه در زمین سیر میکرد تا شاید که خدا این تکلیف را از او بردارد، و در ضمن گردش سوار گشتی شده و به داستان ماهی گرفتار گشت و بعد از آنکه در بیابان افکنده شد و حالش جا آمد. بار دوم مأمور شد به سوی آن مردم برود و رفت، و مردم هم دعوتش را پذیرفتند، و خدا عذابی را که همواره ایشان را به آن تهدید می کرد، از ایشان برداشت.

دلیل ضعف این گفتار آن است که: سیاق (هناظور که شنیدی) دلالت دارد بر اینکه منظور از جمله (فارسلناه) ارسال دومی است و قبل از آن یک بار دیگر به سوی آن مردم ارسال شده بود. و نیز منظور از جمله (فامنوا) ایمان بار دوم مردم است، بعد از ایمان و توبه و زندگی تا مدتی معین هم نتیجه ایمان بار دوم ایشان بوده نه نتیجه برطرف شدن عذاب، آری اگر بار دوم به آن رسول بزرگوار ایمان نمی آوردند، خدا رهانشان نمی کرد، همچنان که بدیدیم در نوبت اول هم وقتی عذاب را از ایشان برگردانید که ایمان آورده و توبه کردند - دقت فرمایید.

علاوه بر این آیه شریفه (و ذا النون از ذهب مغاضبا) و آیه شریفه (ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم) با گفتار آن مفسر هیچ سازشی ندارد و همچنین آیه (الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا)، چون کشف عذاب در جایی اطلاق می شود که عذاب یا واقع شده باشد، و یا مشرف به وقوع باشد.

ماهی مایه نجاشش شد. پس از سه قولی که نقل کردیم قول وسط معتقتر و بهتر است. بنابر این ظاهر قضیه این است که مراد از تسییح یونس، همین ندای او در ظلمات باشد که گفته: (لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین) و اگر قبل از تسییح، تهلیل (لا اله الا الله) را ذکر کرد، برای این بود که به منزله علتی باشد برای تسییحش، گویا فرموده: خدایا معبود به حقی که باید به سورش توجه کرد غیر از تو کسی نیست، پس تئو منزله‌ای از آن معنایی که عمل من آن را می‌رساند، چون من از تو فرار کردم و از عبودیت تو اعراض نمودم و به غیر تو متوجه شدم پس اینک من متوجه تو می‌شوم و تو را بری و پیاک میدانم از آنچه عمل حکایت از آن می‌کرد، حال می‌گویم: که غیر از تو کسی و چیزی کارساز نیست.

این بود معنای تسییح یونس که اگر این معنا را نگفته بود، تا ابد از آن پایه نجات نمی‌یافت، چون - همان طور که گفتیم - سبب نجاشش تنها و تنها همین تسییح بود به آن معنایی که ذکر کردیم. با این بیان روشن می‌شود که مراد از جمله (البث فی بطنه الی یوم یبعثون) جاوید بودن مکث آن جناب است در شکم ماهی، تا روزی که مبعوث شود و از شکم ماهی بیرون آید مانند قیبر که مردم در آن دفن می‌شوند و مکث می‌کنند تا روزی که مبعوث شوند و از آن خارج گردند، همچنان که درباره بیرون شدن همه انسانها از زمین فرموده: (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى).

در آیه شریفه مورد بحث هیچ دلالتی بر این نیست که یونس تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می‌ماند و یا جنازه‌هاش در شکم ماهی سالم می‌ماند و یا به نحوی دیگر. پس قبل او می‌شود، یا به اینکه ماهی تا روز قیامت زنده می‌ماند و یا به نحوی دیگر. پس دیگر محلی برای این اختلاف باقی نمی‌ماند که آیا آن جناب همچنان زنده می‌ماند؟ و یا شکم ماهی قبر او می‌شود؟ و نیز آیا مراد از (یوم یبعثون) روزی است که صور اول دمیده می‌شود و همه مردم می‌میرند؟ و یا صور دوم است که همه زنده می‌شوند؟ و یا آنکه این عبارت کنایه است از اینکه مدتی طولانی در شکم ماهی می‌ماند؟

فیثناؤه بالعواء و هو سقیم
کلمه (نبذ) به معنای دور انداختن چیزی است. کلمه (عراء) به معنای محلی روباز است، که دیوار و حایلی دیگر در آن نباشد و چیزی که انسان در زیر سایه‌هاش قرار گیرد نداشته باشد، نه سقفی و نه خیمه‌ای و نه درختی.

و معنای جمله - آنطور که از سیاق برمی‌آید - این است که: یونس در شکم ماهی از تسییح گویان شد و در نتیجه ما او را از شکم ماهی بیرون انداختیم و در بیرون دریا در زمینی که نه سایه داشت و نه سقف، پرت کردیم، در حالی که بیمار بود، و سایه‌ای هم نبود که به آنجا برود.

و انبتنا علیه شجرة من یقطین
کلمه (یقطین) به معنای نوعی از کدو است که برگهای نهن و مدور دارد، و خدا این بوته را رویانید تا برگهایش بر بدن او سایه بیفکند.

و ارسلناه الی مائة الف و یزیدون

جرم آنان را به سوء اختیارشان مستند می‌سازند.

پس اینکه گفتند: (بلکه خود شما ایمان نداشتید) معنایش این است که: علت بدبختی شما ما نبودیم، بلکه خود شما ایمان نداشتید، نه اینکه ما ایمانی را که دانستید از شما گرفتیم.

آنگاه اضافه می‌کنند: (و ما کان علیکم من سلطان و ما هیچ دست زوری بر شما نداشتیم) و این در حقیقت جواب دیگری روی فرض تسلیم است، گویا می‌گویند: تازه بر فرض هم که شما ایمان داشته‌اید، ما به زور ایمان شما را از شما سلب نکردیم، علاوه بر این اصلا سلطنت و قدرتی که سرمداران دنیا به دست می‌آوردند، به دست همین تابعین برایشان فراهم می‌شود، پس این خود تابعین و ملت‌ها هستند، که یک سلطان را بر خود مسلط می‌سازند.

سپس اضافه می‌کنند که: (بل کنتم قوما طاغین بلکه خودتان مردمی طاغی و سرکش بودید). و (طغیان) به معنای تجاوز از حد و مرز است. و کلمه (بل بلکه) اعراض است از جمله قبلی که می‌گفتند: (لم تکنوا مؤمنین) گویا گفته‌اند: سبب هلاکت شما صرف نداشتن ایمان نبود، تا اگر ما ایمان را از شما سلب کردیم، علت هلاکت شما بوده یا شسیم، بلکه علت اصلی این بود که شما مردمی طاغی بودید، همان طور که ما هم مردمی متکبر و طاغی بودیم. پس ما و شما هر دو دست به دست هم دادیم و یکدیگر را بدبخت نموده، راه رشد را رها کرده و راه ضلالت را پیمودیم، و کلمه عذاب بر ما حتمی گشت، کلمه‌ای که خدا قضای آن را رانده و فرموده بود: (ان جهنم کانت مرصادا للطاغین ما بنا) و نیز فرموده بود: (فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی).

و به خاطر همین معنا بود که دنباله جمله (بل کنتم قوما طاغین) از قول آنان فرمود: (فحق علینا قول ربنا اننا لاثقون) یعنی ما عذاب را حتما خواهیم چشید. سپس گفتند: (فاغویناکم اننا کنا غاویین) این سخن از آنجا که متفرع بر ثبوت عذاب و آخرین سبب هلاکت آنان است، حرف فایده‌سازش آورد تا بفهماند طغیان، نخست گمراهی می‌آورد و سپس آتش دوزخ را، همچنان که در آیه (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاویین و ان جهنم لموعدهم اجمعین) که خطاب خدای تعالی به ابلیس است، اثر بیروی ابلیس، اول گمراهی آورده، و سپس جهنم را.

پس گویا فرموده: پس از آنکه متصف به طغیان شدید گمراهی گریختان را گرفت، و هر چند این گمراهی به دست ما گریبان شما را گرفت، و لیکن ما شما را مجبور به آن نکردیم، بلکه خود شما ما را بیروی کردید و در اثر اتصالتان به ما گمراهی ما هم به شما سرایت کرد، و این طغیان طبیعی است که گمراه جز گمراهی از او ترشح نمی‌کند و این مثلی است معروف که (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

و کویاه سخن اینکه: شما مجبور نبودید، و اختیار از شما سلب نشده بود، بلکه از همان اولین قدمی که به سوی هلاکت برداشتید، تا به آخر که در هلاکت افتادید، همه جا اختیار داشتید.

تابع و متبوع در عذاب مشترکند

فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون... یستکبرون

ضمیر جمع در کلمه (فانهم) به تابعین و متبوعین هر دو برمی‌گردد، می‌فرماید: هر دو در عذاب

شریکند؛ برای اینکه در ظلم شرکت داشتند و بکدیگر را بر جرم کمک می کردند، و هیچ یک بر دیگری مزیت نداشتند.
بعضی از مفسرین چنین اظهار نظر کرده اند که: گمراه کنندگان عذاب بیشتری دارند، برای اینکه هم کفر و وزر گناه خود را حمل می کنند و هم کفر و وزر کسانی را که گمراه کردند، و صرف اینکه در این آیه فرموده هر دو طایفه با هم شریکند، دلیل بر آن نمی شود که کفر هر دو مساوی باشد.

پس حق مطلب این است که: آیات مورد بحث تنها در این مقامند که فرمایند: این دو طایفه در ظلم و جرم و عذابی که از ناحیه ظلم و جرم به ایشان می رسد سهیم و شریکند، ولی ممکن است هر یک از این دو طایفه به خاطر کارهایی که شخص خودشان کردند، و آن طایفه دیگر در آن کارها دخالتی نداشته، عذابهای گوناگون دیگری داشته باشند، همچنان که آیه شریفه (و لیحملن اثقالهم و اتقلا مع اتقلاهم) و آیه شریفه (ربنا هؤلاء اضلونا فانهم عذابا ضعفا من النار قال کل ضعف و لکن لا تعلمون) بر این معنا دلالتی روشن دارند.

و جمله (انا کذلک نفضل بالجرمین) تحقق عذاب را تأکید می کند. و مراد از مجرمین همان مشرکین هستند، به دلیل جمله بعدی که می فرماید: (انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله يستکبرون) یعنی اینان وقتی دین توحید به ایشان عرضه می شود که بدان ایمان بیاورند و با کلمه اخلاص به ایشان عرضه می شود که آن را بگویند از گفتن آن استکبار می ورزند، و بر استکبار خود پافشاری هم می کنند.

(و یقولون انا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون بل جاء بالحق و صدق المرسلین) می گویند آیا خدایان خود را به خاطر مردی شاعر و دیوانه رها کنیم؟ این کلام ایشان در حقیقت انکاری است نسبت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از آن استکباری که از پذیرفتن توحید ورزیدند و آن را انکار کردند. و جمله بعدی که می فرماید: (بل جاء بالحق و صدق المرسلین) رد کلام ایشان است که از سخنان در (لشاعر مجنون) آن جناب شاعر است و مجنون، و کتاب او شعر است و از سخنان در حال جنون. خداوند این گفتار مشرکین را رد کرده و می فرماید: بلکه او آورده حق است، و در آن رسالت رسولان سابق تصدیق شده، پس مانند شعر و سخنان مجانین باطل نیست، و چیز تازه ای هم نیست، بلکه قبل از او هزاران نفر مانند او به این رسالت مأمور شده بودند.

انکم لذاتقوا العذاب الالیم

در این جمله ایشان را به خاطر استکباری که کردند، و به حق نسبت باطل دادند، تهدید فرموده.

و ما تجزون الا ما کنتم تعملون

یعنی و در جزایی که خواهد دید، هیچ ظلمی وجود ندارد، برای اینکه عین اعمال شما به شما برمی گردد.

الا عباد الله المخلصین... بیض مکتون

این استثناء، استثنایی است منقطع از ضمیر در (لذاتقوا) و ممکن هم هست استثنا از ضمیر

که: در کشتی قرعه انداختند و یونس از مغلوبین شد، و جریان بدین قرار بود که نهنگی بر سر راه کشتی درآمد و کشتی را متلاطم کرد و چون سنگین بود خطر غرق همگی را تهدید کرد، ناگزیر شدند از کسانی که در کشتی بودند شخصی را در آب بیندازند، تا نهنگ او را ببلعد، و از سر راه کشتی به کناری رود قرعه انداختند به نام یونس (علیه السلام) اصابت کرد به ناچار او را به دهان نهنگ سپردند و نهنگ آن جناب را ببلعد.

فالتقمه الحوت و هو ملیم

ماهی او را تقمه ای کرده، در حالی که او ملامت زده بود. کلمه (التقام) به معنای ابتلاع و بلعیدن است. و کلمه (ملیم) اسم فاعل از (لام) است، که به معنای داخل شدن در ملامت است، مانند احرام که به معنای داخل شدن در حرم است، و ممکن است معنای کلمه این باشد که یونس دارای ملامت شد.

معنای اینکه فرمود: اگر نبود اینکه یونس از سجین بود تا روز بعثت در شکم ماهی می ماند

فلولا انه کان من المسبحین لبث فی بطنه الی یوم یبعثون

این آیه شریفه یونس را جزو تسبیح کنندگان شمرده و معلوم است مسیح کسی را گویند که مکرر و به طور دائم تسبیح می گویند به طوری که این عمل صفت وی شده باشد. از این می فهمیم که آن جناب مدتی طولانی کارش تسبیح بود.

بعضی گفته اند: (قبل از رفتن در شکم ماهی تسبیح می گفته).
و بعضی دیگر گفته اند: (در شکم ماهی، بسیار تسبیح می گفته).

عده ای دیگر گفته اند: (اصولا بر این کار مداومت داشته، هم قبل از فرو رفتن در شکم ماهی و هم بعد از آن).

و اما آنچه قرآن کریم از تسبیح او حکایت کرده این است که می فرماید: (فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین) و لازمه این آیه شریفه آن است که او تنها در شکم ماهی و یا هم در آنجا و هم قبلا تسبیح می گفته، پس احتمال اینکه منظور تسبیح گفتن قبل از ماجرای ماهی باشد احتمال ضعیفی است که نباید آن را پذیرفت.

علاوه بر این از جمله (سبحانک انی کنت من الظالمین) که هم تسبیح و هم اعتراف به ظلم است (البته ظلم به آن معنایی که بعدا خواهیم گفت) استفاده می شود که منظور از تسبیح او تسبیح از معنایی است که عمل وی و رفتن او از آن دلالت بر آن دارد و آن معنا این است که اگر فرار کند دیگر دست خدا به او نمی رسد، همچنان که جمله (و ظن ان لن نقدر علیه خیال کرد دست ما به او نمی رسد) بر آن دلالت دارد.

و جمله (فلولا انه کان من المسبحین...) دلالت دارد بر اینکه صرف تسبیح او باعث نجاتش شده، و لازمه این گفتار آن است که یونس گرفتار شکم ماهی نشده باشد مگر به خاطر همین که خدا را منزه بدارد از آن معنایی که عملش حکایت از آن می کرد، و در نتیجه از آن گرفتاری که عملش باعث آن شده بود نجات یافته و به ساحت عاقبت قدم بگذارد.

از این بیان روشن می شود که عنایت کلام همه در این است که بفهماند تسبیح او در شکم

و او را به سوی شهری که صد هزار نفر و بلکه بیشتر بودند فرستادیم (۱۴۷). پس ایمان آوردند ما هم به نعمت خود تا هنگامی معین (مدت عمر آن قوم) بهره مندشان گردانیدیم (۱۴۸).

بیان آیات

این آیات خلاصه ای است از داستان لوط (علیه السلام) و سپس یونس (علیه السلام) که خدا او را مبتلا کرد به شکم ماهی، به کیفر اینکه در هنگام مرتفع شدن عذاب - که مقدمات نزولش رسیده بود - از قوم خود اعراض کرد.

و ان لوطا لمن المرسلین اذ نجیناه و اهلہ اجمعین
منظور از نجسات لوط و خاندانش، نجات او از عذابی است که بر قوم لوط نازل شد، و آن - به طوری که در قرآن آمده - این بود که از آسمان سنگریزه (سجیل) بر آنان بارید، و زمین هم دهان باز کرده و همه را در خود فرو برد.

الا عجزوا فی الغابریں
یعنی مگر پیرزنی که در میان باقی ماندگان در عذاب باقی ماند و هلاک شد و آن پیر زن همان همسر لوط بود.

ثم دمرنا الآخرین
کلمه (دمرنا) از مصدر (تدمیر) است که به معنای هلاک کردن است. و منظور از کلمه آخرین همان قوم لوط (علیه السلام) است که آن جناب به عنوان رسول به سویشان فرستاده شده بود.

و انکم لتعرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون
یعنی و شما همواره صبح و شام از سرزمین آنان عبور می کنید، چون مردم لوط در سرزمینی وسط شام و حجاز زندگی می کردند، و منظور از (عبور کردن در صبح و شام)، عبور کردن از خرابه های آن دیار است. و - به طوری که می گویند - امروز آن خرابه ها زیر آب رفته است.

مراد از اینکه فرمود: یونس به سوی کشتی فرار کرد (اذ ابق الی الفلک المشحون) و ان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون
یعنی و یونس نیز از پیامبران بود که به سوی کشتی فرار کرد، با اینکه کشتی ظرفیت سوار شدن او را نداشت و (ایاق) به معنای فرار کردن به سوی مولا پیش می باشد...

مراد از فرار کردن او به طرف کشتی این است که او از بین قوم خود بیرون آمد و از آنان اعراض کرد. و آن جناب هر چند در این عمل خود خدا را نافرمانی نکرد، و قبلا هم خدا او را از چنین کاری نهی نکرده بود، و لیکن این عمل شباهتی تام فرار یک خدمتگزار از خدمت مولی داشت، و به همین جهت خدای تعالی او را به کیفر این عمل بگرفت که شرح بیشتر دانستیم در تفسیر آیه (و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه) گذشت.

فساهم فکان من المدحضین
کلمه (ساهم) ماضی از باب مساهمه است که به معنای قرعه کشی است. و کلمه (مدحضین) اسم مفعول از (ادحاض) است که به معنای غالب آمدن است و معنای آیه این است

(ما تجزون) باشد و هر دو هم صحیح و دارای وجه است، بنابر نظریه اول معنایش این می شود: (و لیکن بندگان مخلص خدا رزقی معلوم دارند، و از چشمندگان عذاب الیم نیستند) و بنابر نظریه دوم معنایش این می شود: (و لیکن بندگان مخلص خدا رزقی معلوم دارند ماورای جزای اعمالشان). و به زودی آن شاء الله به معنای آیه اشاره خواهیم کرد.

ولی آنچه مسلم است این است که: نمی توان استثنای مذکور را متصل گرفت، و احتمال اینکه استثنا متصل باشد، ضعیف بوده و خالی از تکلف و زحمت نیست. مقصود از (عباد الله المخلصین) و اینکه (رزق معلوم) دارند و...

قرآن کریم این وعده را بندگان مخلص خدا نامیده، و عبودیت خدای را برای آنان اثبات کرده و معلوم است که: عید، نه مالک اراده خودش است، و نه مالک کاری از کارهای خودش، پس این طایفه اراده نمی کنند، مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد، و هیچ عملی نمی کنند مگر برای خدا.

آنگاه این معنا را برای آنان اثبات کرده که مخلص - به فتحه لام - هستند، و معنایش این است که: خدا آنان را خالص برای خود کرده، غیر از خدا کسی در آنان سهم نیست، و ایشان جز به خدای تعالی به هیچ چیز دیگری علقه و بستگی ندارند، نه به زینت زندگی دنیا و نه نعيم آخرت، و در دل ایشان غیر از خدا چیز دیگری وجود ندارد.

و معلوم است کسی که این صفت را دارد، التذاض به چیز دیگری است غیر از آن چیزهایی که سایرین از آن لذت می برند و ارتزاقش نیز به غیر آن چیزهایی است که سایرین بدان ارتزاق می کنند، هر چند که در ضروریات زندگی از خوردنی ها، نوشیدنیها و پوشیدنیها با سایرین شرکت دارد.

با این بیان این نظر به تأیید می شود که: جمله (اولئک لهم رزق) معلوم اشاره دارد به اینکه در بهشت رزق ایشان که بندگان مخلص خداوند غیر از رزق دیگران است و هیچ شباهتی بر رزق دیگران ندارد، اگر چه نام رزق ایشان و رزق دیگران یکی است، و لیکن رزق ایشان هیچ خلطی با رزق دیگران ندارد.

پس معنای جمله (اولئک لهم رزق) معلوم این است که: ایشان رزقی خاص و معین و ممتاز از رزق دیگران دارند. پس معلوم بودن رزق ایشان، کنایه است از ممتاز بودن آن، همچنان که در آیه (و ما منا الا له مقام) معلوم نیز اشاره به این امتیاز شده. و اگر در آیه مورد بحث با کلمه (اولئک) که مخصوص اشاره به دور است، به ایشان اشاره کرده، برای این است که دلالت کند بر علو مقام ایشان.

و اما تفسیری که بعضی از مفسرین برای آیه مورد بحث کرده اند که: (مراد از (رزق) معلوم بندگان مخلص) این است که: آثار مخصوصی دارد، از آن جمله این است که: قطع و منع نمی شود، منظره ای زیبا، طعمی لذیذ و بویی خوش دارد). و نیز آن تف سیر دیگر که گفته اند: (مراد این است که: وقت معلومی دارد؛ چون که آیه (و لهم رزقهم فیها بکرة و عسیا) آن را افاده می کند). و نیز آن تفسیر دیگری که بعضی کرده و گفته اند: (مراد از رزق معلوم بهشت است)، هیچ یک تفسیر متقن و صحیح نیست.

از اینجا این نکته نیز روشن می شود که اگر کسی جمله (الا عباد الله المخلصین) را استثنا

از ضمیر در (ما تجزون) بگیرد، - همان طور که در سابق هم اشاره کردیم - بی وجه نیست. (فواکه و هم مکرمون فی جنات النعیم) - کلمه (فواکه) جمع (فاکهه) است که به معنای هر میوه ای است که به اصطلاح امروز به عنوان دسر خورده می شود، نه به عنوان غذا، و این آیه بیان همان رزق معلوم مخلصین است، چیزی که هست خدای تعالی جمله (و هم مکرمون) را ضمیمه اش کرد تا بر امتیاز این رزق و این میوه از رزقهای دیگران، دلالت کند و بفهماند: هر چند دیگران نیز این میوه را دارند، اما مخلصین این میوه ها را با احتیاطی خاص دارند، احتیاطی که با خلوص و اختصاص مخلصین به خدا مناسب باشد و دیگران در آن شریک نباشند. و در اینکه کلمه (جنات) را به کلمه (نعیم) اضافه کرده باز برای این است که به همین احترام خاص اشاره کرده باشد.

در تفسیر آیه (فاولئک مع الذین انعم الله علیهم و نیز آیه و اتممت علیکم نعمتی) و موارد دیگر گفتیم که: حقیقت این نعمت عبارت است از: ولایت و آن این است که: خود خدای تعالی قائم به امور بنده ای بوده باشد.

(علی سرر متقابلین) - کلمه (سرر) جمع (سریر) است، که به معنای تختی است که رویش می نشینند. و رو در رو بودن تختهای مخلصین معنایش این است که: آنان در بهشت دور یکدیگر رند و با هم مانوسند، به روی یکدیگر نظر می کنند، بدون اینکه پشت سر هم را ببینند.

توصیف شراب بهشتی و حوریانی که برای مخلصین آماده می شود
(بطاف علیهم بکاس من معین) - کلمه (کاس) به معنای همان کاسه فارسی است که نام ظرف آب و شراب است. و از بسیاری از علمای اهل لغت نقل شده که گفته اند: ظرف آب و شراب را (کاس) نمی گویند مگر وقتی که پر از آب و شراب باشد، و اگر خالی شد نامش (قدح) است، و کلمه (معین) در نوشیدنیها به معنای آن نوشیدنی است که از پشت ظرف دیده شود، (مانند آب و شرابی که در ظرف بلورین باشد)، و این کلمه از ماده عین مشتق شده، وقتی می گویند: (عان الماء) معنایش این است که: آب ظاهر گشت و روی زمین جریان یافت، و مراد از (کاس معین) زلال بودن آب و یا شراب است، و به همین جهت دنبالش فرمود: (بیضاء) (بیضاء لذة للشاربین) - یعنی شرابی صاف و زلال که صفا و زلالی اش برای نوشندگان لذت بخش است. پس کلمه (لذة) در آیه مصدری است که معنای وصفی از آن اراده شده، تا مبالغه را افاده کند، ممکن هم هست موت (لذ) باشد که آن نیز - بنا به گفته بعضی - به معنای لذت است.

(لا فیها غول و لا هم عنها ینزفون) - کلمه (غول) به معنای ضرر رساندن و فاسد کردن است. راغب گفته: کلمه (غول) به معنای آن است که: چیزی را به طوری فاسد کنی که محسوس نباشد. پس اگر در آیه شریفه (غول) را از شراب نفی کرده، در حقیقت ضررهای شراب را از آن نفی کرده است. و کلمه (ینزفون) از مصدر (انزاف) است که به مستی تفسیر شده، البته آن مرحله از مستی که عقل را از بین ببرد، ولی اصل این کلمه به معنای از بین بردن چیزی است به تدریج. و حاصل معنای جمله این است که: در آن خمیری ترجمه که برای مخلصین آماده شده ضررهای خمر دنیوی و مستی آن و از بین بردن عقل وجود ندارد.

آیات ۱۳۳ تا ۱۴۸ سوره صافات
و ان لوطا لمن المرسلین (۱۳۳)
اذ نجینه و اهله اجمعین (۱۳۴)
الا عجزوا فی الغابین (۱۳۵)
ثم دمرنا الآخرین (۱۳۶)
وانکم لتسرون علیهم مصححین (۱۳۷)
و باللیل افلا تعقلون (۱۳۸)
وان یونس لمن المرسلین (۱۳۹)
اذ ابق الی الفلک المشحون (۱۴۰)
فساهم فکان من المدحضین (۱۴۱)
فانقمه الموت و هو ملیم (۱۴۲)
فلو لانه کان من المسیحین (۱۴۳)
للبت فی بطنه الی یوم یبعثون (۱۴۴)
فنبذناه بالعراء و هو سقیم (۱۴۵)
و انبتنا علیه شجرة من یقطین (۱۴۶)
و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون (۱۴۷)
فامنوا فمتنعهم الی حین (۱۴۸)

ترجمه آیات

و همانا لوط از مرسلین بود (۱۳۳).
به بادش باش که ما او و اهل او همگی را نجات دادیم (۱۳۴).
مگر پیرزنی در باقی ماندگان در عذاب بود (۱۳۵).
و بقیه را هلاک کردیم (۱۳۶).
و شما (مردم حجاز) همه روزه از ویرانه آنان عبور می کنید (۱۳۷).
و همچنین در شبها آیا باز هم نمی اندیشید؟ (۱۳۸)
و همانا یونس هم از پیامبران بود (۱۳۹).
به یادش آور زمانی که به طرف یک کشتی پر بگریخت (۱۴۰).
پس قرعه انداختند و او از مغلوبین شد (۱۴۱).
پس ماهی او را بلعید در حالی که ملالت زده بود (۱۴۲).
و اگر او از تسبیح گویان نمی بود (۱۴۳).
حتما در شکم ماهی تا روزی که خلق مبعوث شوند باقی می ماند (۱۴۴).
ولی چون از تسبیح گویان بود ما او را به خشکی پرتاب کردیم در حالی که مریض بود (۱۴۵).
و بر بالای سرش بوته ای از کدو رویاندیم (۱۴۶).

سخت در خشم شدند، و تصمیم گرفتند او را شکستجه دهند و سپس به قتل برسانند ولی الیاس (علیه السلام) فرار کرد و به بالاترین کوه و دشوارترین آن پناهانده شد هفت سال در آنجا به سر برد و از گیاهان و میوه درختان سد جوع کرد.

در این بین خدای سبحان یکی از بچه های شاه را که بسیار دوستش می داشت مبتلا به مرضی کرد، شاه به (بعل) متوسل شد، بیهودی نیافت شخصی به او گفت: بعل از این رو حاجتت را برنیآورد که از دست تو خشمگین است، که چرا الیاس (علیه السلام) را نکشستی؟ پس شاه جمعی از درباریان خود را نزد الیاس فرستاد، تا او را گول بزنند و با خدعه دستگیر کنند این عده وقتی به طرف الیاس (علیه السلام) می رفتند، آتشی از طرف خدای تعالی پدید و همه را بسوزانید، شاه جمعی دیگر را روانه کرد، جمعی که همه شجاع و دلاور بودند و کاتب خود را هم که مردی مؤمن بود با ایشان بفرستاد، الیاس (علیه السلام) به خاطر اینکه آن مرد مؤمن گرفتار غضب شاه نشود، ناچار شد با جمعیت به نزد شاه برود. در همین بین پسر شاه مرد و اندوه شاه الیاس (علیه السلام) را از یادش برد و الیاس (علیه السلام) سالم به محل خود برگشت.

و این حالت متواری بودن الیاس به طول انجامید، ناگزیر از کوه پایین آمده در منزل مادر یونس بن متی پنهان شهود، و یونس آن روز طفلی شیرخوار بود، بعد از شش ماه دوباره الیاس از خانه مزبور بیرون شده به کوه رفت. و چنین اتفاق افتاد که یونس بعد از او مرد، و خدای تعالی او را به دعای الیاس زنده کرد، چون مادر یونس بعد از مرگ فرزندش به جستجوی الیاس برخاست و او را یافته درخواست کرد دعا کند فرزندش زنده شود. الیاس (علیه السلام) که دیگر از شر بنی اسرائیل به تنگ آمده بود، از خدا خواست تا از ایشان انتقام بگیرد و باران آسمان را از آنان قطع کند تفرین او مؤثر واقع شد، و خدا قطعی را بر آنان مسلط کرد. این قطعی چند ساله مردم را به ستوه آورد لذا از کرده خود پشیمان شدند، و نزد الیاس آمده و توبه کردند و تسلیم شدند. الیاس (علیه السلام) دعا کرد و خداوند باران را بر ایشان بارید و زمین مرده ایشان را دوباره زنده کرد.

مردم نزد او از ویرانی دیوارها و نداشتن تخم غله شکایت کردند، خداوند به وی وحی فرستاد دستورشان پده به جای تخم غله، نمک در زمین پاشند و آن نمک نخود برای آنان رویانید، و نیز ماسه پاشند، و آن ماسه برای ایشان اوزن رویانید.

بعد از آنکه خدا گرفتاری را از ایشان برطرف کرد، دوباره نقض عهد کرده و به حالت اول و بدتر از آن برگشتند، این برگشت مردم، الیاس را ملول کرد، لذا از خدا خواست تا از شر آنان خلاصش کند، خداوند آتشی فرستاد، الیاس (علیه السلام) بر آن سوار شد و خدا او را به آسمان بالا برد، و به او پر و بال و نور داد، تا با ملائکه پرواز کند. آنگاه خدای تعالی دشمنی بر آن پادشاه و همسرش مسلط کرد، آن شخص به سوی آن دو راه افتاد و بر آن دو غلبه کرده و هر دو را بکشت، و جیفه شان را در بستان آن مرد مؤمن که او را کشته بودند و پوستانش را غصب کرده بودند بینداخت.

این بود خلاصهای از آن روایت که خواننده عزیز اگر در آن دقت کند خودش به ضعف آن بی می برد.

(و عندهم قاصرات الطرف عین) - این آیه وصف حوریانی است که برای مخلصین آماده شده. (قاصرات الطرف) کنایه است از این که: نگاه کردن آنان با کرشمه و ناز است، و مؤید آن این است که دنبال آن، کلمه (عین) را آورده که جمع (عیناء) است، و (عیناء) مونت (اعین) است، و هر دو به معنای چشمی است که: درشت و در عین حال زیبا باشد (مانند چشم آهو). بعضی از مفسرین گفته اند: (معنای قاصرات الطرف) این است که: حوریان فقط به همسران خود نگاه می کنند، و آن قدر ایشان را دوست می دارند که نظر از ایشان به دیگر سو، نمی گردانند و مراد از کلمه (عین) آن است که: هم سیاهی چشمهای حوریان نامبرده بسیار سیاه است، و هم سفیدی اش بسیار سفید.

(کانهن بیض مکنون) - کلمه (بیض) به معنای تخم مرغ و اسم جنس است که: واحدش (بیضه) است. و کلمه (مکنون) به معنای پنهان شده و ذخیره شده است. بعضی از مفسرین گفته اند: (منظور از تشبیه حوریان به (بیض مکنون) این است که: همانطور که تخم مرغ مادامی که در زیر پر مرغ و یا در لانه و یا در جای دیگر محفوظ می باشد، همچنان دست نخورده می ماند و غباری بر آن نمی نشیند حوریان نیز این طورند). بعضی دیگر گفته اند: (منظور تشبیه آنان به باطن تخم است، قبل از آنکه شکسته شود و دست خورده گردد).

گفتگوی اهل بهشت با یکدیگر

فأقبل بعضهم علی بعض يتساءلون... فلیعمل العاملون
این جمله گفتگویی را که بین اهل بهشت رخ می دهد حکایت کرده و می فرماید: بعضی از ایشان احوال بعضی دیگر را می پرسند، آنچه در دنیا بر سرش آمده برای دیگران حکایت می کنند و سرانجام، رشته سخنان بدینجا می رسد که با بعضی از اهل دوزخ که در وسط آتش قرار دارند سخن می گویند.

پس ضمیر جمع در جمله (فأقبل بعضهم علی بعض يتساءلون) به اهل بهشت از بندگان مخلص خدا برمی گردد. و معنای (تسائل پرسش طرفینی) - همان طور که گفتیم - این است که: حال یک دیگر را می پرسند، که چه بر سرشان گذشت.

و معنای جمله (قال قائل منهم انی کان لی قرین) این است که: یکی از اهل بهشت به دیگران می گوید: من در دنیا رفیقی داشتم که از بین مردم تنها او را انتخاب کرده بودم، و او تنها مرا رفیق خود گرفته بود. این آن معنایی است که از سیاق استفاده می شود.

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: (مراد از قرین) همزادی از شیطانها است و لیکن این حرف صحیح نیست؛ زیرا قرآن کریم دانش قرین از شیطانها را تنها برای کسانی قائل است که از ذکر خدا و یاد او غافلند، و اما مخلصین از داشتن چنین قرین هایی، در عصمت الهی قرار دارند، و نیز خدای تعالی ایشان را از اینکه تحت تاثیر شیطانها قرار گیرند حفظ کرده، همان طور که از ابلیس در آیه (فبعر تک لاغویهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) حکایت کرده که گفت بندگان مخلص تو از اغوی من مستثنی هستند. به ممکن است شیطانها مت

عرض بندگان مخلص خدا بشوند، اما نمی توانند ایشان را تحت تاثیر وسوسه خود قرار دهند، و چنین متعزّی را نمی توان قرین نام نهاد.

(بقول آنک لمن المصدقین اذآا متنا و کنا ترا با و عظاما انا لمدينون) - ضمير در کلمه (يقول) به (قرين) برمی گردد و مفعول (مصدقين) بعث و زنده شدن برای جزاست که جمله (اذا متنا...) به جای آن قرار گرفته و کلمه (مدینون) به معنای (مجزیون) است. و معنای آیه این است که: آن رفیقی که داشتیم همواره از در تعجب و استعجاب و انکار از من می پرسید: راستی تو مساله بعث برای جزا را تصدیق داری، و راستی باور داری که بعد از آنکه خاک و استخوان شدیم، و پدنهائیمان منلاشی گشت و صورتها دگرگون شد، دوباره زنده می شویم تا جزا داده شویم؟ راستش من که نمی توانم این معنا را تصدیق کنم، چون قابل تصدیق نیست.

(قال هل انتم مظلومون) - ضمير در (قال) به همان گوینده قبلی برمی گردد، همان کسی که به رفقای بهشتی اش می گفت: من رفیقی چنین و چنان داشتم. و کلمه (اطلاع) به معنای مشرف بودن انسان بر چیزی است. و معنای جمله این است که: همان شخص سپس رفقای بهشتی خود را مخاطب ساخته، می گوید: آیا شما به جهنم اشراف دارید و اهل جهنم را می بینید و می توانید آن رفیق مرا در جهنم پیدا کنید و ببینید چه حالی دارد؟

(فاطلع فراه فی سواء الجحیم) - کلمه (سواء) به معنای وسط است، و (سواء الطريق) هم به معنای وسط راه است و معنای جمله مورد بحث این است که: خود آن گوینده به جهنم مشرف می شود، و رفیق خود را در وسط آتش می بیند.

(قال تالله ان کدت لتردین) - کلمه (ان) در اینجا مخفف کلمه (ان به درستی) که می باشد. و کلمه (تردین) از ماده (اراء) است که به معنای ساقط شدن از مکانی بلند، چون قلعه کوه می باشد، و این عبارت کنایه از هلاکت است. و معنای جمله این است که: به خدا سوگند می خورم که نزدیک بود تو مرا هم مثل خودت هلاک کنی و بدینجا ساقط سازی که خودت سقوط کردی.

(ولو لا نعممة ربی لکننت من المحضربین) - منظور از (نعمت) در اینجا توفیق و هدایت و دستگیری خداست. و کلمه (محضربین) از (احضار) است که به معنای جلب کردن مجرم برای شکنجه و عذاب است. در مجمع البیان می گوید: (کلمه (احضار) اگر مطلق استعمال شود، جز به معنای احضار برای شر و عذاب نمی آید).

و معنای جمله مورد بحث این است که: اگر توفیق پروردگار دستگیرم نمی شد، و اگر خدا هدایت نکرده بود، من نیز مثل تو از آلهایی بودم که برای عذاب احضار شدند.

(افما نحن بیئتین الا موتنا الاولى و ما نحن بمعذبین) - این استغاثم برای تقریر آمیخته با تعجب است. و مراد از (موت اول) مرگ دنیوی است، نه مرگ عالم برزخ که آیه شریفه (ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین) دلالت بر آن دارد؛ زیرا در آیه مورد بحث به آن اعتنا نشده، چون منکرین معاد، مرگ دنیایی را فنا و نابودی می پنداشتند و اعتقادی به مردن در برزخ نداشتند.

و معنای آیه با در نظر گرفتن جزئیاتی که در کلام حذف شده این است که: سپس همان

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده که فرمود: ایاس همان خضر است. و آن روایتی که از وهب و کعب الاحبار و غیر آن دو رسیده که گفته اند: ایاس هنوز زنده است، و تا فسخه اول صورت زنده خواهد بود.

و نیز از وهب نقل شده که گفته: ایاس از خدا درخواست کرد: او را از شر قومش نجات دهد و خدای تعالی جنبنده ای به شکل اسب و به رنگ آتش فرستاد، ایاس روی آن پرید، و آن اسب او را برد. پس خدای تعالی پر و بال و نورانیتی به او داد و لذت خوردن و نوشیدن را هم از او گرفت، در نتیجه مانند ملائکه شد و در بین آنان قرار گرفت.

باز از کعب الاحبار رسیده که گفت: ایاس دادرس گمشدگان در کوه و صحرا است، و او همان کسی است که خدا او را ذو النون خوانده، و از حسن رسیده که گفت: ایاس موکل بر بیابانها، و خضر موکل بر کوهها است، و از انس رسیده که گفت: ایاس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در بعضی از سفرهایش دیدار کرد و با هم نشستند و گفتگو کردند. سپس سفرهای از آسمان بر آن دو نازل شد. از آن مائده خوردند و به من هم خوراندند، آنگاه ایاس از من و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خداحافظی کرد. سپس او را دیدم که بر بالای ابرها به طرف آسمان میرفت. و احادیثی دیگر از این قبیل، که سبوطی آنها را در تفسیر الدر المنثور در ذیل آیات این داستان آورده.

و در بعضی از احادیث شبه آمده که امام (علیه السلام) فرمود: او زنده و جاودان است، لیکن این روایات هم ضعیف هستند و با ظاهر آیات این قصه نمی سازند.

و در کتاب بخار در داستان ایاس از (قصص الانبیا) و آن کتاب به سند خود از صدوق، به طور مفصل تر از آن را آورده اند، و آن حدیث بسیار مفصل است که خلاص هاش این است که: بعد از انشعاب ملک بنی اسرائیل، و تقسیم شدن در بین آنان، یک تیره از بنی اسرائیل به بعلبک کوچ کردند و آنها پادشاهی داشتند که بتی را به نام (بعل) می پرستید و مردم را بر پرستش آن بت وادار می کرد. پادشاه نامبرده زنی پدکاره داشت که قبل از وی با هفت پادشاه دیگر ازدواج کرده بود، و نود

فرزند - غیر از نوه ها - آورده بود، و پادشاه هر وقت به جایی می رفت آن زن را جانمشین خود می کرد، تا در بین مردم حکم براند پادشاه نامبرده کاتبی داشت مؤمن و دانشمند که سیصد نفر از مؤمنین را که آن زن میخواست به قتل برساند از چنگ وی نجات داده بود. در همسایگی قصر پادشاه مردی بود مؤمن و دارای بستانی بود که با آن زندگی می کرد و پادشاه هم همواره او را احترام و اکرام می نمود.

در بعضی از سفرهایش، همسرش آن همسایه مؤمن را به قتل رسانید و بستان او را غصب کرد وقتی شاه برگشت و از ماجرا خبر یافت، زن خود را عتاب و سرزنش کرد، زن با عذرهایی که تراشید او را راضی کرد خدای تعالی سوگند خورد که اگر توبه نکنند از آن دو انتقام می گیرد، پس ایاس (علیه السلام) را نزد ایشان فرستاد، تا به سوی خدا توبه نشان کند و به آن زن و شوهر خیر دهد که خدا چنین سوگندی خورده شاه و ملکه از شنیدن این سخن

فَكَذَّبُوهُ فَانْتَبَهُ لِمَحْضَرُونَ (کلمه محضرون) به این معناست که: تکذیب کنندگان مبعوث می شوند تا برای عذاب احضار ششوند، و در سابق هم گفتیم که کلمه احضار) هر جا به طور مطلق بیاید، به معنای احضار برای شر و عذاب است. **الا عباد الله المخلصین** احضار این جمله دلیل بر آن است که در قوم الیاس (جمعی از مخلصین بوده اند. و ترکنا علیه فی الاخرین... المؤمنین در سابق در نظایر این آیه سخن رفت.

بحث روایتی
 (دو روایت درباره مراد از (بعل) در: (اتدعون بعل...) و (ال یاسین)) در تفسیر قمری در ذیل آیه (اتدعون بعل) آمده که قوم الیاس (علیه السلام) بتی داشتند که آن را بعل می نامیدند.

و در کتاب معانی به سند خود از قاض از امام صادق (علیه السلام) از پدرش از پدران بزرگوارش از علی (علیه السلام) روایت کرده که درباره آیه (سلام علی آل یس (فرمود: (یس) رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و آل یس ما هستیم. مؤلف: و از کتاب عیون از امام رضا (علیه السلام) نظیر این حدیث روایت شده. و البته این دو روایت بر این مبنی صحیح است که ما آیه را به صورت آل یس بخوانیم، همچنان که در قراءت نافع و ابن عامر و یعقوب و زید این طور قراءت شده.

سخنی پیرامون داستان الیاس (علیه السلام) ۱. نخست ببینیم در قرآن کریم درباره آن جناب چه آمده؟ در قرآن عزیز جز در این مورد و در سوره انعام آنجا که هدایت انبیا را ذکر می کند و می فرماید: (و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین) جای دیگری نامش برده نشده. نام الیاس (بعل) می پرستیده اند، به سوی پرستش خدای سبحان دعوت می کرده، عده ای از آن مردم به وی ایمان آوردند و ایمان خود را خالص هم کردند، و بقیه که اکثریت قوم بودند او را تکذیب نمودند، و آن اکثریت برای عذاب احضار خواهند شد.

و در سوره انعام آیة (۸۵) درباره آن جناب همان مدحی را کرده که درباره عموم انبیا (علیهم السلام) کرده، و در سوره موره بحث علاوه بر آن او را از مؤمنین و محسنین خوانده، و به او سلام فرستاده، البته گفتیم در صورتی که کلمه مذکور بنا بر قراءت مشهور (ال یاسین) باشد ۲. حال ببینیم در احادیث درباره آن جناب چه آمده؟ احادیثی که درباره آن جناب در دست است، مانند سایر روایاتی که درباره داستانهای انبیا (علیهم السلام) هست، و عجایبی از تاریخ آنان نقل میکند، بسیار مختلف و ناجور است نظیر حدیثی که این مسعود آن را روایت کرده میگوید: الیاس همان ادریس است. یا آن روایت دیگر که ابن عباس از

گوینده به خودش و به رفقایش برگشته و با تعجب می گوید: آیا راستی ما برای همیشه در بهشت متمم هستیم؟ و دیگر مرگی نداریم، مرگ ما همان یک باری بود که در دنیا داشتیم و آیا راستی دیگر ما عذاب نخواهیم دید؟ صاحب مجمع البیان می گوید: منظورشان از این پرسش محقق کردن مطلب است، نه اینکه در مسأله دچار شک و تردید شده باشند، و بدین جهت این سخن را می گویند که در گفتن آن سرور و فرحی مجدد و دوچندان هست، هر چند که علم به این معنا دارند که: در بهشت جاودانه خواهند بود.

و این در مثل نظیر آن است که مال فراوانی به کسی بدهند و او یا اینکه می داند این همه اموال مال اوست، مع ذلک از در تعجب می پرسد: راستی این همه مال از آن من است، همچنان که آن شخصی که آرزوی دیدن کعبه را داشته، بعد از رسیدن به مکه گفته است: (إطعاه مکة هذا الذی اراه عینا و هذا انا یا این محلی که دارم می بینم، خود مکه است و آیا این منم که مکه را می بینم؟).

صاحب مجمع البیان سپس اضافه می کند: به همین جهت دنبال آن جمله، اضافه کردند که: (ان هذا لهو الفوز العظیم راستی اینکه می بینم هر آینه رستگاری عظیمی است). (ان هذا لهو الفوز العظیم) - این جمله تنه گفتار همان گوینده است که هم موهبت خلود در بهشت و رهایی از عذاب را عظیم شمرده و هم شکر آن نعمت را به جای آورده است. (مثل هذا فلیعمل العالمون) - از ظاهر سیاق برمی آید که این جمله نیز تنه کلام همان گوینده باشد. و مشار الیه به اشاره (هذا) همان فوز عظیم و یا ثواب است و معنایش این است که: برای مثل این رستگاری و یا مثل چنین ثوابی باید عاملان عمل کنند و در دنیا که دار تکلیف است سعی نمایند.

بعضی از مفسرین گفته اند: (این جمله کلام خدای سبحان است). و بعضی دیگر گفته اند: (کلام اهل بهشت است نه گوینده). به طور کلی باید دانست که: مفسرین در بیشتر جملات سابق و اینکه هر یک حکایت کلام چه کسی است، مثلا فلان جمله کلام مالک است، و یا کلام اهل بهشت و یا کلام همان گوینده؟ اختلاف کرده اند و آنچه ما اختیار کردیم، وجهی بود که سیاق آیات با آن مساعدت داشت.

اذلک خیر نرلام شجرة الزقوم... نهرعون در این آیه بین نعمت هایی که خدای تعالی برای اهل بهشت آماده کرده و آنها را به وصف رزق کریم توصیف نموده و بین آن جایگاهی که برای اهل آتش تهیه دیده و آن را درخت زقوم نامیده، که شکوفه های سر شیطانها است و نیز شرابی از حمیم است، مقایسه شده.

و مشار الیه به اشاره (ذلک) همان رزق کریمی است که در سابق فرمود برای اهل بهشت آماده شده. و کلمه (نزل) - به ضمه نون و ز - چیزی است که قبل از وارد شدن میهمان برای پذیرایی از او آماده می کنند، تا وقتی وارد شد تقدیمش بدارند مانند انواع میوه ها و خوراکیها.

شجره (زقوم) و وصف آن
 و کلمه (زقوم) - به طوری که گفته اند - نام درختی است که برگهای کوچک و تلخ و بدبو دارد و چون برگ آن را بکنند در محل کنده شده شیری بیرون می آید که به هر جا از بدن آدمی برسد آنجا ورم می کند و این درخت در سرزمین (تهامه) و نیز در هر سرزمین خشک و بی آب و علف می روید، سرزمینهایی که مجاور صحرای خشک باشد. و درختی که در آیه شریفه توصیف شده (زقوم) نامیده شده.

و بعضی گفته اند: قریش اصلاً چنین درختی را نمی شناخت که در بحث روایتی روایتش خواهد آمد.

و کلمه (خیر) در آیه شریفه به معنای وصف است، نه به معنای لغوی اش (که در فارسی به معنی بهتر است)؛ چون معنا ندارد بگوییم درخت زقوم بهتر نیست، زیرا درخت زقوم اصلاً خوب نیست، همچنان که در آیه (ما عند الله خیر من الله و نیز به همین معنا است؛ چون (لهو) اصلاً خوب نیست، تا ثوابهای خدایی از آن بهتر باشد و این آیه شریفه - به طوری که از سیاق برمی آید - کلام خداست، نه تمهید کلام آن گوینده که آیات قبل آن را حکایت می کرد.

و ضمیر (ها) در جمله (انا جعلناها فتنه للظالمین) به (شجره زقوم) برمی گردد. و (فتنه) به معنای محنت و عذاب است.

و جمله (انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم) وصف (شجره زقوم) است. و (اصل جحیم) به معنای قعر جهنم است. و این تعجب ندارد که در آتش جهنم درختی برآید و همچنان باقی بماند و نسوزد، برای اینکه زنده ماندن دوزخیان در آتش عجیب تر است. و خدا هر کاری بخواهد می تواند بکند.

(طلعها کانه روس الشیاطین) - کلمه (طلع) به معنای شکوفه میوه ای است که در اولین بار در درخت خرما یا در هر درخت میوه دیگر پیدا می شود. در این آیه میوه درخت (زقوم) را به سر شیطانهایی تشبیه کرده و این بدان عنایت است که: عوام از مردم شیطان را در زشت ترین صورتها تصویر می کنند،

همچنان که وقتی بخواهند عکسی از فرشته ای بکشند، او را در زیباترین صورت ترسیم می کنند، و هر زیبایی دیگر را به فرشته تشبیه می نمایند، همچنان که زنان درباری مصر وقتی یوسف را دیدند گفتند: (ما هذا بئسرا ان هذا الا ملک کریم) با این بیان دیگر جایی برای این اشکال نمی ماند که در تشبیه هر چیز این معنا لازم است که به چیزی تشبیه شود که شنونده آن را بشناسد، و مردم سر شیطانهایی را ندیده اند و نمی شناسند.

(فانهم لاکلون منها فماتون منها البطون) - حرف (فا) در آغاز جمله است، فای تعلیل است و بیان می کند که درخت مزبور وسیله پذیرایی از ستمگران است که از آن می خورند. و در اینکه فرمود: (یس شکم ها را از آن بر خواهند کرد) اشاره است به گرستگی شدید اهل دوزخ، به طوری که آن قدر حریص بر خوردن می شوند، که دیگر در فکر آن نیستند چه می خورند.

(ثم ان لهم علیها لشویا من حمیم) - کلمه (ثوب) به معنای مخلوط و آمیخته است. و کلمه (حمیم) به معنای آب داغ و بسیار سوزنده است. و معنای جمله این است که: ستمگران نامبرده علاوه بر عذابهایی که گفته شد، مخلوطی از آب داغ و بسیار سوزنده می نوشند، و آن آب

داشتند. پس اطلاق کلمه (نصرت) در آن هنگام مناسب است.
 به خلاف کلمه (نجات دادن) که باید در جایی استعمال شود که نجات یافته هیچ نیرویی از خود نداشته باشد، و آن در داستان بنی اسرائیل در روزگاری است که اسیر در دست فرعون بودند. پس استعمال کلمه نصرت در آن هنگام مناسب ندارد.

و آتیناهما الکتاب المستبین

یعنی کتابی که مجهولات نهانی را روشن می کند و آن اموری را که مورد احتیاج مردم در دنیا و آخرت است و برای خود آنان پوشیده است، بیا ن می نماید.

و هدیناهما الصراط المستقیم

مراد از (هدایت به سوی صراط المستقیم)، هدایت به تمام معنای کلمه است، و به همین جهت آن را به موسی و هارون (علیهم السلام) اختصاص داد و از قوم آن دو کسی را شریک آن دو نکرد و ما در سابق در تفسیر سوره فاتحه هدایت به صراط مستقیم را معنا کردیم.

و ترکنا علیهما فی الاخرین... المؤمنین
 که تفسیرش گذشت.

و ان الیاس لمن المرسلین
 بعضی گفته اند: (الیاس (علیه السلام) از دودمان هارون (علیه السلام) بوده، و در شهر بعابک - یکی از شهرهای لبنان که به مناسبت اینکه بت بعل در آنجا منصوب بوده آن را بعابک خواندند - معوث شد)، ولیکن گوینده این حرف شاهدی بر گفتار خود نیاورد، در کلام خدای تعالی هم شاهدی بر آن نیست.

حجتی بر توحید که در سخن الیاس (علیه السلام) به قوم خود، با استناد به خالق بودن خدا اقامه شده است

اذ قال لقومه الا تتقون اذ دعون بعلا و تذرون احسن الخالقین... الاولین

این قسمتی از دعوت الیاس (علیه السلام) است که در آن قوم خود را به سوی توحید دعوت می کند، و به پرستش (بعل) - که بتی از بت های آنان بوده - و پرستیدن خدا، توبیح می نماید و کلام آن جناب علاوه بر اینکه توبیح و سرزنش مشرکین است، مشتمل بر حجتی کامل بر مسأله توحید نیز هست؛ چون در جمله (تذرون احسن الخالقین ربکم و رب ابائکم الاولین) مردم را نخست سرزنش می کند که چرا (اهل احسن الخالقین) را نمی پرستید؟ و خلقت و ایجاد همان طور که به ذوات موجودات متعلق است، به نظام جاری در آنها نیز متعلق است که آن را تدبیر می نامیم. پس همان طور که خدا خالق است مدبیر نیز هست و همان طور که خلقت مستند به او است تدبیر نیز مستند به او است و جمله (الله ربکم) بعد از ستایش به جمله (احسن الخالقین) اشاره به همین مسأله تدبیر است.

و سپس اشاره می کند به اینکه: ربوبیت خدای تعالی اختصاص به یک قوم و دو قوم ندارد. و خدا مانند بت نیست که هر بتی مخصوص به قومی می باشد، و بت هر قوم رب مخصوص آن قوم می باشد. بلکه خدای تعالی رب شما و رب پدران گذشته شما است، اختصاص به یک دسته و دو دسته ندارد، چون خلقت و تدبیر او عام است و جمله (الله ربکم و رب ابائکم الاولین) اشاره به این معنا دارد.

با آنچه از درخت زقوم خورده اند مخلوط می شود. (ثم ان مرجعهم لالی الیحیم) - یعنی تازه بعد از آنکه شکمها را از درخت زقوم و آب حمیم پر کردند، به سوی دوزخ برمی گردند، و در آنجا می مانند تا عذاب ببینند. در این آیه اشاره است به اینکه: حمیم مذکور در داخل جهنم نیست.

(انهم القوا آباءهم ضالین فهم علی آثارهم بهرعون) - کلمه (القوا) از (القاء) است که به معنای یافتن است و معنای اینکه می گوئیم (القیبت فلانا) این است که: من فلانی را یافتم و به او برخوردم. و کلمه (بهرعون) فعل مضارع مجهول است از ماده (اهراع) که به معنای سرعت گرفتن است.

معنای آیه این است که: علت خوردنشان از درخت (زقوم) و نوشیدنشان از (حمیم) و برگشتن به سوی (دوزخ) این است که: اینان پدران خود را گمراه یافتند، و با اینکه می دانستند ایشان گمراهند، با این حال از ایشان که ریشه و مرجع آنان بودند تقلید کردند - و به همین جهت دنبال پدران خود به سرعت به سوی دوزخ می روند، نخست به خوراکیهای مذکور برمی خورند، و سپس به سوی دوزخ برمی گردند. درست جزای آخرتشان مطابق رفتار دنیایشان است.

بحث روایتی

(روایاتی درباره مسؤل بودن انسان، و در ذیل برخی آیات گذشته)

در الدر المنثور است که: ابن منذر، از ابن جریر، روایت کرده که در ذیل جمله (بل عجت) گفته است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من وقتی قرآن نازل شد از آن زول آن تعجب کردم، و گمراهان بنی آدم آن را مسخره کردند (درست عکس العمل من و آنها در دو نقطه ضد و مقابل هم بود).

و در تفسیر قمی در ذیل آیه (احشر و الذین ظلموا) آورده که امام فرمود: یعنی محسور کنسید آنانی را که به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حقشان ظلم کردند و (ازواجهم) یعنی آنانی را که در این ظلم شبیه به آنان بودند.

مؤلف: صدر روایت از باب ذکر مصداق است، نه اینکه ظلم منحصر در ظلم به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.

و در مجمع البیان در ذیل جمله (وقومهم انهم مسؤلون) فرموده: بعضی ها گفته اند: یعنی از ولایت علی (علیه السلام) بازخواست می شوند - نقل از ابی سعید خدری -.

مؤلف: این روایت را شیخ طوسی هم در امالی خود به سند خود از انس بن مالک از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده و در کتاب عبودیت حضرت علی، و از حضرت رضا (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده و در تفسیر قمی آن را از امام (علیه السلام) روایت کرده است.

و در کتاب خصال از امیر المؤمنین (علیه السلام) حدیث کرده که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بنده خدا در روز قیامت قدم از قدم برنمی دارد تا از چهار چیز بازجویی شود، از عمرش که در چه کاری تباه کرد. از

ولی مردم او را تکذیب کردند و در نتیجه از احضار شدگان شدند (۱۲۷). آری همه شان احضار خواهند شد مگر بندگان مخلص خدا (۱۲۸). ما نام نیک و آثار و برکات الیاس را هم در آیدگان باقی گذاشتیم (۱۲۹). سلام بر آل یاسین (۱۳۰).

آری ما به نیکوکاران اینچنین جزا می دهیم (۱۳۱). که او از بندگان مومن ما بود (۱۳۲).

بیان آیات

بیان آیات مضمن خلاصه ای از داستان موسی و هارون (علیهما السلام) و داستان الیاس و دعوت او (علیه السلام)

این آیات خلاصه ای است از داستان موسی و هارون (علیهما السلام) البته اشاره ای هم به داستان الیاس (علیه السلام) دارد، و نعمت ها و منت هایی را که خدای تعالی بر آنان ارزانی داشته، برمی شمارد، و نیز بیان می کند که چگونه دشمنان تکذیب گر آنان را عذاب کرد، چیزی که هست در این آیات جانب رحمت و بشارت بر جانب عذاب و انذار غلبه دارد.

و لقد مننا علی موسی و هارون

کلمه (مننت) به معنای (انعام) است، که احتمال دارد مراد از آن، همان نعمت هایی باشد که بعدا درباره موسی و هارون (علیهما السلام) و قوم آن دو می شمارد که چگونه از شر فرعونیان نجاتشان داده و یاریشان کرد و کتاب به سویشان نازل نمود و به سوی خود هدایتشان فرمود و امثال اینها، و در نتیجه، جمله (و نجیناهما...) عطف تفسیری همان جمله (مننا) خواهد بود، و تفسیر می کند که آن منت چه بود.

و نجیناهما و قومهما من الکرب العظیم

منظور از (کرب عظیم) اندوه شدید است که بنی اسرائیل از شر فرعون داشتند، که آنان را ضعیف کرد و بدترین شکنجه ها را به آنان داد و بچه هایشان را می کشت، و زنان و دخترانشان را زنده نگه می داشت.

و نصرناهم فکانوا هم الغالبین

نصرت بنی اسرائیل این بود که منجر به بیرون رفتن از مصر و عبور از دریا، و غرق شدن فرعون و لشکرانش در دریا گردید.

این را بدان جهت گفتیم تا اشکالی که شده دفع شود، چون بعضی توهم کرده اند که: مقتضای ظاهر این است که کلمه نصرت قبل از نجات دادن ذکر شود، چون نجات یافتن بنی اسرائیل نتیجه نصرت خدا بود، در حالی که می بینیم اول فرمود: (ما آنها را از اندوه شدید نجات دادیم) بعد فرمود: (و یاری شان کردیم تا غلبه کردند).

جواب این توهم همان است که گفتیم، با این توضیح که نصرت همواره در جایی استعمال می شود که شخص نصرت شده هم خودش مختصر نیرویی داشته باشد و هم به ضمیمه نیروی ناصر کاری را از پیش برده، به طوری که اگر این نصرت نبود نیروی خود او کافی نبود که شر را از خود دفع کند، و بنی اسرائیل در هنگام بیرون شدن از مصر مختصر نیرویی

جوانی اش که در چه کاری به سر برد. از مالش که از چه راهی کسب کرد و در چه راهی خرج کرد. و از محبت ما اهل بیت.

مؤلف: نظیر این روایت را صاحب کتاب علل نیز آورده.

و در نهج البلاغه است که: ای مردم! از خدا درباره بندگان و بلادش بترسید که شما حتی از قطعه قطعه های زمین و از چارپایان بازخواست خواهید شد.

و در الدر المنثور است که: بخاری (در تاریخ خود)، ترمذی، دارمی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، حاکم و ابن مردویه همگی از انس روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هیچ دعوت کننده ای به هیچ عملی دعوت نمی کند مگر آنکه روز قیامت او را ننگ می دارند در حالی که کار او هم به وی چسبیده و ملازم اوست و از او جدا نمی شود هر چند که مردی دیگر را دعوت کرده باشد، که همه باید بایستند تا به سوالات پاسخ گویند. آنگاه این آیه را قرائت فرمود: (وقفهم انهم مسئولون).

و در روضه کافی به سند خود از محمد بن اسحاق مدنی از ابی جعفر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت آورده که در ضمن حدیثی فرمود: اما این آیه که می فرماید: (اولئک لهم رزق معلوم) معنایش این است که: رزقی دارند که نزد خدایم است معلوم است، و آن رزق را از برای اولیای خدا حاضر می کنند، قبل از آنکه اولیای خدا درخواست آن را کرده باشند. و اما آیه (فواکه و هم مکرمون) معنایش این است که اهل بهشت میل به هیچ چیز پیدا نمی کنند مگر آنکه به احترام برایشان حاضر می سازند.

و در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود، از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) در تفسیر آیه (فاطلع فراه فی سواء الجحیم) آمده که فرمود: یعنی در وسط جهنم.

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه (فما نحن بمبین...) به سند خود از پدرش از علی بن مهزیار و حسین بن محبوب، از نصر بن سويد از درست، از ابی بصیر، از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: وقتی اهل بهشت داخل بهشت می شوند، و اهل جهنم به آتش درمی آیند، مرگ را به صورت گوسفندی می آورند و بین بهشت و دوزخ سر می برند و می گویند دیگر برای احدی مرگ نیست و هر کس تا ابد در جای خود هست، در این هنگام اهل بهشت می گویند: آیا دیگر ما نمی میریم، مرگ ما همان مرگ اول بود؟ و آیا ما عذاب نمی شویم؟ راستی این چه رستگاری عظیمی است و برای چنین مقامی شایسته است که تلاشگران تلاش کنند.

مؤلف: داستان سر بردن مرگ به صورت گوسفند در روز قیامت، از روایات معروف بین شیعه و اهل سنت است، و این در حقیقت تشبیه است از جاودانگی زندگی آخرت.

و در مجمع البیان در ذیل جمله (شجرة الزقوم) گفته: و روایت شده که قریش وقتی این آیه را شنیدند گفتند: ما تاکنون چنین اسمی را نشنیده بودیم، و چنین درختی را نمی شناسیم. ابن زبیری گفت: زقوم به زبان بربرها نام طعامی است که از خرما و کره درست می شود، و در روایتی به لغت اهل یمن آمده که ابو جهل به کنیز خود گفت: (زقمینا زقوم برایمان بیاور) کنیز هم خرما و کره آورد، ابوجهل به رفقایش گفت: (زقوموا بهذا الذی یخوفکم به محمد از همین زقوم که محمد شما را از آن می ترساند بخورید) محمد پنداشته که در آتش،

آیات ۱۱۴ تا ۱۳۲ سوره صافات

و لقد مننا علی موسی و هارون (۱۱۴)

و نجینهما و قومهما من الکرب العظیم (۱۱۵)

و نصرنهم فکانوا هم الغالبین (۱۱۶)

و آتیناهما الکتاب المستنیر (۱۱۷)

و هدینهما الصراط المستقیم (۱۱۸)

و ترکنا علیه ما فی الاخرین (۱۱۹)

سلم علی موسی و هارون (۱۲۰)

انا کذلک نجزی المحسنین (۱۲۱)

انهما من عبادنا المؤمنین (۱۲۲)

و ان الیاس لمن المرسلین (۱۲۳)

اذ قال لقومه الا تتقون (۱۲۴)

اتدعون بعلا و تدرون احسن الخالقین (۱۲۵)

الله ربکم و رب آبائکم الاولین (۱۲۶)

فکذبوه فانهم لمحضرون (۱۲۷)

الا عباد الله المخلصین (۱۲۸)

و ترکنا علیه فی الاخرین (۱۲۹)

سلام علی الیاسین (۱۳۰)

انا کذلک نجزی المحسنین (۱۳۱)

انه من عبادنا المؤمنین (۱۳۲)

ترجمه آیات

و همانا ما بر موسی و هارون منت نهادیم (۱۱۴).

و آن دو و قوم آن دو را از اندوهی عظیم رهایی بخشیدیم (۱۱۵).

و نصر نشان دادیم در نتیجه آنان غالب آمدند (۱۱۶).

و کتابی را گشما به آن دو دادیم (۱۱۷).

و آن دو را به صراط مستقیم راهنمایی نمودیم (۱۱۸).

و آثار و برکات و نام نیکشان را برای آیندگان حفظ کردیم (۱۱۹).

سلام بر موسی و هارون (۱۲۰).

ما این چنین نیکوکاران را جزا می دهیم (۱۲۱).

آری آن دو از بندگان مومن ما بودند (۱۲۲).

و به درستی که الیاس از پیامبران بود (۱۲۳).

به یادش آورندم که به قوم خود گفت آیا نمی خواهید با تقوی باشید (۱۲۴).

آیات یعل را می خوانید و بهترین خالقان را وامی گذارید (۱۲۵).

همان الله را که رب شما و رب پدران نخستین شما است (۱۲۶).

درخت سبزی می شود و حال آنکه آتش درخت را می سوزاند. پس در پاسخ وی این آیه آمد: (انا جعلناها فتنه للظالمین) ما این درخت را مایه آزمایش ستمکاران کردیم.

مؤلف: این معنا به چند طریق روایت شده.

آیات ۷۸ تا ۱۱۳ سوره صافات

و لقد ضل قبیلهم اکثر الاولین (۷۸)

و لقد ارسلنا فیهم منذرین (۷۹)

فانظر کیف کان عاقبة المنذرین (۷۹)

الا عباد الله المخلصین (۷۹)

و لقد نادتنا نوح فلنعم المجیبون (۷۹)

و نجیناه و اهله من الکرب العظیم (۷۹)

و جعلنا ذرینة هم الباقین (۷۹)

و ترکنا علیه فی الاخرین (۷۸)

سلم علی نوح فی العالمین (۷۹)

انا کذلک نجزی المحسنین (۸۰)

انه من عبادنا المؤمنین (۸۱)

ثم اغرقنا الاخرین (۸۲)

و ان من شیئته لایراهم (۸۲)

اذ جاء ربه بقلب سلیم (۸۲)

اذ قال لاییه و قومه ماذا تعبدون (۸۵)

انفکا الاله دون الله تردیدون (۸۶)

فما ظنکم برب العالمین (۸۷)

فنظر نظره فی النجوم (۸۸)

فقال انی سقیم (۸۹)

فتولوا عنه مدبرین (۹۰)

فراغ الی الهتهم فقال الاءتاء کلون (۹۱)

ما لکم لا تنطقون (۹۲)

فراغ علیهم ضربا بالیمین (۹۳)

فاقبلوا الیه یزفون (۹۴)

قال تعبدون ما تحتون (۹۵)

والله خلقکم و ما تعملون (۹۶)

قالوا انوا له بنینا فالفوه فی الجحیم (۹۷)

فاردوا به کیدا فجعلنهم الاسفلین (۹۸)

و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین (۹۹)

رب هب لی من الصالحین (۱۰۰)

فبشره بنعم حلیم (۱۰۱)

فبشره بنعم حلیم (۱۰۱)

فبشره بنعم حلیم (۱۰۱)

فبشره بنعم حلیم (۱۰۱)

فبشره بنعم حلیم (۱۰۱)

مؤلف: نظیر این معنا در مجمع البیان از حضرت باقر و حضرت صادق (علیه السلام) به این مضمون آمده. و روایات بسیاری دیگر از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این باره هست، ولی در بعضی از آنها آمده که ذبیح اسحاق بوده، که چون این روایات با آیات قرآن مخالف است، مطروح و مردود است.

و از کتاب فقیه نقل شده که شخصی از امام صادق (علیه السلام) از ذبیح پرسید: چه کسی بوده؟ فرمود: اسماعیل بوده، برای اینکه: خدای تعالی داستان تولد اسحاق را در کتاب مجیدش بعد از داستان ذبیح نقل کرده و فرموده: (و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین). مؤلف: این معنا در بیان آیه مذکور گذشت، که گفتیم: سیاق آن ظاهر و بلکه صریح در این معنا است.

و در مجمع البیان از ابن اسحاق روایت کرده که گفت: ابراهیم (علیه السلام) هر وقت می خواست اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر را دیدار کند، برایش براق می آوردند، صبح از شهر شام سوار براق می شد و قبل از ظهر به مکه می رسید، بعد از ظهر از مکه حرکت می کرد و شب نزد خانواده اش در شام بود، و این آمد و شد همچنان ادامه داشت تا آنکه اسماعیل (علیه السلام) به حد رشد رسید، پدرش وقتی در خواب دید که اسماعیل (علیه السلام) را ذبیح می کند، به او فرمود: طناب و کاردی بردار تا به اتفاق به این دره کوه برویم و هیزم بیاوریم.

پس هینکه به آن دره خلوت که نامش (دره ثبیر) بود رسیدند، ابراهیم (علیه السلام) او را از دستوری که خدای تعالی درباره وی به او داده آگاه کرد، اسماعیل گفت: پدر جان با این طناب دست و پای مرا ببند، تا دست و پا نزنم و دامن خود را جمع کن تا خون من آن را نیلاید و مادرم آن خون را نبیند و کارد خود را تیز کن و به سرعت گلویم را ببر، تا زودتر راحت شوم، چون مرگ سخت است، ابراهیم (علیه السلام) گفت: پسرم راستی در اطاعت فرمان خدا چه کمک کار خوبی هستی برای من.

آنگاه ابن اسحاق دنبال داستان را همچنان نقل می کند، تا می رسد به اینجا که ابراهیم (علیه السلام) خم شد و با کاردی که به دست داشت خواست گلوئی فرزند را ببرد. جبرئیل کارد او را برگردانید، و اسماعیل را از زیر دست او کنار کشید. و از سوی دیگر قوچی را که از ناحیه دره (ثبیر) آورده بود به جای اسماعیل قرار داد و از طرف چپ مسجد خیف صدایی برخاست که ای ابراهیم! رویای خود را تصدیق کردی و دستور خدا را انجام دادی.

مؤلف: روایات در خصوص این قصه بسیار زیاد است و خالی از اختلاف نیست. و نیز در مجمع البیان از تفسیر عیاشی نقل کرده که وی به سند خود از یزید بن معاویه عجلی نقل کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: بین دو بشارتی که به ابراهیم (علیه السلام) داده شد، یکی بشارت به ولادت اسماعیل و دیگری بشارت به ولادت اسحاق، چند سال فاصله بود؟ فرمود: بین این دو بشارت پنج سال فاصله شد، و آیه شریفه (فبشرناه بغلام حلیم) اولین بشارتی بود که خدای تعالی به فرزندان شدن ابراهیم (علیه السلام) داده، و منظور از (غلام حلیم) اسماعیل (علیه السلام) بود.

فلما بلغ معه السعی قال یابنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ما ذاتری قال یا ابت افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابریں (۱۰۲)

فلما اسلما و تله للجیبین (۱۰۳)

و ندینه ان یا ابراهیم (۱۰۴)

قد صدقت الراء یا انا کذلک نجزی المحسنین (۱۰۵)

ان هذا لهو البلاء المبین (۱۰۶)

و فدیانه بذبح عظیم (۱۰۷)

و ترکنا علیه فی الاخرین (۱۰۸)

سلم علی ابراهیم (۱۰۹)

کذلک نجزی المحسنین (۱۱۰)

انه من عبادنا المؤمنین (۱۱۱)

و بشرناه باسحاق نبیا من الصالحین (۱۱۲)

و ترکنا علیه و علی اسحاق و من ذریتهما مجسن و ظالم لنفسه مبین (۱۱۳)

ترجمه آیات

قبل از ایشان هم بیشتر اقوام گذشته گمراه شدند (۷۱).

و همانا ما در بین آنان انداز کنندگانی فرستادیم (۷۲).

حال بین عاقبت آن اقوام انداز شده چگونه بود (۷۳).

(همه محروم از سعادت و هلاک گشتند) مگر بندگان مخلص خدا (۷۴).

از آن جمله نوح ما را ندا کرد و چه پاسخگوی خوبی بودیم برای او (۷۵).

او و اهلس را از اندوه عظیم نجات دادیم (۷۶).

و تنها ذریه او را در روی زمین باقی گذاشتیم (۷۷).

و ذکر خیرش را در امت های بعد حفظ کردیم (۷۸).

سلام بر نوح در همه عالمیان (۷۹).

آری ما نیکوکاران را این طور جزا می دهیم (۸۰).

آخر او از بندگان مؤمن ما بود (۸۱).

او را باقی گذاشته و دیگران را غرق کردیم (۸۲).

به درستی که ابراهیم یکی از پیروان اوست (۸۳).

ابراهیمی که با دلی سالم به درگاه پروردگارش شناخت (۸۴).

آن زمان که به پدر و همه بستگانش و مردم شهرش گفت: آخر این چیست که می پرستید؟ (۸۵).

آیا (سزاوراست) که از کوبه تبه بینی و افتراء به جای خدا مرید چیرهای پست تر از خود شوی (۸۶).

راستی شما درباره رب العالمین چه فکر می کنید؟ (۸۷).

در این هنگام نظر مخصوصی به ستارگان کرد (۸۸).

به ستارگان افکند و گفت: (انی ستم) و به خدا نه مریض بود و نه دروغ گفت.

مؤلف: در این معنا روایات دیگری هست که در بعضی از آنها آمده که ابراهیم (علیه السلام) نه مریض بود و نه دروغ گفت، بلکه منظورش این بوده که مریض در دین و دچار شک و تردید است (که خود مرضی است قلبی).

این روایات در داستان احتجاج کردن ابراهیم با قوم خود و شکست بت ها و در آتش افکندنش در تفسیر سوره انعام، مریم، انبیاء و شعراء گذشت.

و در کتاب توحید از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی در پاسخ مردی که معنای آیاتی که بر او مشتبه شده بود پرسید، فرمود: من که قبلا هم به تو گفتم که بسیار می شود که آیه ای از کتاب خدای عزوجل تاویل و معنای باطنی آن غیر از تنزیل و معنای ظاهری آن می باشد. آری، کلام خدای تعالی شباهتی به کلام بشر ندارد و من همین حالا نمونه هایی از آن آیات را برایت ذکر می کنم، آن قدر که - آن شاء الله - تو را بس باشد:

از آن جمله کلام ابراهیم (علیه السلام) است که گفت: (انی ذاهب الی ربی سیهدین) که منظور از رفتن به سوی خدا توجه به عبادت به سوی خداست، و سعی و کوشش در تقرب به خدای عزوجل است، نه رفتن با پا، حال خوب فهمیدی که تنزیل این آیه غیر از تاویل آن است؟

حدیثی از امام رضا (ع) که می فرماید خدا را دو اراده و مشیت است باز در همان کتاب به سند خود از فتح بن یزید جرجانی، از حضرت ابی الحسن (رضا) (علیه السلام) روایت آورده که به فتح فرمود: ای فتح برای خدا دو اراده و دو مشیت است، یکی اراده حتمی و یکی اراده عزمی، و لذا می بینیم در مواردی از چیرهایی نهی کرده که انجام آن را خواسته است و به چیرهایی امر کرده که انجام آن را نخواسته، آیا نمی بینی که آدم و همسران او را از خوردن فلان درخت نهی کرد یا اینکه می خواست از آن درخت بخورد؟ اگر نمی خواست آنها هم نمی خوردند، و اگر می خوردند باید شهوت و خواست آن دو بر مشیت خدا که نخواسته غلبه کرده باشد و خدا برتر از آن است. (بس جواب این است که: نهی از خوردن درخت نهی ظاهری و صورتی است و منافاتی با خواست باطنی خدا ندارد).

و نیز به ابراهیم (علیه السلام) دستور می دهد فرزندش را قربانی کند، ولی از سوی دیگر این را هم خواسته که سر این فرزند از تنش جدا نشود، و اگر نمی خواست که اسماعیل ذبح نشود لازمه اش این بود که مشیت ابراهیم بر مشیت خدا غلبه کند. (یعنی خدا ذبح او را خواسته باشد، و ابراهیم نخواسته باشد، و خواست ابراهیم تحقق پیدا کند) عرضه داشتیم: عقده ای از من گشودی، خدا از تو عقده گشایی کند.

چند روایت درباره داستان ذبح اسماعیل و اینکه ذبیح (اسماعیل) بوده نه (اسحاق) و از امالی شیخ نقل شده که به سند خود از سلیمان بن یزید روایت کرده که گفت: علی بن موسی (علیهما السلام) برای ما حدیث کرد و فرمود: پدرم از پدرش، از حضرت باقر، از پدرش، از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) برایم حدیث کرد که فرمودند: ذبیح همان اسماعیل (علیه السلام) است.

فوج نیست، بلکه چون از ناحیه خدا آمد و خدای تعالی آن را عوض اسماعیل قرار داد عظمت داشت.

و ترکنا علیه فی الاخرین

در سابق تفسیر شد.

سلام علی ابراهیم

این جمله تحیتی است از خدای تعالی به ابراهیم (علیه السلام)، و اگر (سلم) را بدون الف و لام و نکره آورد، برای این است که بفهماند سلامی بر ابراهیم (علیه السلام) باد که بیان نتواند عظمت آن را در خود بگنجاند.

کذلک تجزی المحسنین انه من عباده المؤمنین

تفسیر هر دو آیه در سابق گذشت.

و بشرناه باسحاق نبیا من الصالحین

ضمیم به ابراهیم (علیه السلام) برمی گردد. می فرماید: ما ابراهیم (علیه السلام) را بشارت دادیم که صاحب فرزندی می شود به نام اسحاق.

باید دانست این آیه شریفه که منضم ن بشارت به ولادت اسحاق (علیه السلام) است، به خاطر اینکه بعد از بشارت قبلی است، که از تولد اسماعیل خبر می داد، و می فرمود: (فیشرناه بسلام حلیم) و دنالش فرمود: (فلما بلغ معه السعی) ظاهر و بلکه صریح در این است که: ذبیح غیر از اسحاق است، بلکه اسماعیل است. و ما در تفسیر سوره انعام در ذیل قصص ابراهیم (علیه السلام) این معنا را به طور مفصل اثبات کرده ایم.

و بارکنا علیه و علی اسحق و من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین
جمله (بارکنا) از مصدر (بارکه) است، و آن به این است که خیر و دوام بر حاصلی را نصیب موجودی کند. پس معنای آیه چنین می شود: ما ابراهیم و اسحاق را خیر و دوام دادیم و آن دو را بر حاصل و پراتر گردانیدیم.

ممکن هم هست جمله (و من ذریتهما...) قرینه باشد بر اینکه مراد از جمله (بارکنا) این باشد که ما برکت و کثرت را در اولاد او و اولاد اسحاق قرار دادیم. و بقیه الفاظ آیه روشن است. می فرمایند: (و از ذریه ابراهیم، و اسحاق بعضی نیکوکار و بعضی آشکارا به خود ستم کردند).

بحث روایتی

روایاتی درباره مراد از (قلب سلیم) و اینکه ابراهیم (علیه السلام) فرمود: (انی سقیم) در تفسیر قمی در ذیل جمله (قلب سلیم) می فرماید: قلب سلیم قلبی است که خدا را دیدار می کند در حالی که به جز خدای عزوجل کسی دیگر در آن نباشد.

و نیز در همان کتاب است که: امام قلب سلیم را معنا کرده اند به قلب سلیم از شک. و در روضه کافی به سند خود از حجر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود پدرم، امام باقر (علیه السلام) فرمود: ابراهیم به خدایان مشرکین بد گفت، پس نظری

و گفت: من بیمارم (۸۹).

مردم شهر به ناچار او را به حال خود گذاشته به بیرون شهر رفتند (۹۰).

ابراهیم که شهر را خالی از اغیار دید به سوی خدایان ایشان رفت (و دید که بر حسب

معمول هر عیدی، طعام پیش روی آنهاست) پرسید: پس چرا نمی خورید؟ (۹۱).

(و چون جوابی ننشید) گفت: چرا حرف نمی زنید؟ (۹۲).

پس با نیروی هر چه تمامتر بر آنها کوفت (و همه را خرد کرد) (۹۳).

مردم شهر که خیردار شده بودند سراسیمه به سوی او شتافتند (۹۴).

ابراهیم پرسید چیزی را که خودتان می ترسید می پرسید؟ (۹۵).

با اینکه خدا شما و عمل شما را آفریده؟ (۹۶).

گفتند باید برای سوزاندنش آتشخانه ای بسازید و او را در آتش بپسینید (۹۷).

آری آنها نقشه این کار را می کشیدند ولی خدا پستشان کرد (۹۸).

(ابراهیم پس از نجات از آتش) گفت من به سوی پروردگارم خوام رفت و او به زودی

مرا راهنمایی می کند (۹۹).

پروردگارا فرزندی به من بده که از صالحان باشد (۱۰۰).

ما هم او را به فرزندی حلیم بشارت دادیم (۱۰۱).

همین که به حد کار کردن رسید بدو گفت پسر من در خواب می بینم که تو ذبیح می کنی نظرت

در این باره چیست؟ گفت پدرجان آنچه مأمور شده ای انجام ده که به زودی آن شاءالله مرا

از صابران خواهی یافت (۱۰۲).

همین که تسلیم امر خدا شدند و ابراهیم او را به زمین انداخت و پهلوی صورتش را به زمین

نهاد (۱۰۳).

ما را و ندادیم که ای ابراهیم مأموریت را به انجام رساندی ما این چنین نیکوکاران را

چرا می دهیم (۱۰۵).

این به راستی آزمایی بس آشکارا بود (۱۰۶).

و آن ذبیح را به ذبیح بزرگ عوض کردیم (۱۰۷).

و نام نیکش را در آیندگان حفظ نمودیم (۱۰۸).

سلام بر ابراهیم (۱۰۹).

ما این چنین نیکوکاران را جزاء می دهیم (۱۱۰).

آری راستی او از بندگان مومن ما بود (۱۱۱).

و ما او را به اسحاق بشارت دادیم در حالی که پیامبری از صالحان باشد (۱۱۲).

و بر او و بر اسحاق برکت نهادیم و از ذریه ایشان بعضی نیکوکار بودند و بعضی آشکارا به خود ستم کردند (۱۱۳).

بیان آیات

این آیات غرض سیاق سابق را که متعرض شرک و تکذیب کفار به آیات خدا بود و ایشان را به عذابی الهی تهدید می کرد تعقیب نموده، می فرماید: بیشتر امت های گذشته نیز ضلالتی شبیه

ضاللات اینان را داشتند، رسولان خدا را که ایشان را انذار می کردند تکذیب نمودند، همانطوری که اینان تکذیب می کنند. آنگاه به عنوان شاهد داستانهایی از نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس (علیهم السلام) می آورد. و آنچه که در آیات مورد بحث آمده داستان نوح و خلاصه داستان ابراهیم (علیهم السلام) است.

و لقد ضل قلوبهم اکثر الاولین... المخلصین

این کلامی است که سیاقش برای انذار مشرکین این امت است، می خواهد تشبیه کند این مشرکین را به امت های هلاک شده قبل، چون اکثر امت های گذشته گمراه شدند، همان طور که اینان گمراه گشتند و به سوی آن امت ها رسولانی فرستاده شدند، همان طور که به سوی این امت رسولی فرستاده شد و آنها رسولان خود را تکذیب کردند، و در اثر تکذیب هلاک شدند، مگر عده معدودی که مخلص بودند.

لام در جمله (لقد ضل) لام قسم است، و همچنین لام در جمله (لقد ارسلنا). و (منذرین) - به کسره ذال - در آیه (۷۲) پیغمبران هستند که انذار کنندگان امت های گذشته بودند و (منذرین) - به فتحه ذال - در آیه (۷۳) امت های گذشته هستند.

(الا عباد الله) - اگر مراد از آنان بندگان مخلص از امت ها باشند، استثناء متصل می شود و اگر منظور اعم از مخلصین و انبیا باشد، استثنا منقطع می شود مگر اینکه غیر انبیا را بر انبیا غلبه داده باشد و نام همه را مخلصین نهاده باشد. و معنای آیه روشن است.

بیان آیات مربوط به منزلت (نوح) علیه السلام و اجابت دعای او (و لقد نادینا نوح فلنعم المجیبون)

لام در کلمه (لقد) و در کلمه (لنعم) هر دو لام قسم است. و این دو سوگند دلالت بر کمال عنایت به ندای نوح و اجابت خدای تعالی می کند. و خدای سبحان خود را در اجابت کردن ندای نوح مدح کرده. و اگر خود را با اینکه یکی است (مجیبون اجابت کنندگان) خوانده، به منظور تعظیم است.

و - به طوری که از سیاق استفاده می شود - منظور از ندای نوح همان تقریبی است که به قوم خود کرد و به درگاه پروردگار خویش برای هلاکت آنان استغاثه نمود، همان نفرینی که در آیه (و قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و نیز آیه (فدعا ربی انی مغلوب فانتصر) حکایت شده است.

و نچینه و اهله من الکرب العظیم
 کلمه (کرب) - به طوری که راغب گفته - به معنای اندوه شدید است. و مراد از آن در اینجا همان طوفان و یا آزار قوم نوح است. و مراد از (اهل) نوح، اهل بیت او و گروهندگان به او از قوم خودش است، همچنان که درباره آنان در سوره هود فرموده: (قلنا حمل فیها من کل زوجین انبیین و اهلك الا من سبق علیه القبول و من آمن). و کلمه (اهل) همان طور که بر همسر مرد و فرزندان او اطلاق می شود، بر همه خواص آدمی نیز اطلاق می شود.

و جعلنا ذریه هم الباقین
 یعنی ذریه او را از بین همه مردم جز باقی ماندگان قرار دادیم، که بعد از قرن نوح (علیه

چون با آوردن این قید معنای کلامش چنین می شود: من اگر گفتم در این حادثه صبر می کنم، اتصافم به این صفت پسندیده از خودم نیست و زمام امرم به دست خودم نیست، بلکه هر چه دارم از مواهبی است که خدا به من ارزانی داشته، و از منتهایی است که خدا بر من نهاده. اگر او بخواهد من دارای چنین صبری خواهم شد و او می تواند نخواهد و این صبر را از من بگیرد.

فلما اسلما و تله للجبین

(سلم) به معنای رضایت دادن و تسلیم شدن است. و کلمه (تله) به معنای به زمین انداختن کسی است. و کلمه (جبین) به معنای یکی از دو طرف پیشانی است. و لام در (الجبین) بیان می کند که کجای اسماعیل روی زمین قرار گرفت، نظیر آیه (یخرون للائذقان سجدا) و معنای آیه این است که: ابراهیم و اسماعیل تسلیم امر خدا شدند و به آن رضایت دادند، و ابراهیم (علیه السلام) فرزندش را به پهلو خواباند.

و این جمله پاسخی می خواهد که در کلام نیامده، چون معنای تحت اللفظی کلام چنین است: (پس همین که تسلیم شدیم، ابراهیم فرزند خود را به زمین خواباند و یک طرف پیشانی اش را به زمین نهاد) و دیگر نفرموده که چه شد، و این به خاطر آن است که بفهمانند جواب (لما) از بس مهم و مصیبت آن جناب آن قدر شدید و تلخ بود که قابل گفتن نیست.

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام سر بلند از آزمایش بزرگ الهی و...
 و نادیتاه ان یا ابراهیم قد صدقت الروی

این آیه عطف است بر جوابی که گفتیم از (لما) حذف شده. و معنای جمله (قد صدقت الرویا) این است که: با آن رویا معامله رویای راست و صادق نمودی و امری که ما در آن رویا به تو کردیم امتثال نمودی. و منظور از این کلام این است که: امری که ما بتو کردیم برای امتحان تو و تعیین مقدار و میزان بندگی تو بوده که در امتثال چنین امری همین که آماده شدی آن را انجام دهی، کافی است، چون همین مقدار از امتثال میزان بندگی تو را معین می کند.

انا کذاک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین
 کلمه (کذاک) اشاره به داستان قربانی کردن اسماعیل است که در آن آزمایش سخت و محنتی دشوار بود. و مشار الیه به کلمه (هذا) نیز همان داستان است و می

خواهد شدت امر را تعلیل کند.

و معنایش این است که: ما به همین منوال نیکوکاران را جزاء می دهیم: نخست امتحان های به ظاهر شاق و دشوار و در واقع آسمان برایشان پیش می آوریم، تا وقتی به شایستگی از امتحان درآیند، بهترین جزا را هم در دنیا و هم در آخرت به ایشان بدهیم. و این را بدان دلیل می گوئیم که در داستان ابراهیم به روشنی دیدند که ابتلایش صرف امتحان بود و واقعیت نداشت و همان ظاهر هم بسیار شاق و ناگوار بود.

و فدیناه بذبح عظیم

یعنی ما فرزند او را فدا دادیم به ذبحی عظیم که - بنا بر آنچه در روایات آمده - عبارت بود از فوجی که جبرئیل از ناحیه خدای تعالی آورد. و مراد از (ذبح عظیم) بزرگی جثه

و در قرآن کریم هیچ یک از انبیا به وصف حلم ستایش نشده اند به جز این پیغمبر بزرگوار در این آیه و نیز پدرش ابراهیم (علیه السلام) که در آیه (ان ابراهیم لحلیم اواه منیب) او را حلیم خوانده.

گفتگوی ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) درباره رؤیای ذبح و...
فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا ترى...
حرف (فا در اول آیه فای فصیححه است که می فهماند چیزی در اینجا حذف شده و تقدیر کلام این است که: فلما ولد له و نشأ و بلغ معه السعی همین که خدای تعالی پسری به او داد و آن پسر نشو و نمو کرد و به حد سعی و کوشش رسید.) و منظور از رسیدن به حد سعی و کوشش رسیدن به آن حد از عمر است که آدمی عادتاً می تواند برای حوائج زندگی خود کوشش کند و این همان سن بلوغ است، و معنای آیه این است که: وقتی آن فرزند به حد بلوغ رسید، ابراهیم به او گفت ای پسرم...

(قال یا بنی انی اذبحک) - این جمله حکایت رویایی است که ابراهیم در خواب دید. و تعبیر به (انّی اذبحک) دلالت دارد بر اینکه این صحنه را مکرر در خواب دیده، همچنان که این تعبیر در آیه (و قال الملک انّی اذبحک...) نیز همین استمرار را می رساند.

(فانظر ما اذاتری) - کلمه (تری) در این جا به معنای (می بینی) نیست بلکه از ماده (رای) به معنای اعتقاد است، یعنی چه نظر می دهی، می خواسته بفرماید: تو درباره سر نوشت خود فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن ساز. و این جمله خود دلیل است بر اینکه ابراهیم (علیه السلام) در رویای خود فهمیده که خدای تعالی او را امر کرده فرزندش را قربانی کند و گرنه صرف این که خواب دیده فرزندش را قربانی می کند، دلیل بر آن نیست که کشتن فرزند برایش جایز باشد. پس در حقیقت امری که در خواب به او شده به صورت نتیجه امر در برابرش ممثل شده است، و به همین جهت که چنین مطلبی را فهمیده، فرزندش را امتحان کرد، تا ببیند او چه جوابی می دهد.

(قال یا ابت اهل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين) - این آیه پاسخی است که فرزند به پدر می دهد. و جمله (پدرجان! انجام بده بدان مأمور شده ای) اظهار رضایت اسماعیل است نسبت به سر بردن و ذبح خودش، چیزی که هست این اظهار رضایت را به صورت امر آورد. و نیز اگر گفت: (بکن آنچه را که بدان مأمور شده ای)، و نگفت: (مرا ذبح کن)، برای اشاره به این است که بفهماند: پدرش مأمور به این امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأموریت چاره ای نداشت.

ستجدنی ان شاء الله من الصابرين
- این جمله از ناحیه اسماعیل یک نحوه دلجویی است نسبت به پدر، می خواهد به پدر بگوید: من از اینکه قربانی ام کنی به هیچ وجه اظهار ترس نمی کنم و در پاسخ چیزی نگفت که باعث ناراحتی پدر شود و از دیدن آن جسد به خون آغشته فرزندش به هیجان درآید بلکه سخنی گفت که اندوختن پس از دیدن آن منظره کاسته شود، و این کلام خود را که یک دنیا صفا در آن بود با قید ان شاء الله مقید کرد، تا صفای بیشتری پیدا کند.

السلام) در زمین باقی بماند - و ما در داستان نوح (علیه السلام) در سوره هود راجع به این معنا بحث کردیم.

و ترکنا علیه فی الاخرین
مراد از کلمه (ترک) باقی گذاشتن است و مراد از کلمه (آخرین) امم بعد از نوح (علیه السلام) و قبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نه فقط امت های گذشته. و این جمله را بعد از ذکر ابراهیم (علیه السلام) نیز در همین سوره آورده، و در همین قصه در سوره شعراء به جای این عبارت فرموده: (و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین) و ما در آن سوره از این عبارت چنین استفاده کردیم که مراد از (لسان صدق) این است که خداوند بعد از ابراهیم کسی را مبعوث کند که دعوت ابراهیم (علیه السلام) را در بشر دنبال نموده و مردم را به سوی کیش او که همان دین توحید است بخواند.

از اینجا این معنا تأیید می شود که: مراد از (باقی گذاشتن) نیز همین است که خدای تعالی دعوت نوح را به سوی توحید بعد از او هم در بشر زنده نگه داشته و در هر عصری بعد از عصر دیگر تا روز قیامت اثر مجاهدتهای آن جناب را در راه خدا باقی و محفوظ داشته است. نکته ای درباره اینکه فرمود: (سلام علی نوح فی العالمین)

سلام علی نوح فی العالمین
مراد از (عالمین) همه عالم است؛ برای اینکه کلمه (عالمین) در آیه با الف و لام آمده، و از نظر ادبیات کلمه جمع اگر با الف و لام بیاید عمومیت را افاده می کند و ظاهراً مراد از (عالمین) همه عوالم بشری و امت ها و جماعت های بشری تا روز قیامت باشد. و این سلامی که خدای تعالی به نوح داده تا روز قیامت، خود تهیتی است مبارک و طیب که خدای تعالی از ناحیه تمامی امت های بشری که در اثر مجاهدتها و دعوت نوح، از اعتقادات صحیح و اعمال صالح برخوردار شده اند، به نوح داده است. آری آن جناب اولین کسی است که در بین بشر به دعوت توحید و مبارزه علیه شرک و آثار شرک که همان اعمال زشت است قیام نمود، و در این راه شدیدترین رنج ها و محنت ها را تحمل کرد، آنهم نه یک سال و دو سال بلکه نزدیک به هزار سال، آنهم نه با کمک کسی، بلکه خودش به تنهایی. پس آن جناب به تنهایی در هر خیمه و صلاحی که در بشریت تا روز قیامت رخ بدهد سهیم و شریک است. و در کلام خدای تعالی چنین سلامی به احدی داده نشده که این قدر وسیع باشد.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از (عالمین) عوالم ملائکه و جن و انس است.
انما کذلک نجزی المحسنین
این جمله منتهی را که خدا بر نوح (علیه السلام) نهاده و کرامتی که به وی کرده - از آن جمله اینکه ندایش را اجابت نمود و او و اهلس را از کرب عظیم نجات داد و ذریه اش را در قرون بعد باقی نگهداشت و آورش را در قرون بعد از خودش حفظ کرد و درودی که تا روز قیامت از ناحیه فرد بشر صالح به وی فرستاده تعلیل می کند.

و اگر پاداش او را به پاداش محسنین و نیکوکاران تشبیه کرده این تشبیه تنها در اصل پاداش است نه در خصوصیات می خواهد بفرماید: همانطور که به همه نیکوکاران

پاداش می دهیم به نوح نیز پاداش دادیم و نمی خواهد بفرماید: به همه نیکوکاران همین پاداش را که به نوح دادیم می دهیم؛ و این خود واضح است.

انده من عبادهنا المؤمنین
این جمله نیکوکاری نوح (علیه السلام) را که از جمله قبلی استفاده می شد تعبیر می کند که چگونه نوح او نیکوکاران بود، می فرماید: برای اینکه از بندگان مومن ما بود. آری نوح (علیه السلام) خدای عز و جل را به حقیقت بندگی، بندگی کرد. او غیر از آنچه خدای خود نمی خواست نمی خواست، و غیر از آنچه خدا دستور داده بود نمی کرد. و نیز برای اینکه آن جناب از مؤمنین حقیقی بود. از اعتقادات، غیر از آنچه که حق بود معتقد نبود، و این اعتقاد به حق در تمامی ارکان وجودش جریان داشت، و کسی که چنین باشد غیر از حسن و نیکویی از او عملی سرنمی زند. پس او از نیکوکاران است.

ثم اغرقنا الاخرین

کلمه (ثم) بعدیت در کلام را می رساند، نه بعدیت در زمان را، و مراد از کلمه (آخرین دیگران) همان قوم مشرک اویند.

بیان آیات مربوط به ابراهیم (علیه السلام) و دعوت آن جناب

و ان من شیئته لایراهم

کلمه (شیئته) عبارت است از مردمی که پیرو غیر خود باشند، و دنبال او به راه بیفتند و کوثاه سخن: مردمی که موافق طریقه کسی حرکت کنند، چنین مردمی شیعه آن کس می باشند، حال چه اینکه آن کس جلوتر از آن قوم باشد، یا بعد از آن قوم، همچنان که خدای تعالی فرمود: (و حیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل بالشیاعیم من قبل) به طوری که ملاحظه می کنید در این آیه شیعه را به کسانی اطلاق کرده که قبل از افراد مورد نظر عذاب شدند، و بین آنان و لذتهایشان حائل شد.

و از ظاهر سیاق برمی آید که ضمیر در کلمه شیئته به نوح برمی گردد و معنایش این است که: ابراهیم یکی از شیعیان نوح بود، چون دینش موافق دین او، یعنی دین توحید بود.

بعضی از مفسرین گفته اند: ضمیر مذکور به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر می گردد، ولی هیچ دلیلی از ناحیه الفاظ آیه بر این قول نیست.

بعضی گفته اند: در نظم این آیات ترتیب زیبایی به کار رفته، چون دنبال داستان نوح که آدم دومی و ابو البشر ثانی است،

داستان ابراهیم را آورد که پدر انبیاء است، یعنی تمامی انبیایی که بعد از او آمدند نسبتشان بدو منتهی می شود، و نیز تمامی ادیان زنده ای که در دنیا

هستند از قبیل ادیان موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) همه بر ادیان ابراهیم تکیه دارند که همان دین توحید است. و نیز نوح (علیه السلام) از غرق شدن در آب نجات یافت و ابراهیم (علیه السلام) از سوختن در آتش نرود.

مراد از (قلب سلیم) داشتن ابراهیم (علیه السلام) عدم تعلق او به غیر خدا است

اذ جاء ربه بقلب سلیم

در اینجا یک فصل از داستان های ابراهیم (علیه السلام) خاتمه می یابد و خلاصه آن این است که: ابراهیم (علیه السلام) علیه پرستش بت ها قیام کرد و بت پرستان به خصومت برخاست و سرانجام کارش بدینجا کشید که او را در آتش افکندند و خدای تعالی نقشه ایشان را باطل و بی اثر کرد.

و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین

از اینجا فصل دیگری از داستانهای ابراهیم (علیه السلام) شروع می شود، و آن عبارت است از: مهاجرت وی از بین قوش، و درخواست فرزند صالحی از خدا و اجابت خدا درخواست او را، و داستان ذبح کردن اسماعیل و آمدن گوسفندی به جای اسماعیل.

پس در حقیقت جمله (و قال انی ذاهب الی ربی...) خلاصه ای است از گفتار مفصلی که قبلا با آزر داشت، و به وی فرموده بود: (و اعتر کم و ما تدعون من دون الله و ادعوا ربی عسی الاکون بدعاء ربی شفیعاً).

مراد ابراهیم (علیه السلام) از اینکه فرمود: (انی ذاهب الی ربی سیهدین)

و از این آیه معلوم می شود که مراد آن جناب از اینکه گفت: (به سوی پروردگرم می روم) رفتن به محلی است خلوت، تا در آنجا با فراغت به حاجت خواهی از خدا و عبادت او پردازد، و آن محل عبارت بود از سرزمین (بیت المقدس).

و اینکه بعضی گفته اند: (مراد از جمله مورد بحث این است که من بدانجا می روم که پروردگرم دستور داده) تفسیری است که هیچ شاهد و دلیلی بر آن نیست.

و همچنین است این که بعضی دیگر گفته اند: معنایش این است که من به ملاقات پروردگرم می روم، چون شما مراد از آتش می سوزانید و قهرا من خواهم مرد و بعد از مردن، پروردگرم را دیدار نموده و مرا به سوی بهشت هدایت می کند.

علاوه بر این - همانطور که دیگران هم گفته اند - ذیل آیه که می فرماید (رب هب لی من الصالحین خدایا فرزندی از صالحان به من مرحمت فرما) و نیز جمله (فبشرناه بغلام حلیم ما او را به فرزندی حلیم بشارت دادیم) با این تفسیر نمی سازد.

رب هب لی من الصالحین
این جمله حکایت دعا و فرزند خواستن ابراهیم (علیه السلام) از خدا است و معنایش این است که ابراهیم گفت: (پروردگارا...) و آن جناب فرزندی را که خواست مقید کرد به اینکه از صالحان باشد.

فبشرناه بغلام حلیم
یعنی پس ما او را بشارت دادیم به اینکه به زودی فرزندی بر دبار روزی او خواهیم کرد. و در این تعبیر اشاره به این است که آن فرزند، پسر خواهد بود، و به حد غلامان (جوانان) خواهد رسید. و اگر آن فرزند را توصیف کرد به (غلام) با اینکه اسماعیل از حد جوانی هم گذشت، و به حد بزرگسالان رسید، برای این است که خواست اشاره کند به آن حالتی که در آن حالت صفت کمال و صفای ذات او و حلمش نمایان و شکفته می شود و آن حد جوانی است، و برای همین بود که گفت: (یا ابت اقل ما تورم سجدتی ان شاء الله من الصابرين)

خداست و معلوم است که خلقت از تدبیر جدا نیست، پس همان طور که خدای سبحان خالق آدمی است، رب آدمی نیز هست و این از سفاقت و حماقت است که این خدای عزیز و رب واقعی را کنار گذاشته و سنگ و چوب پیرستند.

با این بیان روشن گردید که کلمه (ما) در جمله (ما تلتحون) موصول است، و رابط آن (که ضمیری است که از صله به موصول برمی گردد)، حذف شده و تقدیر آن (ما تلتحونه) بوده، و همچنین ما در جمله (ما تعملون) موصول و تقدیر آن (ما تلتحونه) بوده، یعنی از مفسرین احتمال داده اند که کلمه (ما) در هر دو جا مصدریه باشد. لیکن مصدریه بودن اولی از آن دو بسیار بعید است؛ (چون معنا ندارد از مردم پرسد آیا می پرستید تراشیدن خود را؟).

معنی و وجه اینکه فرمود خدا اعمال شما را خلق کرده (و الله خالقکم و ما تعملون) و اگر خلقت را به اعمال انسانها و یا مصنوع انسانها هم نسبت داده، فرموده: (خدا شما را و اعمال شما را و یا مصنوع شما را خلق کرده) عیبی ندارد، برای اینکه آنچه انسان اراده می کند و بعد از اراده انجام می دهد، هر چند با اراده و اختیار خود می کند به اراده خدای سبحان نیز هست، یعنی خدا خواسته است که انسان آن را بخواهد و به اختیار خود انجام دهد، و این نوع از اراده خدای تعالی باعث نمی شود که اراده انسان باطل و بی اثر مانده، در نتیجه عمل او یک عمل جبری و بی اختیار شود، و این خود روشن است (پس خدا هم خالق ما است و هم خالق آثار و اعمال ما، چه اعمال فکری از قبیل اراده و امثال آن و چه اعمال بدنی).

و اگر مراد آیه شریفه این بوده باشد که بخواهد بفرماید: خدا اعمال شما را خلق کرده و خود شما و اراده شما هیچ دخالت و وساطتی ندارید و خلاصه اگر آیه شریفه بخواهد جبر را افاده کند، در این صورت دیگر تویح و تقبیح نیست بلکه عذری است برای بندگان و حجتی است به نفع ایشان و علیه خدا. و حال آنکه می دانیم این طور نیست، بلکه خدای تعالی می خواهد در این آیه مردم را تویح کند، نه اینکه بهانه به دست ایشان بدهد.

قالوا اینوا له بنیانا فانقوه فی الجحیم
کلمه (بنیان) مصدر برای (بنی) است، و مراد از آن اسم مفعول، یعنی (بنی) است. و کلمه (جحیم) به معنای آتشی است که شعله هایش شدید باشد، و معنایش این است که: برای شکنجه وی محلی بسازید که گنجایش آتش فروخته دانسته باشد، سپس وی را در آن آتش بیفکند.

فارهوا به کیدا فجعناهم الاسفلین
کلمه (کید) به معنای حیله است. و مراد از آن نقشه کشیدن برای نابودی ابراهیم (علیه السلام) و سوزاندن در آتش است. و جمله (فجعناهم الاسفلین) کنایه است از اینکه ما ابراهیم را بر آتان غالب ساختیم، به طوری که نقشه شوم آنان هیچ اثری در وی نگذاشت و آن این بود که به آتش گشتیم: برای ابراهیم سرد و گلستان باش: (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم).
فصلی دیگر از داستان ابراهیم (ع)

آمدن نزد پروردگار کنایه است از تصدیق خدا و ایمان به او. و مؤید این معنا این است که مراد از (قلب سلیم) آن قلبی است که از هر چیزی که مضر به تصدیق و ایمان به خدای سبحان است خالی باشد، از قبیل شرک جلی و خفی، اخلاق زشت و آثار گناه و هر گونه تعلقی که به غیر خدا باشد و انسان جذب آن شود و باعث شود که صفای توجه به سوی خدا مختل گردد.

از اینجا روشن می شود که مراد از (قلب سلیم) آن قلبی است که هیچ تعلقی به غیر از خدا نداشته باشد، همچنان که در حدیثی که در بحث روایتی آینده - آن شاء الله - می آید نیز به همین معنا تفسیر شده.

ولی بعضی گفته اند: (معنایش قلب سالم از شرک است). ممکن است این گفتار را به نحوی توجیه کنیم که به همان معنا که ما ذکر کردیم برگشت می کند. بعضی دیگر گفته اند: (مراد قلب اندوهناک است) ولی این دیگر قابل توجیه نیست.

ظرف (اذ) در آیه شریفه متعلق به جمله (من شیئته) است، و چون آن قواعدی که در غیر ظرف بخشوده نیست در ظرفها بخشوده شده، لذا دیگر نباید اعتراض کرد که مگر قبل از آمدن نزد پروردگار، از شیعه نوح نبود. و بعضی گفته اند: ظرف (اذ) متعلق به (اذکر) تقدیری است. اذ قال لایبه و قومه ماذا تعبدون

یعنی: چه چیز می پرستید؟ و اگر با اینکه می دید که بت می پرستند، مع ذلک برسید چه می پرستید؟ منظورش از این سؤال اظهار تعجب است، و خواست بفهماند این عمل شما سخت عجیب و غریب است.

(انفکاکا الهه دون الله تریدون) یعنی آیا از در افتراء خدایانی دیگر به جای خدای عزوجل قصد می کنید.

و اگر کلمه (افیک) و کلمه (آلهه) را مقدم ذکر کرده، با اینکه می بایست می فرمود: (اتریدون آله دون الله افکا) بدین جهت است که عنایت به آن دو کلمه داشته است.

وجه اینکه ابراهیم (علیه السلام) به ستارگان نظر افکند و سپس از بیماری خودخیر داد (فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم)

فنظر نظره فی النجوم فقال انی سقیم
شکی نیست در اینکه ظاهر این دو آیه این است که خیر دادن ابراهیم (علیه السلام) از مریضی خود مربوط است به نظر کردن در نجوم، حال این نگاه کردن در ستارگان یا برای این بوده که وقت و ساعت را تشخیص دهد، مثل کسی که دچار تب نوبه است، و ساعات عود تب خود را با طلوع و غروب ستاره ای و یا از وضعیت خاص نجوم تعیین می کند.

و یا برای آن بوده که از نگاه کردن به نجوم، به حوادث آینده ای که منجم ها آن حوادث را از اوضاع ستارگان بدست می آورند، معین کند. و صابئی مذهبان به این مسأله بسیار معتقد بودند و در عهد ابراهیم (علیه السلام) عده بسیاری از معاصرین او از همین صابئی ها بوده اند.

از شهر بیرون شوند تا در بیرون شهر مراسم عید خود را به پا کنند، ابراهیم نگاهمی ستارگان انداخت و سپس به ایشان اطلاع داد که به زودی کسالت من شروع می شود، و من نمی

توانم در این عید شرکت کنم.
و بنابراین وجه دوم معنایش این می شود: ابراهیم در این هنگام نگاهی به ستارگان کرد و طبق قواعد منجمین پیشگویی کرد که به زودی من مریض خواهم شد، و در نتیجه نمی توانم با شما از شهر بیرون شوم.

ولی وجه اولی یا وضع ابراهیم (علیه السلام) مناسب تر به نظر می رسد، برای اینکه آن جناب با اینکه توحیدی خالص داشت، دیگر معنا ندارد برای خدا غیر تاثیر قائل باشد. و از سوی دیگر دلیلی هم که به قوت دلالت کند بر اینکه آن جناب در آن ایام مریض نبوده در دست نداریم، بلکه دلیل داریم بر اینکه مریض بوده، برای اینکه از یک سو خدای تعالی او را صاحب قلبی سلیم معرفی کرده و از سوی دیگر او را حکایت کرده که صریحا گفته است: من مریضم و کسی که دارای قلب سلیم است، دروغ و سخن بیهوده نمی گوید.

این بود آن وجهی که ما در تفسیر این دو آیه اختیار کردیم، و مفسرین در توجیه آن وجهی ذکر کرده اند که از همه وجهی تر و به تر این است که: نگاه کردنش به نجوم، و خبر دادنش از مریضی خود، از باب معاریض کلام است. و معاریض عبارت است از اینکه: گوینده چیزی را بگوید که شنونده از ظاهر آن معنایی بفهمد و خود او معنای دیگری اراده کند. پس شاید نظر کردن آن جناب در ستارگان نظر کردن موحد در صنع خدای تعالی باشد، تا از آن راه بر وجود خدای تعالی و یکتایی او استدلال کند، ولی مردم خیال کردند که نظر کردن او مثل نظر کردن منجم ها است، که می خواهد از وضع ستارگان بر پیش آمدن حوادثی استدلال کند. آنگاه فرموده: (من مریضم) و منظورش این بوده که او به زودی دچار بیماری می شود، چون آدمی در طول عمر بدون بیماری نمی شود، هیچ نان که باز از همان جناب حکایت کرده که گفت: (و اذا مرضت فهو یشفین) چیزی که هست مردم خیال کردند منظور او این است که همین امروز که روز عید ایشان است مریض است، و آنچه در نظر آن جناب مرجح بوده که این همه زحمت به خود بدهد، این بوده که در شهر تنها بماند و آن هدفی را که در نظر داشته انجام دهد، یعنی بت های اهل شهر را بشکند.

لیکن این وجه - که گفتیم بهترین وجهی است که مفسرین ذکر کرده اند - وقتی صحیح است که آن جناب در آن روز مریض نبوده باشد و حال آنکه خواننده عزیز متوجه شده که گفتیم هیچ دلیلی بر این معنا نیست.

علاوه بر این گفتن معاریض برای انبیاء جایز نیست، زیرا باعث می شود اعتماد مردم به سخنان ایشان سست گردد.

فتولوا عنہ مدبرین
ضمیم جمع در (تولوا) به مردم معاصر ابراهیم (علیه السلام) و ضمیم مفرد در عنہ به خود آن جناب برمی گردد و معنای جمله این است که: مردم از آمدن ابراهیم صرف نظر کرده، او را تنها گذاشته از شهر خارج شدند.

سخنان ابراهیم (علیه السلام) با بت ها!
فراغ الی الہتمہم فقال الا تاکلون ما لکم لا تطظنون

کلمه (راغ) ماضی از مصدر (روغ) است و (روغ) و (روغان) همه به معنای متوجه شدن و میل کردن است. و بعضی گفته اند: میل کردن به یکسو به منظور خدعه است.

و در اینکه به بت ها گفت: (الا تاکلون) این نقل که مشرکین در ایام عیدشان طعام نزد بت ها می گذاشتند تأیید می شود این جمله و جمله بعدهش که فرمود: (ما لکم لا تطظنون) سخنانی است که ابراهیم (علیه السلام) به بت های مشرکین گفته، با اینکه بت ها سنگ و چوب بودند و او می دانست که جمادات نه غذا می خورند و نه حرف می زنند و لیکن شدت خشمی که از آنها داشته و ادارش کرده آنها را موجوداتی باشعور فرض کند و همان اعتراضهایی که به اشخاص باشعور می شود به آنها بکند.

ابراهیم (علیه السلام) نظری به بت ها افکند که درست به شکل انسانهایند، انسانهایی که در پیش رو طعام دارند و مشغول خوردندند، پس سرشار از خشم و غیظ گشته، پرسید: (الا تاکلون) و چون پاسخی نشنید، پرسید: (ما لکم لا تطظنون) با اینکه شما خدایانی هستید که پرستندگان خیال می کنند شما عاقل و قادر و مدبر امور اینسانید. اینجا بود که آخرین تصمیم خود را گرفت. و بت ها را شکست.

فراغ علیہم ضربا بالیمین
حرف (فا) در آغاز این جمله این معنا را می رساند که نتیجه آن خطاها این شد که تصمیم گرفت با دست راست و یا با قدرت بت ها را در هم بگوید، و اینکه گفتیم با قدرت، چون دست راست کنایه از قدرت است.

بعضی از مفسرین کلمه (یمین) را به معنای سوگند گرفته اند. و این بعید است، و بنا به گفته آنان معنای آیه چنین می شود: تصمیم گرفت تا به خاطر سوگندی که قبلا خورده بود، و گفته بود: (تالله لاکیدن اصنامکم) بت ها را درهم بشکند.

فاتولوا الیہ یزفون
کلمه (زف) و نیز (زفیف) به معنای راه رفتن به سرعت است، و معنای آیه این است که: مردم با سرعت به طرف ابراهیم (علیه السلام) آمدند، به خاطر اهتمامی که نسبت به حادثه داشتند و احتمال می دادند که به دست ابراهیم (علیه السلام) پیش آمده باشد.
و در این کلام حذف و اختصارگویی به کار رفته، برگشتن مردم از مراسم عید، و آمدنشسان به بتخانه، دیدن آن منظر، تحقیق حادثه و گمانشان به آن حضرت که در سوره انبیاء آمده بود اینجا حذف شده است.

و احتجاج او با بت پرستان
قال اتعبدون ما تحتون و اللہ خلقکم و ما تعملون
در این جمله نیز حذف و اختصارگویی به کار رفته، دستگیری ابراهیم (علیه السلام) آوردنش در جلو چشم مردم، بازجویی کردن از او و سایر جزئیات دیگر، حذف شده.

استفهامی که در آیه شریفه هست استفهام تویخی است، و در عین حال احتجاجی است بر بطلان طریقه مردم، می فرماید: چیزی که انسان آن را به دست خود تراشیده، صلاحیت ندارد که مدبر انسان و معبود او باشد، با اینکه آفریدگار انسان و اعمالش